افغانستان

بیک نظر

[illegible]

۱۹ [illegible] ۱۳۶۸

[illegible]

تالیف: میر غلام محمد غبار

بسمه تعالی و تقدس



فصل اول

آریـــــانـــــا

نام قدیم افغانستان : قبلاً باید دانست نام قـدیـم افغانستا ن «آریانا» بود ، و ازین اسم سـه‌قرن قبل از میلاد «اراتسفن» و در قرن چهار و پنج میلادی «مو سس خورنی » و در ین اواخـر «بیلو »و«بارتولد»و امثال ایشان‌ذکر کرده اند ، همچنان در دوره اسلام اسم «خراسان » جای نـام آریانا ی قدیم را گرفته و تـا قرن نوزده درمورد افغا نستا نامروزه اطلاق میشد ، ونویسند گان‌دوره اسلام‌ازقبیل ابوالفدا ،ابن خرداد به ، بیهقی وگردیزی و خواند امیر و دهـا نفر دیگـرازین اسم متذکر گردیده انـد ، بالاخره نام «افغانستان »در قرن‌نوزدهم وسعت یافته در جا ی اسم خراسان مستعمل و متد اول‌گردیده وامروزه نام ملی‌و رسمی این کشور است (۱)

---

(۱) برای معلومات مزید رجوع به آثار ذیل شود :

الف : رسالهٔ آریانا تالیف نو یسنده فاضل احمد علی کهزا د طبع کابل سال ۱۳۲۱ شمسی .

ب: رسالهٔ خراسان تالیف‌اینجانب طبع کال سال ۱۳۲۶ شمسی .

ج : مقالهٔ‌نام افغانستا ن نـوشتهٔ اینجانب مندرج در مجـلـهٔ آریانا طبع کابل شماره ٦ سرطان ۱۳۲٦ .

آریائی ها : طوایف آریا ئی (بمعنی عام) و یا هند اوروپا ئی

چنانچه میدانیم از جمله نژاد سفید بشر بوده و قسمت بزرگ اقوام سفیدپوست را تشکیل مینماید، اما آریائی ها (بمعنی خاص) یکعده مردمانی هستند که بین بحیره خزر و گنگا مسکن داشته و عبارتند از ملل افغان، وفارس و حصهٔ از مردم شمالغرب هند، و روی همه‌رفته تمام اینهـــا منسوب به شعبه بزرگ هنـــد و اروپـــالـــی میبـــا شد .

آریانم و ائیکو : با یستی دانست کتلهٔ آریائی هند و اروپائی

و یـــا هند و جـــرمـــن از قدیمترین ازمنه در سر زمینی موسوم به «آریانم وائیکو» و یا «آریانا و یجه» مسکن داشتند . آریانم و ائیکو عبارت از سرزمینی است که بین حوزه علیا ی دریای «سیحون» و رود خـا نـه «جیحون» قرار دارد ، کـلـمـه «آریـــا» مفهـــوم نجیب ، آقـــا ، شجاع و امثال آن داشته و آریا نا و یجه معنی جـای ورهـا یشگاه آریائی ها را میدهد .

آریائی ها در آریانا : آریا ئی‌ها بعداز آنکه‌از آریانم وا ئیکو

به سبب سردی هواوغیره هجرت نمودند آهسته آهسته‌از راه‌سغد و مرو به باختر «بلخ یا بخدی» وارد شدند و چنان تخمین میشود که از هشت تا دو هزار سال قبل‌المیلاد در باختر بود و بـــا ش داشتند آریائی ها در آنوقـــت حیات بسیار ساده‌و طبیعی بشکل خانواده گی داشته ، و بتدریج‌از حالت چوپانی‌بحالت نیمه مالداری و نیمه زراعتی انتقال کرده‌انـــد، اداره خانواده‌هاهم در دست پدر های فامیل بود ، بعد از آنـــکه قلعه های مستحکم ، قریه ها و شهر ها بمیان آمد ، روسای قلعه‌و قریه پیدا شدند ، تا آنکه در شهر بخدی دارای بیرقهای بلـــنداولین پاد شاه آریائی افغا نستان زمام حکمداری قوم رادر دست گرفت .

بخدی شهر بیرقهای بلند : بخدی اولین شهر بزرگ‌و مشهـــو ر

تاریخی افغانستان است کـــه ازهـــزار هـــا سال پیشتر مـــرکز

پادشاهان آریائی آریانا بشمار رفته است ، کتاب اویستا کـه مهمترین یادگار تاریخی ایـــن مملکت است شهر بخدی رابشکل یك « شهر بزرگ وزیبـــا » و «دارای بیـــرق هـــای بلند» وصف میکند ، بخدی مرکز باختر واولین شهر تاریخی آریانا ست که‌در آن نظام‌شاهی نخستین کشور بمیان آمده است .

خطسیر آریاییها درداخل‌آریانا: معلوم است در مدت سه هـزا ر سالی که آریائی‌ها در شمال هند وکش در ولایت باختر زند گی میکردند ، در حیات اجتماعی خودآنقدر مترقی گردیده بودند کـه شهرها پر ازنفوس شده، مالداری‌زیاد ، و چراگا ها غیر کـا فـی شمرده میشد ، لهذا آریائی های باختر شروع بمهاجر تها نمودند.

در حدود دو هزار سال قبـل‌المیلاد وقتیکه خانواده‌ها وعشیره های آریائی باختر دسته د سته بصفحات جنوب هندوکش سرا ـ زیر شده و به آهستگی از نقطـة بنطقه دیگر حرکت میکرد نـد اساس نظام اجتماعی شان بـا زهمان خـانواده وعشیره بـود ، همچنین از ده نشینی شرو ع و بشهر نشینی رسیدند از چـنـد خانواده یا کولا (Kulas) یك‌عشیره یا گوترا و گـــو شتی (Gosthi Gotra) تشکیل میگردیدو چند گوتر اهم یك قبیلهٔ بزرگ یا یك اجتما ع را بنام گـرا مه (Grama) بوجود می آورد، ویس یا ویسه Visah—Vis)بالاتر از گرامه و بر ساکنین چند یـن قریه اطلاق میشددر هرحال‌دسته های آریائی باختر از هندو کش عبور و صفحات جنوب این کـوه‌مشهور را با تمام وادیهای شرق مملکت اشغال کردند و همچنا ن‌از باختربطرف غرب‌حرکت کرده ولایات غربی و جنوبی کشو ر رامسکون ساختند . این دسته های مهاجر وقتیکه از هندوکش عبور نمودند وارد حوزه کاپیسا یـــا کوهدامن شده و از ینجا برا های کابل ، نجراو ، تکاو، سروبی ، لغمـــان ، حـــوزه کنـر ، تاحـــوزه رود خـانـه ســوات پرا کنده گردیده اند هم چنـین‌دسته دیگر از کوهدامن و کا بل .

با ستقامت جنوب پدا مان سفید کوه (سپین غر) و دره های گرم و گومل وغیره منتشر شدنـد . دستهٔ دیگر نیز بجانب حوزه ارغنداب شتافتند .

از باختر دسته جات دیگـــر آریائی ها که با ستقامت غـر ب حرکت کرده بـودند در میمنه واند خوی و وادی هر یرودمنقسم شده و قسما بطرف واد یهـا ی هیرمند وار غنداب پـــا یـا ن گردیدند . تمام این مهاجر تها ی داخلی کشور افغا نستا ن بـین سالهـــای ۱۹۰۰ و ۴۰۰ ا ق ، م تخمین کرده شده است آریا ئـی های افغانستان کلمهٔ آریا و جمع آن آریانا را برای همیشه د ر مورد رود خانه ها ، شهر هـــا وقبایل خود حفظ کرده و نام مملکت را نیز «آریانا» یعنـی (مسکن نجبا) گذاشتند ، حدود اربعه این آریانا نیز بقرار ذیل بود :ـ شرقارود بار سند ، غربا خطی کـــه ولایات کرمان و اپارتیا را داخل افغانستان گذاشته وفارس ومدیاـ را ازآن جدا میکرد، شمالاًرودخانه جیحون بلکه سیحون ، جنوبا هم او قیانوس هند .

مهاجرت آریائی ها به هند وما دو فارس : وقتیکه دسته جات آر یائی در جبهه شرق مملکـــت آریانا در کنار رودخانـه سنـد رسیدند مدتی در آنجا توقف کرده، و آن رود خانه را (سندهو) نا م نهادند ، تا آنکه بالاخره رود راعبور و در ماورا رود خانه سند یعنی در مملکت شرقی و همسایه آریانا قدم گذاشتند .

مشهور ترین این دسته جات قبیلهٔ بزرگ (بهارته) بود که بعـد (مها بهاراته) یعنی بهاراته هـای بـزرگ مـوسوم شـدند . اینها اراضی بین رود خانه سنـد وگنگا را (بهاراته ورته) یعنـــی چراگاه بهاراته نام نهادند . واین اولین نـــام مشخص و ملی هند است . آریائی ها در هند همینکه با ساکنین قدیم و بومی کشو ر هند برابر شدند ، آنها را بنا م (داسیو) یاد نمودند ، و ایشا ن را بنظر نفرت و بیگانگی دیـده بجنگهای سختی مقابله کرد نـد تا بالاخره آنهارا بطرف جنوب راندند ، طبقه بندی مردم نیز بدـ سته جات چها ر گانه در هـنـد نتیجه همین منافرت بـود کـه تفصیل آنرا در تاریخ هند با یدخواند .

چنانچه آریانا بعد از دو هزارسال قبل المیلاد از هندی بطر ف جنوب هندو کش سرازیر شد و بالاخره در مملکت هند منتشر گردیدند . هم چنان دسته جا ت دیگر آریائی ها بجبهه غرب باختر شروع به مهاجرت نموده ، راهای مجر ای رود خانه هریرود ، هیرمند وفراه رودرا تعقیب و بالاخره در صفحات غرب یعنی ما و ر ا دشت لوطداخل شدند، مهمترین این قبایل مهاجر (امادها وپارسوها) یعنی مادی ها و فارسی ها بودند که با عشایر و حیوانات متعلقه خود ها از گهوارهٔ آریائی یعنی افغانستا ن بجستجو ی علف چرو چراگا ها باستقا مت غر ب حرکت کرده بودند ، در آنوقت آثوریهای سامی نژاد مثل مهاجمین بین النهر ین که سه هزار سال قبل المیلاد در اراضی جنو ب بحیره خزر پیدا شده و مد نیت (پروتو عیلامی) را بمیان آوردند در خاکهای فارس آمده و جای گرفته بودند ، هم چنین سیاه پوستا نی در سواحل خلیج فارس زیست داشتند که چندان اصلیت آنها معلوم نیست .

در هر حال مادیها پیشتر ا ز فارسی ها بحرکت آمده و سواحل بحیره خزر و دامان جنوبی آن را که نسبتاً قابل زرع بود مسکن خود قرار دادند ، اما فارسی ها که پسان تر کوچیده و از مادیها در عدد و قوت کمتر بودند او ل به علاقه کرمان جای گرفتند و بعد از آن چون علاقه های شمال را مادیها و غرب را سامی ها در دست داشتند لاچا ر در اراضی جنوبی و سواحل بحر که خشک ولم یزرع بود قهراً فرود آمدند .

مادیها که زود تر و تیزه یکتر با آثور یهای سامی تماس پیدا کردند وزیر سلط و نفوذ آنها واقع بودند بیشتر تحت تاثیر چندین قرنهٔ عرق و خون نژا د سامی قرار گرفتند . فارسی ها نیز در امتداد سواحل اوقیانو س مسکن وزیر تسلط سامی ها و متعاقباً مادیها رفتند ، و لهذا هر دسته کم و بیشی در عنا صر بیگانه به تحلیل رسدند . حتی مادیها اینقدر رنگ سامی گرفته بودند که مورخین بین آنها وآثوری ها فرق نکرده اند . د ر

هر حال چنانچه دیدیم آریائی های مهاجر افغانستان بعد از آنکه در هندو فارس رفتند تحت تاثیر محیط های نوو اختلاط عرف های بیگانه قرار گرفته و هر یک بتدریج چه از حیث خون و نژاد، و چه از پهلوی عرف و عادات و آداب ها و چه از نظر خواص و زبان وغیره تغیر کرده، و بهدف های مخصوصی روان شدند، بدرجه که مثلاً تمام مظاهرات زندگی ما دو فارس از قبیل معماری، شیوهٔ رسم الخط و تحریر ، اصول اداره طرز حکومت و در بار ، طرز لباس ، اصول ماند ن ریش و موی سر وغیره هو به هو نقش قدم سامی است . گرچه آریا های مهاجر در هند طبقه بندی مردم را سد تاثیر عرف بیگانه درخودقرار دادند . معهذا ازین تاثیر محفوظ نماند . اینست که حالا میرویم تا ببینیم سر گذشت آریائی در مهد اصلی شان یعنی افغانستان از چه قرار است :

تمرکز مدنیت آریا ئی ها در آریانا : بایستی دانست را جع بدوره قدیم حجر مملکت آریا نا یا افغانستان فعلاً چیزی نمیتوان گفت ، زیرا هنوز تحقیقات وحفریاتی در ینخصوص نشده است ، ولی در دوره اخیر وجدید حجر که در آن فلزات وظروف تیکری یکجا بکار افتاده و معمولاً دورهٔ «کلکولی تیک » (۱) «یاانه اولی تیک » (۲) خوانده میشود ، در حصص شمال ، جنوب ، غرب ، و شرق آریانا در نتیجهٔ حفریات آثاری بدست آمده که تاریخ آن را درحد ود سه ، چهار هزار سال قبل المیلاد میرساند . بایـن ترتیب که در صفحات شمال آریانا یعنی حوزه سفلی اکسوس امو دریا از دو تپه مقام «انو» نزدیک «مرو »آثار وادوات سنگی، مفرغی

Chalcolitnic (1) Eneolitcgue (2)

و تیکـــری مر بـــوط بـدورهٔ کلکولی تیک در سال ۱۹۳۲ مسیحی از طرف یك هیئت امریـکا ئـی تـحت نظر مستر پـومپلی (۳) مکشوف شده که با آثار مکشوفه از سیستان افغانی مشا بهـــت دارند هم چنین قرار تحقیقا تیکه در بعض نقاط بلوچستان از قبیل «نال» و «جاله وان» نـزد یـك کو یته شده ، معلوم گردیده کـه شواهد مدنیت کلکولی تیك درینجا موجود بود ، و مثل وادی سـند انبســـاط داشــــت . مسیوها کن و مسیو گر شمـــن (هیئت حفریات فرانسه در افغانستان) در سال ۱۹۳٦ مسیحی از مقامات «نادعلی» محل «زرنج» و نزدیك «تارو سار» سیستا ن افغانی آثار دوره کلکو لی تیــك بدست آوردند که تاریخ آن عجالتا بیکهزار سال قبل المیلاد میرسد، این آثار مکشوفه با آثار مکشوفه مرو شباهت دارند . کذا بعد ا زسال ۱۹۲۲ مسیحی تجسسات در حوزه سند شروع شده و «سرجا ن مارشل انگلسی از مقامات «مو ـ هنجودیرو» و «هرپه» و غیـره درسواحل راست دریای سند آثاری راجع بدوره کلکولی تیك کشف نمود که تاریخ آن به سه و چها ر هـــزار سال قـبــل المیــلاد میـــر ســد ، گـــر چــه ا یــن آ ثـا ر بیشتر منسو ب بـــه بو میا ن قدیمی وادی سند است که پیشتر از ورود آریا ئی ها زندگی داشتند و فعلاً بنام « درادیدی» یــا دمیشوند ، ولی چیزیکه مهم است اینست که سر زمین آریانـا د ر مدنیت باثقافت دوره کلکولی تیك آسیای غربی ومصر موافقـت داشت ، و این همان مدنیتی ا ست که وقتی از حوزه سند تا واد ی نیل یکساحه وسیع زمین رااشغال کرده بود، البته با پاره اختصاصات وامتیازات محلی طوریکـه میگویند فلزات از همین حـوزه اکسوس با سومیر ها در نقــاط غربی نشر گردیده است : و د رخاکهای شرقی مس بــار اول د ر حـوزهٔ مـذکـوره (انو نزدیك مـرو) و نـــواحـی قفقاز در حـــدود ششهـــزار سال قبل المیلاد بمشاهده رسیده، واز

R.Pwmpelly (3)

اینجادرعیلام، مصر، اراضئی بین‌سواحل خزر و خلیج فارس‌بمیان آمده است .

بعلاوه وجودلاجورددر بدخشان‌افغانستان که درازمنه متقدمه منحصر بهمین خاك بوده و د رسایر ممالك از آریانا فرستاده می شد : روابط دیرینه این‌کشوررابا ممالك کهن جهان در زمانه های قبل التاریخ و عصر ها ی تاریخی قدیم نشان میدهد . آثار وادوات لاجوردی از تپهٔ«سیالك» کاشان ، سر زمین سومرا مقا بر شاها ن ایور« Ur » بین النهرین (از طبقه مجدت نصر) و مصر و (مقبره توتان خامون) و عیلا م (از خزانه شو شیناك) کشف شده اند که تاریخ آنها از چهار هزا ر تا دوهزارسال‌قبل المیلاد میرسد.

در هر حال وقتی که آریا ئی‌ها وارد افغانستان شدند چنانچه قبلاً گفته شده، بتدریج از حالت بدویت به مدنیت انتقال کرده اند ، و اگر اینها اصلاً اهالی آریانا نبوده اند هم دوره حیات کلکولی تیک خود شان را درین وطن جدید بسر برده اند. باختر کانون‌و مهد اولی آن کتلهٔ آریائی است که درافغانستان،فارس وهندوستان منتشر گردیده اند . حتی وجود زبا ن مادری آریائی را در باختر وحوالی‌قریبه آن در حدود هشت هزار سال‌قبل المیلاد معین می کنند، شباهت بسیار نزدیك زبا ن زنده افغانستان و سانسکریت‌هندو ستان هکذا تشابه در آئین اوستائی وویدی، معتقدات‌وافسانه‌همه مئوید اینعقیده است که کانون نخستین ملل فارس و هندهم در باختر بوده است .

آریائی های افغانستا ن د رمدت چند هزار سالی دور ها ی مالداری ، نیمه مالدار ی و نیمه‌زراعتی ، زراعتی ، هکذا حیا ت خانواده گی ، عشیره وی وقبایلی‌را طی کرده ، بالاخره شهر ها و بلده بوجود آورده اند . و این‌تحول و انتقال اجتماعی آریا ئی مادر آریانا، مملکت را اولین وبزر گترین مرکز مدنیت آریا ئی قرار داد .

مدنیت ویدی آریانا : قبلاً باید گفت آریائی های باختر و آریانا از قدیمترین ازمنه یکنوع منظومه ها و سرود هائی داشتند که آنرا (ادبیات شفاهی) باید دانست ، این ادبیات قرنها از ذهن بذهنی گشته و در سینه ها محفوظ مانده است ، پدر هر خانواده سعی داشت اولاد خودش را از فرا گرفتن این ادب بهره ور سازد ، بهمین سبب تا رسیدن موقع خط و کتابت قسمتی از آن منظومه و سرود محفوظ ماند . البته علت سرودی این منظومه ها بیشتر تخیلات مذهبی وستایش بوده است، چونکه مفکوره آئین مذهبی آریائی ها مبنی بر ستایش عناصر طبیعت است لهذا توصیف این عناصر در منظومه ها زیبنده و جلوه گرمیبا شد . گویندگان این سرود ها «ریشی» ها بودند که بعلاوهٔ منزلت روحانی صفت خطابت، شاعری هم داشتند، ریشی ها مرد و زن بوده در بین جامعه حیثیت متفکرین، راهنمایان ، و نزد پادشاهان احترام داشتند . «وید» یا ودا مجموعه سرود های معلوم آریائی است که بما رسیده ، یعنی قسمت های خیلی قدیمتر آن شاید بوده و از میان رفته ـ وید بچهار دسته «ریک وید» «یجوروید» « اتروید» و «سام وید» منقسم گردیده ، و برای معلومات تاریخی ، ادبی ، زبان ، لغات ، اعلام تاریخی و جغرافی ، داستان ها و ممیزات عرف و نژادو دیگر سجایای کشور افغانستان مدرك و منبع قدیمترین میباشد ، این سرود ها در طی مدتهای طولانی و شاید چندین صدسال بواسطهٔ اشخاص و خانواده ها ترتیب یافته است که تاریخ آن بین پنجصدتا دو هزارسال قبل المیلاد تخمین شده است . البته سرودهای قدیمی تر در شمال هندوکش و باختر و سرود های دیگر در جنوب هندوکش غرب سند ، بمیان آمده ، و بعد ها قسمتی از مجموعهٔ ریک وید و سه کتاب دیگر ویدی در صفحات پنجاب یعنی درآنطرف دریای سندسروده شده است .

حیات اجتماعی : از سرودهای مذکوره معلوم میشود که اول حیات آریائی ها باساس خانوادگی بوده پدر مقدم وزن (مادر) محترم و با شوهر مساوات داشت، دخترجوان در خانواده گرامی و مثل پسر از تربیه بهره میگرفت . پدر وظائف قربانی کردن وخواندن

سرود ها رالیفا، و مادر در امور خانه داری مختار بود .

در حیات عشیره وی سر کردهٔ اغیل ها را که بمنزلهٔ سر کردهٔ عشیره مرکب از خانوادهٔ بود گوترا پاتی (۱) میخوانند، اینشخص از طرف خانواده ها ی یك عشیره انتخاب و مستحق اطاعت عموم شناخته می شد ، چرا گاه عشیره هم مشترك بود ، عشیره مثل یك خانوادهٔ بزرگ بوده ، بچه ها و دختر های آن میان خود روابط خویشاوندی داشتند .

عشیرهٔ بزرگتر گرامه (۲) وسر کردهٔ آن گرامینی (۳)خوانده می شد. وقتیکه اجتماع از عشیره بزرگتر شده و بچندین قریه تعلق میگرفت ، ویسه (٤)خوانده شده ، و رئیس آنرا ویسپا تی یارا جان (٥) میگفتند. از اجتماع چند ویسه یك جاناه (Janah) تشکیل شده ، و رئیس آن راجانا پادا (٦) یعنی پنج قبیله میخواندند :

محل سکونت پادشاه که شکل قلعهٔ مستحکم داشت بنام (پو ر) خوانده میشد و تا امروز در افغانستان باقیست از قبیل شیرپور، فتح پور وغیره — آریائی ها ی افغانستان درآنعهد بیشتر مالداری نموده و قسماً از جائی بجا ئی حرکت میکردند یعنی کوچی بودند، وقتیکه از استقرار آنها در یك منطقه قریه های ثابتی تشکیل شد ، میان قریه ها را های آمد ورفت بوجود آمده ، سر کرده گان قوم ، تجار وغیره کراچی ها ئی داشتند که بواسطهٔ اسپ کشیاده می شد ، تمام قری و قصبات راهی بطرف پور یعنی ارك شاهی داشتند طبقه بندی مردم واختلاف دسته جات بشری مثل هند وجود نداشت . وظایف روحانی راپدر هر خانواده ، وزراعت و دفاع را عموم مردم بجای می آوردند. پادشاه یکعده حواشی روحانی داشت که یکنفر از ایشان مشاور مذهبی شمرده شده ، گاهی عوض شاه مراسم قربانی رااجرا میکرد ، و هنگام جنگ با خواندن دعا های مذهبی زمینهٔ فتح ر آماده میکرد .

Gotrapati (1) Groma (2)
Gramani (3) Visah (4)
Rajan—Vispati (5) Janapad (6)

حکومت : در آریانای ویدی حکومت شاهی در اثر احتیاج عموم و توسیع دامان قبایل و قریه ها بمیان آمده ، و پادشاه انتخاب می‌شده است بعضاء ارثی بوده‌است ، در انتخاب پادشاه آرای ریشی ها ، روسا ، قریه جات ، مجالس عوام و اعیان «سمتی و سبها » و هم اخلاق ، قوت بدنی و کفایت شخص شاه مداخلت داشت ، وقتی که پادشاهی ارثی گردید شاه راجع بمعنی نجیب موسوم و دارای البسه فاخره مزین به طلا و جواهرات بوده ، قبیلهٔ او هم محترم بود ، مشاور مذهبی قریب تخت او می نشست ، روسا قبایل و عراده ران شاهی (سوتا Sati) سپه‌سالار (سنانی ـ Seneni) باو مشوره میدادند . اردو را در جنگ شخص پادشاه اداره میکرد ، سواره نظام و عراده های جنگی از و حمایت میکردند .

عایدات پادشاه مالیات و آنهم بیشتر جنسی از رعایا بود ، مسکن او هم ارگ شاهی بود . شک نیست که اولین نظام شاهی آریانا در باختر اساس گذاشته شده و مطابق سرودها نسب بعض پادشاهان تا به ارباب انواع بالا رفته است : آریائی های افغانستان مالیات دولت را بخوشی ادا ، و فر و شکوه شاه را از ارباب انواع میخواستند .

مجالس مشوره : در قریه های بزرگ مجلسی بنام سبها Sabha) موجود ، و محل و اطاق معینی داشت که همه مرد و زن در آن اجتماع کرده ، معاملات و مشاجرات خود شان را بحث و فیصله میکردند ، ازین محل برای اجرای باز یها هم استفاده می نمودند . بعلاوه یکنوع مجلس دیگری نیز بنام «سمیتی» داشتند که دران فقط ریشی ها و اعیان «ما لکین عراده ها ورمه » اجتماع می نمودند ، و دیگر تودهٔ مردم شمولیت نداشتند ، درین مجلس شخص شاه هم حضور بهم میرساند . نظیر این مجالس را هنوز در جرگه های افغانستان میتوان دید .

عروسی : زنان و مردان آنروز زندگی آزادانه داشته در مجامع

عمومی مخصوصا در «سامانه» که یکنوع میلهٔ عمومی بود جمع‌شده و جـوانان باساس عشق همسر اختیار میکردند یکی از سرود ها میگوید: ـ

«جوانان صدای دختر جوان را بقدری دوست دارند که رب‌النوع ستایش خود را از زبان بشـــر بشنود» دیگر میگوید :ـ « برای آنکه فرشته با آواز های مسرت‌انگیز خود در خوشحالی عمومـی شرکت جویند باید داماد جوان وعروس قشنگ باشد .» زشتی را مثل گرزی میدانستند که مرد رامیکوبد . سرودها لزوم ازدواج را چنین‌بیان میکند: ـ «زن برای‌مرد همان اندازه ضرور است که زه برای کمان.» در هـر حـا ل‌دختران بدرنگ برای شوهر پیدا کردن گرفتار مشکلات بودند ، ودختری که بدون عشق با مـرد متمولی ازدواج میکرد منفور بود. در ازدواج رضای طرفین و بعد ها رضائیت والدین و برادر هـم‌دخالت داشت‌بعضا دختررا برضای او دزدی کرده میبردند . ریشی‌های دانارا مردم بیشتر د ختـر میدادند چه معرفت آنها را احترام‌میکردند . روز ازدواج دامـا د لباس نو پوشیده با اقارب بخا نه‌عروس میرفت، و دست عروس را گرفته بالای تخته سنگی میبرآمد و باو میگفت :

«من مرد هستم و تو زن ، مـن‌سامان « Saman » هستم وتورك « RC » من آسمان هستم و تـوزمین ، اینجامن و تو یکجامیشویم و از مااولاد بعمل‌می آید .» آنگاه‌عروس را دست‌گرفته بدور آتش خانوادگی میگردانید . و باز درعرادهٔ مزین به گل های خودرو کـه بـواسطه گـاو هـای سفید کشیده میشد با ساز و آواز بخانه خود میبرد ، و رسم خو شي چـند روزی دوام میکرد .

آریائی هامعمولا یك زن میگر فتند و با او علاقه داشتند، سرود ها میگوید دامادعروس را طوری‌تعقیب میکند که آفتاب از عقـب شفق درخشان ظاهر شود.»ویا:ـ«زن در خانه شوهر مانند ستاره قطب ثابت قدم است .».

<u>مقام زن :</u> دختر و پسر یکسان تربیه می شدند ، و دختر جوان

مثل ستاره خانه بود ، یکسلسله‌ریشی های زن در عصری ویدی
افغانستان پیدا شده انـد که‌مثل ریشی‌های مرد شاعر و با معرفت
بوده اند و از ین مقام احترام زن معلوم می شود .

بازیها ، ورزش ها : آریا ئـی‌های افغانستان در آلعهد بشکار

توسط تـیر ، سك ، دام وغیر ه مشغول میشدند،وبسواری اسپ
و اسپ دوانی و عراده سوار ی‌شوق مفرطی داشتند یکنوع بازی
بواسطهٔ طاس هم می نمودند که‌عدد طاس از سه تا پنج میرسید.
اتن ورقص ر ا نیز دوست داشته‌در میدان های آزاد جوانان بـا
کاکلهای دراز چـرب کـرده وآرایش خودباکلهارقص‌می‌نمودند.
اما معلوم نیست زن و مرد یکجا رقص میکردند یا جداگانه اتـن
و صدای دهل مرد را در میدا ن‌حرب نیزبهیجان می آورد، رقاصه
ها هم موجود بود که بطور کسب‌رقاصی میکردند ، در عروسی ،
و مرگ رقص های مخصو صـی‌اجرا می‌شد. دختران جوان هـم
رقص میکردند . هم چنین آریائی‌ها خواندن‌و موزیك داشته ، آلات
ساز را آنچه تا ر داشت و آنچـه بدست زده و یا به پف دمیده می
شد می شناختند «میله عمو مـی‌موسوم به «سامانه» آریا ئی هـا
یك نوع میلهٔ عمومی بود که درآن زن و مرد جمع شده هر یك
هنـر نمـای میکـرد ند ،پهلـوانـی ، اسـپ دوانی ،
شعر سـرائی ،بازیها،رقص،سازو آواز همـه معمـول میکـردید
این میله یك روز یا یکشب دوام‌می‌نمود (مثل میلهٔ جبهٔ امروز) .

اسلحه و جنگجوئی : آریا ئـی‌ها مردم سلحشور و جنگجو ئـی

بوده ،روحانیون وشعراء بواسطهٔادعیه و اشعار روحیه شهامت ر ا
در ایشان تقویـه می کـردند ، پادشاه و نجبای کشور در میا ن
عراده های جنگی دو نفر ه سوارشده و جنگ میکردند ، سر با ز
طرف راست و عراده ران طر ف‌چپ عراده می نشت ، قبا یـل
پیاده جنگیده دارای دسته ها ی‌خورد خورد بودند ، اسلحهٔ شان
عبارت بود ازتیر و کمان ، نیزه، تبر ، تمه و فلاخن ، زره هـم

پوشیده و کلاهخود بسر میگذاشتند. اینها قمه را بکمر زده ، کمان بدوش می افکندند ، تیرشان ازنی و پیکان شاخی یا فلزی داشت، تیر زهر الودهم استعمال می کردند ، عراد های جنگی بواسطه اسپ کشیده می شد ، اما معلوم نیست که سوارهٔ نظام داشته اند .

البسه : لباس آریائی ها از پشم گوسفند و عبارت از دوسه پارچه بود ، پارچه های پوست را هم مثل لباس استعمال می کردند . بعلاوه زن و مرد خود را بزیور های طلائی وغیره چون بازوبند ، گردن بند ، گوشواره، حلقه ، انگشتر مزین می ساختند، مرد ها ریش گذاشته کا کل ها را چرب می نمودند .

زراعت و مالداری : آریائی های افغانستان با مور زراعت و مالداری هر دو اشتغال داشتند ولی میل بمالداری زیاد تر بود ، گله های گاو، گوسفند ، خر ،اسپ ، بز داشتند . سگ نگاه می نمودند ، قولبه آنها یك حصه فلزی داشت که زمین را می شگافت ، و دانه پاشیده می شد ، آبیاری بذریعه جویهای سرباز ، درو بواسطهٔ داس ، پاك کردن باغربال بعمل می آمد ، اما پوره معلوم نیست چه میکشتند گندم بود ، یا دیگر چیز ، تنها اینقدر میدانیم که دانه کشتنی را «یاوا» میخواندند ، در نورستان تا امروز نان نازك ارزن را یاوه میگویند و حد خریداری و تبادله اجناس در آنعهد بیشتر هم گاو بود !

صنعت : آریائی ها از صنعت بیخبر نبودند نجاری نزد آنها مخصوصاً برای ساختن عراده و کراچی اهمیت داشت ، ظروف خانگی هم اکثراً چوبی بود ، فلز کاری هم مهم بوده، کورهٔ شن با بال جانور پکه شده و سنگ معدنی را میگداخت و از آن دیك وغیره ظروف ساخته می شد ، دباغی نیز داشتند، بوریا بافی میدانستند، و رویهمرفته صنعت کار آنوقت شریف و با افتخار شمرده می شد.

خوراك : اغذیه آریائی ها شیر، مسکه ، حبوبات ، سبزی ،

میوه‌جات، گوشت‌قربانی بوده،از ترکیب شیر و مسکه و حبوبات یکنوع کلچه نیز می ساختند .مشروب مشهور آنها عبارت از «سوما» بود که از عصارهٔ یکنوع گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته می شد ، این مشروب عمومی ودارای جنبه مذهبی هم‌شده بوده، بعلاوه مشروب خمار آور دیگراز عصارهٔ حبوبات بنام(سورا) نیز داشتند .

عقیده : آریائی‌ها عناصر طبیعی

را احترام و ستایش می کردند ، گرچه دین آنهارا فعلاً نمیتوان بعمنی اصل کلمه شرح داد، و لی اینقدر معلوم است که در دیانت عصر ویدی افغانستان یکعده قوای سری مظاهر عناصر طبیعی بنامهای (وارونا) یعنی‌آسمان‌پرستاره و (اندرا) رب النوع جنگ (سوریا میترا) مهر و آفتاب ،(اگنی) آتش ، (سوما) مشروب، (ماروت) بد، آسمان ، زمین ،شفق ، شب، روز، ستاره، صبح شام ، غیره وغیره نام برده شده‌است. هکذااسماء بعض پادشاهان ذکر یافته که‌ازآن پرستش اجدادمعلوم میشود . از رسوم مذهبی فعلاً تنها مراسم قربانی و نوشیدن سوما را میدانیم . این رسوم در بین خانواده و هم درخارج خانه بعمل می آمد . اولی را روزانه پدر خانواده ، و دومی را سالانه‌ریشی‌هاعملی می‌کردند، ریشی هادر عروسی و مرگ ودردادن آتش خانواده گی‌نیز مداخله می نمودند ، باین ترتیب معبد ومحل خاصی برای اجرای رسوم مذهبی نداشتند . البته بتدریج‌این قوای طبیعی صاحب شخصیت ونام و صفحات جداگانه‌گردیده اند . چنانچه تمام عناصر مفیده را بنام (دووس = Dav یعنی‌ذرات درخشان، و قوه مافوق همه را (دووس پاتر) . میکردند.مهمترین عناصر که صنعت ارباب انواع را نزد آنها ...شت بقرار ذیل است :

دیوس = آسمان - پریتی وی Prithivi زمین . سوریا ، سا ویتار ، یوشان ، میترا، رود راوغیره =آفتاب ، وایو ، واتا ،

ماروت ، Marut—Vata = با داگنی Agni = آتش – اندرا Indra = فرشته رعد یا جنگ سومـــا = مشروب مخصوص ، وارونا = رب النوع آسمان ستاره دار. در جمله ارباب انواع آریائی یکی دوی آن قهار بود و بس ، قربانی مهم مذهبی کشتن اسپ بود . مرده را هم در خاك د فـن میکردند .

زبان ا آریائی ها در و قــت زندگی در مهد اصلی و اولی خود طبعاً بزبان واحدی تکلم میکردند که آنرا (هند و اروپائی) میخوانند ، وقتکه امواج مهاجرت اینها بطرف غرب آسیا و اروپا و یـا جنوب وغیره شروع شد ، البته در نقاط مختلفه جهان اینها خانواده های بزرگ هند و اروپائی ر اتشکیـل و السنة متعدده هند و اروپائی را بمیان آوردند. منجمله آنشاخه هند و اروپائی که وارده افغانستان شده و شاخه آریا نـی باختری را تشکیل کردند زبانی داشتند که بنامهای «باختری » یا « آ ر یــا » و یــا «هند و ایرانی» یاد میشود . بعدها ازین زبان دو شاخه بـزر گ «ایرانی و هندی » در خود آریانا پیدا شده و متعاقبا در ممالك هند و فارس منتشر گردیده است . درهر حال از زبان آریایا باختر ی و یا هند و ایرانی در زمانه های قدیم زبان هند و آریا نـــی (Indo—Aryen) یازبان «ویدی» بوجودآمد که بیشتر زبان مذهبی و علمی بوده، در آریانا مخصوصا جنوب شرقی کشور ما پخته شده است ، و هم در همین جا هــــا انشعاب لهجه هااز زبان و یدی آغاز کرده ، و اخیراً تحولات آن بنام سانسکریت معروف شـد ه است ، زبا ن پشتو نیز یکی ا زآن السنه قدیم ماست که از زبان باختری یا آریائی مستقیماو یابالواسطه مشتق گردیده است و لهذا طبعاداوای خواص لهجه های هندی و ایرانی هـر دو ست ، و همین است حال زبانهای دستـةداردي افغانستان (Dardie) از قبیل لهجه های نورستانی، پشه ئی، ارمری وغیره . باین تــر تیب میتوان فهمید که السنه و لهجــه های افغانستان واجد خواص السنه شرق و غرب خــود یعنی هنـــد وفارس میباشند .

***

مدنیت اویستا ئی : تاریخ قدیم افغانستان بعد از مراحل

قبل التاریخ ، مدنیت پیش ازویدی ، و عصر ویدی در حدود هزار سال قبل المیلاد یعنی ظهور مدنیت اویستائی خاتمه میبابد . در حدود دهزار دو صد سال قبل المیلاد مقدمات مدنیت اویستایی چیده میشد . و در حدود هزار سال قبل المیلاد آثار رشته آن آشکارا گردیده است در

حال بایددانست مدنیت اویستای آریاناعینی مدنیت ویدی است که اصلاح شده وتکامل کرده است ، و یا در اثر تحولات شکل جدیدی اختیار کرده است ، مدنیت اویستائی آریانا را میتوان زیر عناوین کوچك ذیل شرح داد :

طبقات اجتماعی: چون در دورهٔ اویستا ئی مذهب شکل معین بخود

گرفته ، و امور اداری تمرکز اختیار ، و زراعت وسیع شده‌است لهذا طبقات سه گانهٔ ذیل روی کار آمده است : خوتو =روحانیون . ورزن = دهاقین . ایریامن = نجبای جنگجو و سوار کار

احتمال میدهند که طبقه چهارم هم بنام «هوئی تی = اهل حرفه و پیشه » موجود بود ، این طبقات مثل سایر مردم بوده و هیچکدام پستر ازدیگری شمرده نمی شد ، یعنی عموما در حقوق مساوی و برابر شمرده شده باهم خویشاوندی می نمودند ، اویستا همه را یکسان بدون استثنا به پندار نیك . گفتار نیك ، کردار نیك ، توصیه نموده است .

صحت و زیبائی بدن : اویستا به صحت ، زیبائی بدن و اندام

اهمیت بسیار میدهد ، نگاه تیز، چشم روشن ، قد بلند ، تناسب اعضای قوت، سنهٔ فراخ،شانه پهن،پاشنهٔ کوچك، وبازوی رسا و هم چنین چهره درخشنده و زیبا ، چشم بزرگ ، ساعد سفید ، انگشتان نازك خانم هارا اشاره و ستایش کرده است .

سن بلوغ هم در جامعهٔ اویستائی افغانستان سال پانزده هم عمر بشمار میرفت .

عروسی : پسر و دختر بعدازسن پانزده به ازدواج مکلف بوده؛ و نداشتن همسر گناه شمرده میشد و شخص مطعون بود . صرف مراجعه بغرض ازدواج حامی دختر و بعضاً خود دختر قرار میگرفت. مراسم عروسی بواسطه تماس دست عروس و داماد و خواندن ادعیه انجام گرفته و عروس آرایش شده بخانه داماد بعنوان «صاحب اختیار خانه» برده میشد زن امور داخلی خانه و شوهر امور خارجی را اداره و در مراسم مذهبی یکجا شامل میگردیدند شوهراز زن عفت تمام میخواست ، ودر صورت خلاف طلاق واقع میشد ، فقط در دورهٔ اوستائی بر عکس دورهٔ ویدی مزاوجت بین خویشاوندانی که اشتراك خون داشتند هم آزاد و جایز بود ، هم چنین احتمال میدهند که درینوقت تعدد زوجات ممنوع نبود .

ترقی زراعت : در عهد ویدی مهاجرت ها آریائی ها در داخله کشور و در ممالك هند و فارس خاتمه یافته بود، دردورهٔ اویستائی آریائی ها در نقاط مختلف آریانا ساکن و مستقر بودند لهذا بر عکس دورهٔ ویدی که مالداری نسبت بزراعت بیشتر طرف توجه بود ، زراعت وسعت و ترقی زیاد تر حاصل کرد ، این ترقی بدرجهٔ بود که میتوان گفت عامل ممیزه خاك افغانستان با اراضی بیگانگان بشمارمیرفت دراویستاراجع به اهمیت زراعت ، دهقانی ، بذر حبوب غرس اشجار ، کشیدن نهر ها بسیار توصیه شده ، و چون مملکت سر سبز و خرم گردیده بودبه صفت (زمین اعلی) ستوده شده است . حتی خدمت درین راه با ساس قانون اویستا که عبارت از جنگ نیکی بابدی است جزو وظایف مذهبی بشمار میرفته است .

جنگ وادوات جنگی : افغانستان عهد اویستا دارای مردم سلحشور و جنگی بوده ، و نظر بظهور مخالفین توریانی وعناصر آریائی و سامی در شمال و غرب بیشتر احساسات جنگجوئی شان تحریك میگردید ، جنگها ی آریا و توریا بنام مقابله های

آریائی و تورانی همان داستان نهای مشهـــور رزمی افغانستان است که از عهد اویستا ببعد حتی امروز بزر گترین قصص و عنعنه ملی را فراهم کرده است . مردم آنوقت با ستثناء پیر ، زن وطفل همه در وقت جنگ زیر پر چـم پهلوانان خانواده ها و پادشا ه و شهزاده گان وظایف خـود راانجام میدادند. قشون را «سپاده» (۱) مینامیدند، و بیرقها وعلائم در اردواستعمال میکردند، اسلحه تعرضی شان هم از اسلحه دفاعی بسیار تر بوده عرادهجنگی، زره، جوشن ، کلاه خود ، چهار آینـه کمربند ، رانبند ، سپر، گرز ، یـکنوع ژوبین بـنام وزره (۲) تبرزین ،نیزه ،تیرو کمان خنجر، فلاخن و شمشیر اینهمه راشاخته و داشته و در پیکار بکار مـی ـ انداختند علامت نیروی سلطنتی شخص پادشا ه هم خنجر مزین به طلا کاری بود .

زبان : چنانچه قبلاً گفته شدهزبان «ویدی» یا «هند و آریا» دراز منه قدیم از زبان «باختری» یـــا «آریـــا» یـــا« هند و ایـــرانـــی»، مشتـــق و درافغانستان آنروز معمول، و بعد از یکدوره حیات از آریانا بـسرزمین ماوراء سند سفر نـمو د ، همچنان ازشاخـه زبان باختـر ی موازی با زبان ویـدی الـسنه دیگری هم در افغا نستان مشتقشده که یکی از آنها زبان مشهور «زند» یا «اویستا» است کـه دردورهٔ اویستا ئی خیلی نشوونما یافته، و قدیمترین قسمتاویستا «گاتها»در آن سروده شده است. وچنانکهاز زبانویدی بعد ها زبانسانسکریت و پراکر یـت ها ی دیگر در نقاط شرقی آریـا نـا وهند وستا ن بعمل امد ، هکذا از زبان زندنیز پسانها فارسی قدیمدر فارس و بعضی زبانهای دیکر در شمال شرقی افغانستا ن مـثل تخار ستان «بدخشان و قطغن»

Spadha (1) Vazra (2)

بوجود رسیه ، از قبیل السنه غلجه ، مینجی،واخی، شغنی ، اشکا شمی . در هر حال در دورهٔ اوستائی کشور افغانستان زبان زند معروفتر ومنبسط تر از همه‌السنهٔ دیگر بود .

تشکیل دولت اریائی بخدی:ــپارا داتها، کاویانی ها ، اسپه‌ها:

اریائی‌های افغانستان برای اولین بار در بخدی تــاسیس نظا م سلطنتی نموده ، و از آنجا د رتمام اریانا حکمرانی کردم اند ، سرود ویدی ازین پادشا هــا نبطور پراگنده ذکــر می کند ، و اویستا این موضوع را خو بــتر روشن مینمایــد .

اولین دسته پاد شا هان قد یم افغانستان سلسلهٔ پــارادا تــا «پیشداد یان » یعنی حکمدار ا نزمان های اولیه و موسسین عدل وداد میباشد، که از ازمنهٔ قبــل التاریخ پیش از آنکه اریــا ئــی های کتله باختری متفرق شو ندبر همه یکسان حکومت‌می‌نمودند.

پاراداتها : گر چه پاد شا ها نقدیمی اریائی از «گوپت شاه» یا

کیومرث اولین پادشاه اریا ئــی آریانا ویجه شروع میشود . و هم از پادشا هان دیگری بنام «هو شیا نغا» (۱) و «تخمه اوروپا » قبل‌از سلسلهٔ پاراداتها در اویستاذکری میشود ، معذ ا قسمترو- شنتر ازهمه همان سلسله پــاراداتها است که‌دو «بخدیم سریرام اردو در فشام» یعنی «بلخ زیبادارای بیرقهــای» بلند بــه حکومت پرداخته اند .

موسس سلسله پارا داتها «یماپادشاه » پسر «وی وانکا ئــا » است،پدرش برای بار اول‌عصاره‌نبات «هوما» را کشید ، وپسرش پادشاه شده ، در راه تــر قــی‌زراعت ، آبیاری ، غرس اشجا ر و امنیت سر زمین خود مسا عی‌زیاد و رزید بدرجه که دور ا و را دور خوشی و خرمی ماد ی ومعنوی میدا نستند ، پا یتخت یما پادشاه شهــر بخدی دارا ی بیرقهای بلند بوده است ، یــما پادشاه د و خواهر بنام «یامی» و«آریا» نیز ، داشت یما درپایتخت

Haoshyanha (1) Takhmaurupe (2)

گود از انسان و حیوان جوره‌های سالم ، قشنك و قوی جمع ، و برای ترقی نسل خدمت کـر د . یما پادشاه «دیوها» یعنی مردمان غیر اویستا ئی را نیز در نقاط دو دستی مغلوب نمود .

بعلاوه یما پادشاه اولین شخصی است که تر قی زرا عت و اصو ل حرف ونساجی ،تشکیل طبقـــه روحانی ونظامی، استعمال اسلحه، فلــزات و اصــول معمــــاری آریانا را با و نسبت میدهند ، ادویهٔ طبیعی و عطر در وقت اومعمول و جشن نوروز یعنی روز اول سال از مقررات اوست .

رویهمر فته یما پـادشا ه ر ا میتوان همان «جمشید جم» شهنامه ها دانست که در سرود ویـد ی یا ما راجان ، و در او یـستـا «یما خشاته» موسوم است. علامه و شعار پاد شاهی او نیز «جـام هومایا جام جم» عصای سلطنتی، نگین پاد شاهی ، گاو آهـن ، و شمشیر بود مرکز حکمرا نـــی اش «وارا» یعنی ارگ شاهی در

بخدی ، و عبارت از قلعهٔ بود که آب جاری ، چمن های سر سبز ، عمارت، نوزده خیابان ، یـك دروازهٔ بزرك ، و یکهزار و نو صه نفر زن و مرد نفوس داشــت ، وهمین جا بود که به تدریج وسیع شده شکل شهر مشهور بخد ی ر ا بخود گرفت .

مگر در اواخر دوره یما شاهی‌ها بزیر اداره «از هی دها کا» یا ضحاك شهنامه ها از جبهه غرب بسلطنت اریائی جمشید حمله و موقتهٔ او را سقوط داده انـــد ، ولی متعاقبا «تری تو نا» یافریدون آریائـی ایشان را مغلوب و ا ز آریانا طرد کرده خودش پادشا ه شده است .

تری تونا : یا فریدون پســر «اتویا» و منسوب بخاندان توانا-

ئی بود ، و او بود که بقصد سر کـوبـی دشمن سفر و دجله را در بین النهریـــن عبور نموده ، بعد از کشتن ضحاك ، «ارنواك» و «سوان ها واك» دختران ا سیر جمشید را خلاص و در بخدی می آورد . فریدون برد یو هـا ی «مازانا» یعنی بومیان غیرآریائی مازندران حمله و آنها ر ا نـیـز مغلوب نموده است .

«کرساسپه» پسر «تزی گا »سومین پاد شاه سلسله پیشدادی
است که پدرش در عالم طبابت اظهار لیاقت نموده ، و خود ش
در عالم سیاست . کرسا سپه در مقابل مخالفین داخلی ومخالیفن
خارجی آریانا رشادت بخرج داده، و صفحات جنوب هند و کش را
از کابل و کندارا تا حوزه ارغنداب و هامون منیستان صحنهٔ فعالیت
خویش قرارداده است. کرساسپه بعلاوه پهلوانا نی را که دشمن او
بودند «هیتاسپه» قاتل برادر خودرا نیز کشته و نعش او را به
عراده جنگی خویش بسته است . کرساسپه که در قهرما نی مثل
رستم شهنامه هاست بعقیده بعضی همان کر شا سپ پهلوان معروف
کابلی است .

«ایور واك شایا» برادر کرساسپه مقنن بزرگی بوده و
قوانین حیات را تدوین کرده است .

بعد از کر ساسپه چندین نفر دیگر جز و سلسله شاهی پیشدادی
ذکر شده . که مشهور تر آنها «ایریو» و پسرش «منوچیترا» است
که بعد ها منابع جدید از آنها «ایرج » و «منوچهر» سا خته
است .

در هر حال سلسله پاراداتا ی آریانا قدیمترین پادشا هان با
عدل وداد کشور افغانستان میباشند، که جای خود شان را بسلسله
«کاوی »یا «کوانی »یعنی کیانی های آریائی آریانا گذاشتند .

کاو یانی ها : بعد از انقراض سلسله پارا داتا یا پیشدادی
سلطنت به خانوادهٔ دیگر ی بنام «کاوی» رسیده که آنرا «کاوه» ،
«کوانی» و «کیانی» هم گویند .

«کاوی کواتا» یا کی کوا ت یا کیقبات سر سلسله اینخاندا ن
پادشا هی بوده و در بخدی به تخت سلطنت عروج کرده است،
اینشخص تمام مساعی خود ش را در راه حفظ خاك آریانا و تهذ
یب باختری از تجاوزا ت دشمنان توریا نی یعنی اریه های بدو ی

ماورای در یا های جیحون وسیحون بکار انداخته است ؛

بعد از ین آدم چندین نفر دیگر بسلطنت رسیده‌اند که در ابتدائی نام همه کلمه کاوی داخل است از قبیل : ـ کاوی اپی واینو ، کاوی یوسادان، کاوی ارشان ، کاوی پسینیسا، کاوی بیاوشان، کاوی سیاور شان ، کاوی هوسراوا وغیره ولی مشاهیر آ نها اشخا ص ذیل است .

«کا وی یو سان» یا «کا و ه یوسا » یا «کی کاوس» کی کاوس پسر کیقبا د بوده و بعد از و ی که پادشاه شد بسمت غرب مسافرت ، و دشمنان ما زندرانی را که در اویستا «دیو و شیطان» خوانده شده اند مغلوب نمود و اراضی آنها ر ا ضمیمه خاك افغانستان ساخته ، حکامی در هر حصه از طرف خود مقرر نمود . کی کاوس پاد شاه مقتدری بوده و مثل جمشید بدنیای و سیعی حکمرانی میکرد ، ولی در اواخر متکبر و مغرور شده فر شا هی از و برفت .

«کاوی سیاور شان » سو مین پاد شاه خانواده کیانی بوده ، با تور یاها جنگ کرده و بالاخره بصورت فاجعه ناکی از د نیا میگذرد . کاوه سیاور شان یا سیاوش شهنامه ها در ماورا ی شمال اکسوس قلعه مستحکمی «کنگه» بناء کرده بود که پسرش کیخسرو در آنجا تولد یافت .

«کاوه هوسراوا» یعنی کیخسرو بعد از پدر پادشاه شد ، و امور پراگنده کشور را اصلاح کرد ،او مردم را متحدو پهلوانان قوی تربیه کرده به توران حمله نموده، و «فرانگر اسیانا» یعنی افراسیاب تورا نی و برادر ش «کرسه وزده » یعنی کرسیو ز و سا یر پهلوانان تورانی را بخون پدر خود کشته، با ینصورت جلو هجوم دشمنان تهذیب آریائی باختر را گرفت .

یکی از پهلوانان مشهو ر کیخسرو «توزا» یا طوس پسر «ناو تار» یعنی «نوزر» و نواسه «منوچهر» بود که از او در اویستا

ذکر یافته است . در هر حال کیخسرو از مشهور ترین پادشاهان سلسلهٔ کیانی آریانای قدیم میباشد . بعد از کیخسرو جای این سلسله را سلسله دیگری بنام «اسپه» در تاریخ افغانستان میگیرد .

اسپه ها : سر سلسله خاندان اسپه ها که در باختر به تخت سلطنت جلوس نمود «اروت اسپه» یا لهراسپه میباشد که معنی «صاحب اسپان تندرو» را دارد، این احتمال موجود است که لهراسپ به منوچهر نسب میرساند ، در هر حال لهر اسپه دو پسر داشت بنامهای «ویست اسپه» یا ویشتاسپ که بعد ها گشتاسپ شده است ؛ و «زری واری» که بعد ها «زریر» گردید .

لهر اسپه بعد از آنکه پادشاه شد آبادیهای زیادی در باختر نموده و در اواخر سلطنت او به پسرش گشتاسپ رسید ، شهرت بیشتر لهر اسپه هم بواسطه نام همین پسرش بوده است .

ویست اسپه : یعنی گشتاسپه بعد از پدر پادشاه شد که تاریخ سلطنت او را در حدود یکهزار سال قبل المیلاد قرار میدهند این شخص مرد بسیار دلیر و قوی بوده ملکهٔ بنام «هوتاوسا» داشت، پسر گشتاسپه «سپینتو داتا» اویستائی یعنی همان «اسفندیار» مشهور شهنامه هاست در هر حال گشتاسپه پادشاه جنگجو و توانائی بوده، و چیزیکه بیشتر باعث شهرت او گردید همان ظهور زرتشت در عهد او ست .زرتشت در بلخ بدربار گشتاسپه رسید روزیکه سی نفر عالم ودانشمند طرف راست و سی نفر دیگر طرف چپ شاه نشسته بودند، بعد از سه روز مباحثه و قانع شدن علما بالاخره گشتاسپ ، وملکه هوتاوسا وشهزاده اسفندیار وزریر برادر پادشاه و تمام اعضای خاندان شاهی یکی بعد دیگر همه داخل دین جدید زرتشتی شدند، خاندانهای مشهور هم از قبیل خاندان «هوگوا » ومردان نامدار آن خانواده چون «جم اسپه» وزیر گشتاسپ و «فراشو سترا» برادر او وغیره

باین ملهب گرویده ند، گشتاسپ این دین را بصفت دین رسمی تمام مملکت قبول، و حکم کرد اویستارا به آب طلا روی پوستهای گاو نوشته ، و در تمام معابد مملکت تقسیم نمایند . باین ترتیب آئین زرتشتی عمومی، و آتشکده ها از طرف گشتاسپ و اسفندیار در بلخ و دیگر جا ها آباد گردید، گشتاسپ جنگها ی متعددی با عناصر آریائی بدوی وغیر آریائی بین سیحون و جیحون نیز نموده که مشهور تر از همه جنگ با «ارجت اسپه» یا ارجاسپ از خانـ گدان افرا سیا ب تورا نی بود ، گشتاسپ و برادر ش زریر د ر بلخ و حوز ه هیر مندو سیستا ن بسیار آبادی و عمرانات نمودند، حتی بناء شهر بست را نـیـز بایشان نسبت میدهند .

در عهد و یشتاسپ فتو حا ت آریانا تنها بشمشیر منحصر نبوده بلکه اصول، مفکوره ، قانـون ، تهذیب و مدنیت آریائی کشو ر آریانا ، در اطراف خار ج مملکت مخصوصاً در اراضی توریا نشین نیز بسیط یافت . بعد از کشتـاسپ وقایـع تاریخی خـانـدا ن اسپه خاتمه یافته و نظر بعد م ماخذ و مدراك نمیتوان دا خل تفصیلا ت شد . فقط اینقدر متذکر میشویم که دورهٔ سلطنت هـای پارا داتا (پیش دادی) و کاو ی (کیانی) واسپه ها که از از منه ما قبل التاریخ کشور افغا نستان ـوع شده ، و تا داخل د و ر ه تـاریخی دوام مینماید، د و ر ه ایست که اساس سلطنت آریائی در افغانستا ن گذاشته شد ه ، و تهداب مدنیت و کلتور ، تهذیب و عدل و داد قایم گردیده است، این تمدن و تهذیب نه تنهـا بواسطهٔ پشتیبانی قوت و نیروی مملکت از دستبرد دشمنان آریائی وغیر آریائـی شما ل اکسوس و حوزهٔ سر دریا و اقوام مـغـلی همجوار شان و همچنان سا میها و عناصر غیر آریائی مازندرا ن و طبرستا ن و سایر مخالفین حفظ شده بلکه دشمنان مغلوب لدا بیرن سیاسی و نظامی آریانا گردید ه است ، حتی تهذیب اویستا ئـی

باختری بعد از ظهور زر تشت واویستا در خارج سر حدات آریانا چه در شمال و چه در غرب منتشر شده است ، بقول بعضی درحدود پانزده قـرن قـبل المیلاد امپراطوری بزرگی درباختروجودداشت و شاید ازهمین جاست که اویستا بعضی پادشاهـا ن پیشداد ی و کیانی آریانا را پادشاه « هفـت کشور» خوانده است . در هـر حال بعد از کشتا سپ واسفندیار گر چه احـوال پادشاهان کشو ر آریـانـا معلـوم نسیت ولی عدم‌مدارك نمیتوان دلیل این شد که اصلاً سلطنتی در تعاقب سلسله‌اسپه ها وجود نداشته ، و تـا تجاوز هخامنشی های فارس‌یعنی‌در مدت پنجصد سال ، آر یـانـا بی ادار ه سیا سی و دولت ملی بـوده است، شهنامـه ها ایـن خالیگاه را نیز بدا ستانهـا ی پادشاها ن متعدده آریانا از قبیل گورنگ شاه زابلی وغیر ه پـر کرد ه اند . مدافعات مر تب و متوالی از حملات آثوریها ، هخامنشی ها ویونانی ها هم مو ید آن داستانها است ، که گویا د ردو طرفه هندو کش رشته‌حکومات ملی بکلی از بین نکسستـه‌هنوز وجود داشته است .

زرتشت و اویستا : از دوهزارسال قبل المیلاد تا یکهزار سا ل

قبل المیلاد در مدت د ه عصـرراهنمائی معنوی و اجتماعی ملت آریـا ئی آریانا در دسـت ریشی‌های فرزانه و دانا بود در حدود هزارم سال قبل المیلاد ز مینـه‌حیاتی ، فکری و مذهبی آریا نا بر ی ظهور یك ذهنیت جد یدو انقلاب فکری مساعد بـود ، بالاخره این تطور و انقلاب هم در شخصیت یکنفر ریشی بزرگ آریانی یعنی«زر تشتر سپنتمان» تجلی نمود ، بیشتر این اسم را در معنی «صاحب اشترزرد » و یا راهنما ی اعلی از خانواد ه و یا نژاد سفید دانسته‌اند . در هرحال زرتشت پسر« پورو شسپه » نواسه «پیتراسپه »کواسه «هچاتاسپه» بود و نسب اورا بـه منوچهر میرسانند . بقول اویستازرتشت سه پسر بنامهای«ایست واستر »«اورو تت نرا» «هـورچیترا» وسه‌دختر داشت که نـام خوردتر ین او «پور چیسـت » بود ، زرتشت از خانواده نجبا

بوده دختر «فراشترا» برادر جام اسپه وزیر گشتاسپ رابزنی گرفته بود ، و همچنان دخترخود پورچیست رابخود جام اسپه بزنی داد . در هر حال زرتشت یك مرددانا ، و یك ریشی با اطلاع و یك شاعر حکیم قدیم است که برمقررات کهن عصر ویدی عالم بوده و آنچه را از آن مفیدتر نسبت بزبان ومکان میدانست جدا،و بعضی را توضیح،قسمتی را تبدیل ، و برخی را حفظ ، و هم افکار تازه و جدیدی با آن علاوه کرده است ، و باینصورت خودش را در جامعه آریانا موسس ر فورم اویستائی ثابت نمود، زرتشست موفق شد که پادشاه باختری آریانا را به آئین خویش پیرو ساخته ، وبقوت او این طریقهٔ جدید را در تمام کشور نشر نماید. زرتشت با خاندان خود در باختر بدنیا آمده در هما نجا زندگی و خدمت نموده و هم در همانجا از دنیا گذشت ، زرتشت خودش گذشت ولی ازخود کتابی بیاد گار گذاشت که با تصرف حوادث روزگار هنوز قسمتی مهم از آن در دست است ، و این همان قسمتی است که امروزه هم اقلا در مورد تدوین تاریخ و جغرافیای کشور افغانستان از منابع مغتنم و پر قیمتی بحساب میرود .

کتاب اویستا مخصوصا « گاتها» عبارت از یکعده هدایات و قوانینی است که زرتشت از طرف «هرمزد » آورده بود ، اویستا بر بیست و یك کتاب تقسیم شده ، و اویستای باختری یا اولی را نمیتوان گفت چه وضعی داشته و چقدر آن ازبین رفته وچه مقداری باقیمانده است . زیرا بعد از چند قرن دوره هرج مرج آریانا شروع ، وحملات آثوری‌ها درازاضی ماه

ر فارس واحساس فشار شا ن در حواشی غرب آریانا و باختر نه
مکذا جنگهای سخت هخامنشی‌ها با آریانا اینهمه عواملی بود که
میتوانست نسخ اصلی اویستا رااز بین به برد . اما هخامشی ها
که خود زیر تاثیر این آئین آریانا آمده و با خود در فارس برد ند
البته موهومات قدیم سا مـی و بابلی با آن آمیخته شد .

- در قرن اول میلادی شاهـا ن پارتی فارس دوبار ه بجمع آوری
کتاب اویستا پرداختند و هـر اندازه که توانستند جمع کردند
و همین مجموعه آنها بود کـه تاظهور دولت ساسانی فـار س
باقیماند ، اردشیر پسر با بـك موسس سلسله ساسانی و شاپور
پسر ش در قـرن سو م میلاد ی بجمع آوری بقیهٔ اوستا و تکمیل
اویستای عصر پارتی نیـز کـوشیدند ، معهد ا تمام این مجموعه
ها زیاد ه از ثلث اویستای اصلی باختر ی را نمیتواند نما یندگی
بکند .

این اویستا در پنج حصه: ـیسنا، ویسپـرد، و نـدیـداد ،
یشت . خورده اویستا تقـسیم میشود که هر یك نیز بـه اجزا
دیگری منقسم میگردد ، منجملـه «گاتها» که فصل هفدهم قسمت
یستارا تشکیل میکند، قدیمترین حصص اویستا و در زبان شعری
میباشد . باوجود یکه او یستـا مثل سرود ویدی جنبه مذ هبـی
دارد . از نظر جغرافیه ، تاریخ ، قبایل ، عرف و عادت ، سو یـه
زندگانی مردم افغانستا ن قد یم هم اهمیت دارد .

در هر حال آئین اویستا ئـی بر اساس مبارزه بین دو قـو ه
نیکی و بدی بناء یافته و انسان‌راد ر اختیار یکـی از یـن دو
مختار میداند ، و بهمین لحـا ظ به پندارنیك ، گفتار نیك، کردار
نیك توصیه‌میکند. اویستا «اهورا مزدا» را حاکم مطلق و برتر
از هر دو قوه نیکی و بـد ی می شناسد . در آئین اویستا ئی
مثل ویدی‌پرستش‌عناصر طبیعی‌نبود . ولی احترام آن بـا قـی

ماند، من‌جمله آتش مقام مهمتری‌داشت . ارباب انواع اویستا ئی مثل ارباب انواع یوناني نمایندهٔ مادیات نبوده بلکه فقط شخصیت معنوی داشتند از ینقرار : ـ وهیومانو =فکر خوب آشاوهیشته = تقدس بهترین . خشته تـر ه‌دریا = سلطنت عالـی . سپنتا ـ ارمیتي = حس اعتدال هروتا ت=سعادت وصحت . امـــر تا ت =جاوداني . (۱) از جملهٔ ارباب انواع اویستا ئی مشهور تـــر از همه «اناهیتا» رب النوع آب، و میتهرا یعني آفتاب بود ، او ـ یستا به فناروح‌عقیده نداشته ولهذ ا ارواح گذشته گان را جاو ـ داني ومحترم می شناختند .

آئین اویستا درباختر ازظهورخود تا پنجصدسال صاف‌و خالص مـــانـــد ، بعد از آن وقتیکه د رفارس هخا منشي رفت مخـلـو ط با معتقدات سامی گردید ، د ردروه فتوحـا ت اسکندر مقدونی در افغانستان‌باز آئین اویستائی‌دو چار بحرانا ت زیاد گردیـد ، در عصرسلسله پارتي های بلخی‌که در فارس جانشین یونانیا ن گردید ند شروع به جمع آ ور ی‌خاطرات قدیمه و جزو هـــا ی ا و یـــستا شـــد . درعصـــرساسا نـــی هـــا ی فـــا ر س مجدداً آئین اویستا ئی در قلمرو آنهـا تجدید و احیا شد ، و د ر دورهٔ فتوحـــات مسلمین انحطا ط آن آغاز گردید .

او یستا و جغرافیا ی سیا سی‌آنعصر : در صفحات پیشتر خوا ـ نده اید که اویستا از نظر تاریخ و جغرافیای افغانستا ن ا همیت دارد ، اینك در ینجا تفصیلا ت‌جغرافیائي از روی فرگاد ا و ل (و باب اول) و ندیداد «حصـهٔ‌سـوم» اویـــستا داده میشو د د مهمترین این تفصیلات عبا ر ت از توصیف شانزده قطعه زمیـن است که از نظر اصلیت خـــا ك‌آریائی ، واستقامت مها جـر ت آنها، و هم چنین از حیث‌انبساط‌آئین اویستائی و پهنا ئی حدود آن وبالاخره از نقطهٔ نـظر تعین قلمرو سلاطین باختر ی یـعنـی

Ashn—Vehista—Vhou—Mano (1)
Spent—armati—Khshathrd—Vatya
AMaertat—Hervatat

جغرافیا ی سیاسی آنعصر بسیار قیمتدار گفته میشود . ا یـــعنی شانزده قطعه زمین در چهار طرف هندوکش بلافاصله واقیع ، وشامل حدودی است که جغرافیا نگاران و مورخین کلاسیك برای مملکت آریانا یعنی افغانستا ن قد یـم داده اند. بعلاوه اویستا ازیکدسته گو ها ارتفاعا ت ، رود خا نه ودریاچه ها همذکر میکند که داخل همین شانزده قطعه زمین میبـاشند . فهرست شانزده قطعه زمین مذکور بـه ترتیب تذکـــر خوداویستا بقرار ذیل است :

۱ـ ایر یانم ویجو (Airyanemvaejo بین رود جیحون و سیحون
۲ـ سغده (Sughdha) سغدیان.
۳ـ مورو (Mouru) مـرو (حوزهٔ مرغاب) .
٤ـ بخدی (Bakhdi) بلخ.
٥ـ نیسایا (Nisaya) میمنه (بین بلخ و مرو) .
٦ـ هرویو (Haroyu) ولایت هرات .
۷ـ ویکرهٔ ته (Vaekereta) حوزهٔ کابل .
۸ـ اوروا (Urva) علاقهٔ ارگو ن .
۹ـ خننتا (Khenenta) گرگـان .
۱۰ـ هر ه ویتی (Haravaiti) حوزهٔ ارغنداب .
۱۱ـ هیتومنت (Haetumant) وادی هیر مند وسیستان .
۱۲ـ راغا (Ragha) علاقهٔ راغ ـ بدخشا ن .
۱۳ـ کخره (Kakhra) غزنی.
١٤ـ وارنا (Varena) وانا وزیر ستان .
۱٥ـ هپته هندو (Hupta Hindo) حوزهٔ سند .
١٦ـ رانگه (Rangha) اراضی متصل سر چشمهٔ سیحو ن .

این شانـــزده قطعه زمین د راویستا بصفت «سر زمین اعلی» یاد ، و بعض پارچه هـــا ی آ ن با و صاف مخصو صی مذ کـــور گردیده اند مثلاً حوزهٔ ارغندا ب بصفت «قطعهٔ قشنگ حوزه هیرمند بصفت (خط درخشان و با افتخار) غزنی بصفت «توانا» وبلخ بصفت «زیبا و دارای بیر قهای بلنـــد» وغیره .

آثوریها و آریانا: راجع به آثوریهـــا در فصـل مخصوص آن قبـلاً تفصیـــلاً تـــــی داده شده که محتاج تکرار نیست در ینجا فقط قسمت تـما س آن مردم با مملکت آریانا شرح داده میشود : وقتیکه آریانا کانـو ن مدنیت و تهذیب اقوام آریا ئـی بود ، بین النهرین کا نون تمدن و تهذیب اقوام سامی نژاد شمرده میشد ، سامی ها شهرت و اقتدار آریانا را بنظر خوب نمیدید ند، از همین جهت بود که وقتی ضحاك سامی نژاد تا صفحات باختر عسکر کشیده و جمشید پادشاه پشیداد آریـانـا را مزاحم شـد ولـــی چنانچه خوانده اید بزودی دشمن از طرف فریدون جانشین جمشید پادشاه افغانستان طرد و تبعید، و متعاقباً در ماورای رود خا نه دجله سر کوبی سختی یافت .

بعد از آنکه دولت آثوری د ر کانون مدنیت سامی قوی شـد ، بر ماد ها وفارس ها تغلب جسته حکمر ان قـــو ی و ظالـم آنها گردیدند ، اینست که آریانا بـا چنین نو واردی مقا بل گردیـد . در حدود یکهزار سال قبل المیلاد «نینوس» نام مرد مقتدری پادشاه آشور گردیده ، و دامنهٔ فتوحا ت آنکشور را از مدیا و فـــار س وارمنستان تا سواحل بحرمدتیرانه امتداد داد، این شخص حریص و قهار برای بار اول در صـــدد شـــد کـــه مـــثل ضحـــاك تا مرکز دولت آریانا بتازد ، وچون از نیرو و قدرت آریا نـــا مسبوق بوده ترتیبات بـزر گ عسکری گرفته و با قشون بسیار عظمیی مـر کب از سواره، پیاده و عراده های جنگی با ستقا مت آریاناحرکت کرد ، اردوی نینـوس خیلی زیاد و از تمام ملـل و اقوام تابعه دولت آثوری تشکیل شده ، و تعداد آن را متجاوز از

یک ملیون نفر قصه میکنند . پادشاه آریانا فرینوقت «زور استر» و یا «او کزیارتس» (۱) نامداشته ، و بمجرد مطلع شدن از حرکت دشمن ، سپاه و پهلوانان جنگی خود ش را در حدود چهار صد هزار نفر جمع و بغرض دفاع تا صفحات غرب کشور حرکت نمود .

دسته جات آثوری از دره ها عبور ، و در جلگه فراخ متمرکز می شدند، پادشاه آریانا مجال نداده و بایشان حمله هولناکی نمود ، و تقریبا صد هزار عسکر آثوری را در میدان قتال هلاک کرد ، ولی دسته جات عقبی دشمن معجلا رسیده و بجنگ مشغول شد در نتیجه آثوریها به سبب تفوق عددی توانستند عساکر باختری را عقب بزنند . پادشاه آریانا با قسمت بزرگ ار دوی خود شهر «بکترا» پایتخت آریانا را حصار گرفت ، آثوری ها دو سال با تمام قوای خود بجنگ اینشهر مشهور مصروف ماندند، ولی فتح چنین شهر و قوتی آسان نبود . ازین جاست که برای فتح شهر «بکترا» قصه سمیرامیس «قشنگترین زنان عصر بمیان آمده مشارالیها در طفلی بدست شبانی موسوم به «سیماس» افتاده و پرورش یافت ، زیبائی ایندختر آنقدر سحرانگیز بوده که حکمران شامی موسوم به «اوانس» Oannes با او ازدواج کرد ، در ینجنگ بکتر اشوهر باز نقش حاضر بود ، تدبیر سمیرامیس در فتح شهر مستحکم بکترا مفید افتاد و لینوس بعد از نا امیدی فاتح شد ، در عوض ، سمیرا میس ملکه آثور وزن نینوس گردیده . و او بود که سبب اعمار شهر مشهور بابل گردید .

Oxyartes (1)

در هر حال بطور یکه قصه‌میکنند نینو س بعد از تسخیر بکترا بعزم تصرف ماورا ی سندحرکت کرد، ولی‌ناکام از سواحل سیند عقب نشینی نمود . ا یـن‌جنگ و جدال آثور یها با آریانا در منزله یك واقعه نظا می بودو اهمیت بیشتری نداشت، زیرا بعد از رفتن نینوس مـجـدد ادولت آریانا قایم‌و مملکت مامون گردید . گر چه ازین بعد آریانا تا زمان«تیکلت‌پیلسر» دوم‌پادشاه مقتدر آثوری دیگر با آنها تماسی نداشت ، ولی چنین معلوم می ـ شود که پادشاه مذکور در قـرن‌هشت قبل المیلاد بعد از جنگهای مادو فارس داخل سرحدات غربی‌آریانا شده و تا هامون سیستا ن و حتی حوزه ارغنداب رسـیـد ه‌است ، زیرا در کتیبهٔ پـاد شا ه مذکور که در «کلاخ Chalilh »مکشوف ،و تاریخ آن بسال۷٤٥ قبل المیلاد ، در ذیـــل اسمای مناطق مفتوحه او اسم «اراکوتی =حوزهٔ ارغنداب» نیز برده شده‌است، معهذا این تسلط آثور یها نیز دوام نداشته و بزود ی ا ز صفحات غربی آریانا بر افتـاده است چنانچه در کتیبه کـــه ازاراضی مفتوحه جنگ دوم‌پادشاه اثور نام میبـرد دیگـر نـــام«ارا کوتی» آریانا داخل نیست .

آثوریها در طی این دو تماسی که با افغانستا ن نمودند ، د ر آئین اویستائی کشور نظریا تی‌حاصل کرده ، اسم «زورا ستر» و بعضی ازاصول و فلسفهٔحیاتی‌اویستائی را درخارج آریانانشر نمودند .

فارسی هاهخامنشی و آریانا: هخامنشی هـا قبیلهٔ کوچکی ا ز قبیله بزرگ «پارسا گاد» پـــارسواها و یا فارسی هاست کـه بعد از مادی ها برای بار اول‌در مملکت فارس به تشکیل یکدولت آریـا یی پـرداخته انـد ، امراء اینخانواده تا عهد سیروس یـا

کورو شن چندان اهمیتی نداشته تقریباً جلبهٔ امراء محلی را دار ا بودند ، ولی سیرو س و قتیکه به امارت رسید دارا ی قــو ر ت و قدرتی شده در حدود ۵۵۰ سال قبل المیلاد استیا گ پــاد شا ه ما درا در جنگ مغلوب و دو لت مادرا منقرض نمود ، و ا یـــن شخصیکه فقط صفت امارت علاقه «شوش» را داشت در ٥٤٦ ق ، م عنوان شاه پارس اختیار نمود ، والحاصل سیروس بعداز جنگهای بابل ولیدی بامادها متوجه ممالك شرقی فارس شده و از سال ٥٤٥ تا ۹۳۹ ق ، م در مدت پنج شش سال با مملکت آریانا داخل جنگ و نبرد بود ، در اینوقت هـنو ز سلطنــــت و حکمــرا نــی آر یـــا نـــا بـصو ر ت ملوك الطوا ئفی در دست سلا له های پادشاهان آریائی افغا نستان بــوده و دنباله همان عظمت و اقتدار سلاله هــای پیشداد ی ، کیانی و اسپه های مشهور شمرده میشد، گرچه اسماء و کار نامهای این پــادشاهــان هنوز مستو ر و در تاریکی تاریخی مدفــو ن است معهذا اینقدر میتوان فهمید که قوای ملی آریانا چند ین سال در برابر هجــوم هــخا منشی و سیروس مقاومت و ایستاد گــی کرده است ، در هر حال سیروس باآنکه در محاربات آریانادوچا رمشکلات زیادی شد بالاخره توا- نست در ولایات باختر ، هزاره‌جات، سیستان وگندهــار ا ی- آریانا غلبه و نفوذ حاصل کند ،سیرویس بر طوائف اسکا نـی های سیستا ن هم دست یا فته و از آنجا به مکران - بلوچستان

توجه نمود ، سیروس در جنگهای کاپیسا (کوهـدا من) و قسمت های ریگستان جنو ب غـــر بی سیستا ن تـلفات زیـاد داد ، و خودش هم درجنک با (دربیك‌ها) که از طوائف شرقی افغا نستان بود بزخم تیری هلاك گردید .

بعد از کشته شدن سیرو س تازمان داریوش‌هخامنشی اوضاع آریانا با هخا منشی ها پوره‌معلوم نیست، جزاینکه جنگهای چندین ساله دار یوش با آریانا مـدلل‌می نماید که فتوحات سیر و س درین مملکت دوامدار نبوده ، وبا آنکه گاهی نائب الحکو مة هم مقرر نموده اند اقتدار در دست امراء وروسای محلی آریانا بوده است .

داریو ش وقتیکه پادشاه شـدمجدداً باآریاناداخل جنک گردید. و او مثل سیرو س درین کشور گرفتار مشکلات زیاد گـردید ، معهذا او دامنهٔ فتوحات خو د ش را ازسیروس کرده بیشتروسعت بخشید و علاقه سند را نیز فتح نمود ، سیروس قبل از فتح سند هیئتی بریاست یکنفر یونانـــی‌موسوم به (Sylex سیـلاکس) از راه کابل فرستاده بود تـــا معلوما تی از دلتای سند بد ست آوردند . سیـــروس بغرض جلو گیری از جنگجویان آریانامملکت را بیك عده ولایات تقسیم کرده‌و در هر یك حکمرانی‌خـواه از طرف خود و خواه از بین امـراءمحلی کشور مقرر ، و مالیا تـــی برایشان معین نمود . گر چه این‌اوضاع تا زمان داریو ش سو م در آریانا دوام داشت ، ولی روح‌سلطه و نفوذ هخا منشی را بعد از داریـوش اول درین کشو ر هستی فراگرفته بود. زین‌العالی

آریانا در تمام طول مدت سلطه هخامنشی هوای آزادی در سر داشته و در کمین اعاده اقتدار از دست رفته خویش بودند .

انقلابات و نهضتهای ملی آریانا در عصر تغلب عسکری هخامنشی ها : آریائی های آریانا مردم آزاد طبع و دلیر و مملکت آریانا کوهستانی و مستقل بوده ، دارای داستانها ی با افتخار قدیمی شمرده می شدند ، اینها از زمان پیشدادی به بعد دولتهای متمدن و مقتدری داشته ، هیچگاه حاضر بقبول سلطهٔ دیگری نبودند . اینها مها جمین و متجاوز ین سامی نژاد از قبیل ضحاك ، نینوس و تیگلات پیلزر را عقب زده ، وباعساکر سیروس رزمهای سخت نموده بودند ، لهذا بزودی تن به اطاعت هخا منشی ها نداده ، و سر به انقلاب و نهضت برداشتند ، چنانچه وقتیکه داریوش اول پادشاه شد مجبور بود که برای نشاندن آتش این مخالفت ها مجدداً در آریانا سوقیات نماید .

در وقت حکمرانی اردشیر اول هخا منشی ، مرد بزرگی از ولایت باختر آریانا بنام «ویست اسپه» که شاید از خاندان شاهی اسپه های کشور بود ، سلطنت خود ش را اعلام نمود ، ارد شیر مجبور گردید که بجنگ او باستقامت باختر حرکت کند ، ویست اسپه قوای ملی خودش را متحد ساخته و بغرض مقابله حاضر شد ، دو سال جنگ بین آریا نا و فارس دوام داشت ولی جنگ اخیر ی بمفاد دشمن تمام ، وویست اسپه در میدان جنگ کشته شد .

معهذا وقتیکه در ۳۳۶ قبل المیلاد دار یوش سوم هخامنشی بپا د شا هی ر سید ، حکمرانی ولایات مفتوحه آریا نا آنقدر قوی شده بود ند که حکومت میراثی هر خانواده

گردیده بود . حتی افغا نستا ن شرقی (حوزهٔ سند) بکلی از تحت تسلط بیگا نه آزاد شده بو د . «بسوس» حکمران باختر ، همچنان نائب الحکومه های هرات وسیستان (ساتی بارزانس ـ و ـ بار سائنتس) آنقدر قوی بودند که در وقت جنگهای هخامنشی ها و اسکندر مقدونی ، هر سه نفر متفقا جنبش بزرگی در سر تاسر آریانا تولید کردند وقتیکه داریوش از سکندر مغلوب و بطرف آریانا عقب نشست در سرحدات کشور افغانستا ن با این جنبش ملی مقابل ، و بالاخر ه از دست بسوس فرمانده قوای ملی آریانا کشته شد ، بسوس پس از انجام اینکار در باختر عودت نموده و سلطنت خود ش را اعلام نمود ، «نار بارزانیس» یکی از سرداران دیگر محلی آریانا و همکار بسوس بود .

سکندر و آریانا ـ نهضتها ی ملی ومقابلات آریا نی ها ـ بسوس

و سپیتامن : اسکندر مقدو نی مشهور به کبیر پسر فلیپ و پادشاه یونان بود ، مشاوراليه کینه هخا منشی های فارس را از پدر بمیراث داشت ، پدرش در ۳۳۶ قبل المسیح بغرض استخلا ص بلاد آسیای صغیر از دست هخامنشی ها سوقیات عسکری نموده و بعضی قطعات ساحلی را هم جنرالها ی او متصرف شد ه بودند ، ولی فلیپ بزودی د ریك حادثه داخلی کشته و پسر بیست ساله اش جانشین ا و گردید ، این جوان بیست سا له که خود ش را از طرف پدر به هر کولیس نیمه رب النو ع ، و از طرف ما در به اشیل قهرمان افسانوی یونان منسوب میدا ـ نست ، فوق العاده آدم جنگی ، سوار کار و عصبی المزاج بود ، اسکندر نگاه نافذ ، چشمها ی مختلف اللون ، جردهٔ سفید و قامت پستی داشته ، موسیقی و شعر هر دورادوست دا شت ،

در هر حال اسکندر بغرض استخلاص بلادیونانی آسیای صغیر و گرفتن انتقام حملات هخامنشی‌ها در یونان، بعسکر کشی در آسیا مبادرت نمود.

دار یوش سوم پادشاه هخـامنشی فارس که شخص بیکفایت بود برای مقابله حاضر وعـدهٔ عسکر خودش را تزئید، وعدهٔ هم از مردان یونانی سپاه اجوره کار جمع کرد. تلاقی طرفین در «گرانیکس» (دریائی در شمال غرب تورکیه است که به مارمره میریزد) واقع، و بعد از جنگ سختی کـه نـزدیـک بـود خـود اسکندر هـم کشته شود جنگ به نفع یونان خاتمه یافته، و سپاه اعزامـی دار یوش مغلوب گردید.

متعاقباً جنگ دیگری بیـن طرفین درموضع «اسوس» رخداد، اینجنگ نیز با آنکه فرمانده اردوی فارس شخص داریـوش بود ـ به غلبه یونان تمام شده، فارسی‌ها مغلوب و بار گاه‌شاهی بدست دشمن افتاد. اسکندر ازاین بعد با راضی فنیکه تاخته، وشهرمشهور صور را بعـدازجنگ سختی اشغال و بیرحمانه قتل عام کرد، زن و طفل هـم اسیر و مثل برده فروخته شدند. اسکندر از ینجا به مصر کشیدوآن مردم که از هخامنشی هادلی خوش نداشتندبدون جنگ تسلیم، و کاهن معبدامون خود اسکندرا لقب «پسرامون» داد، و ایـن همان لقبی است که قبلاً فراعنه مصر داشتند. بعد از آن اسکندربطرف موصل رانده و داریـوش برای مصالحه و دادن قسمتی ازممالک خودش را تا رود فرات بدشمن حاضر شد ولی اسکندردلیر تر گردیده از قبول مصالحه استنکاف نمود. دار یوش بناچار در بابل به تهیه جنگ پرداخـت، اسکنـدر ازغفلـت فـارسـی هـا

استفاده و دجله را عبور کـرد . میدان جنگ «گوگاملا» نزد یك موصل قرار داده‌شد، درمیدان جنگ اسکندر توانست شخصا باانداخت زوبین عراده ران شخـص دار یوش را سرنگون نمایـد ، دار یوش فرار کرد و بساط هخامنشی برای ابد بر چیده شـد . اسکندر بیمانعی بـلاد فـارس‌را یکی بعد دیگر اشغال و حتی د ر شهر مشهو ر «پرسی پولس» دریك مجلس شراب نوشی به خواهش «تائیس» محبوبه‌آتنی خودش قصر خیشیار شاه را آتش زد .

دار یوش چنانچه قبلاً گفتـه‌شده بجانب آریانا فـرار کرد ، ولی از طرف بسوس بـاختر ی کشته شد، و در افغانستان‌مجدداً دولتی تشکیل گردید ، امـــا سکندر مجال نداده در همان سال ۳۳۰ ق م از فارس با ستقا مـت آریانا حرکت کرد ، و بلافا صله از بین‌ولایت‌پارتیا (ولایت‌مشهد) عبور ، و وارد شهر «سوز یـا » یاطوس گردید . «ساتی بـارزارنس»نائب‌الحکومه هرات نـز د او رسیده تسلیم ، و مـوقتـا اسکندررا خاموش نمود، اسکندر باستقامت ولایت با ختر که مرکزدولت جدید آریـانـا بوده ، و بسوس با لباس ارغوانی خودش‌را پادشاه مملکت در آنجا اعلا ن کرده بود ــ بحرکت افتاد و لی همینکه چند روزه راه دور شـد ساتی بارزانس ترتیبات عسکری گرفته و خواست خطوط مواصله و ارتباط اسکندر را از پشت سربا فارس و یونان قطع نمود ه ، و وقتیکه بسوس از پیش رو ی با سکندر مقابله می نماید ، ا و از عقب درآمده و دشمن‌را محصور و برای همیشه در سر زمـیـن آریانا دفن نماید، پس باینغرض برای آنکه از نقشهٔ او اسکند ر اطلاعی بهم نرساند ، اتا کسیپ‌قـومـاند ا ن ساخلوی یونانی را با همرا هانش از تیغ کشید . اما بهر طوری بود، اسکندر ازقضیه

آگاه و معجلاً از راه رفته برگشته بیست فرسخ راه را به دو روز طی ، و وارد هرات شد ، سردار آریائی ساتی بارزانس مقابله را بی‌سوددانسته برای جستجوی قرارگاه دیگری از هرات خارج و عساکر او در جنگل انبوهی نزدیک شهر تستر اختیار نمودند، سکندر جنگل را آتش زده ، آنهارا بعضا دستگیر وبسته بزنجیر، و بعضی را از دم تیغ گذشتانده و خود قشله عسکری «آریانا ن الکزا ندریه» را در هرات بنا نهاد . از آن بعد اسکندر آرزاسس (ارشك) رادر عوض ساتی بارزانس مقرر ، و خود بعد از رسیدن عساکرعقبدار ارش بجانب‌سیستان حرکت نمود ، و قتیکه او در پایتخت سیستان پروفتازیا(شاید پشاوران) رسید ، نائب الحکومه آنجا «بارسائنتس» از همکاران بسوس وساتی بارزانس قبلاًسیستان‌را گذاشته بود،و لهذا دشمن مقاومتی ندید ، اسکندر ازینجا بسمت شرق حرکت خود را دوام داده و وارد ایالت «آریا سپی ها گردید، دراینجا شنید که ساتی بارزانس‌با سواره نظام خود مجدداً بهرات حمله ، و یونانی ها را ضربه های سختی زده‌است. سکندرازاینخبر مشوش شده «کارانس» نام افسرخودش را با شش هزارپیاده و ششصد سوار یونانی بهرات اعزام نمود و خودبعد ازدوماه توقف بطرف شمال حرکت، و داخل‌قندهار شد ، اسکندر در ینجا نیز بعادت قدیم بغرض حفظ حکمرانی خودش چهاونی دیگری بنام«اسکندریه‌اراکوزی» آباد وعده ساخلو مقیم ساخت ، و خود خواست بجانب باختر حرکت کند ،ولی باز شنید که آنمرد مشهور آریائی ساتی بار زانس حمله سختری بیونانیان هرات کرده است بسوس هم از بلخ دو هزار نفر بمدد وفرستاده است ، پس سکندر

عسکر زیاد ازینجا با سردارا ن مجرب یونانی چون «آرته بازیوس ـ ایری زیبوس - و کارانو س » بهرات اعزام و «فراتا فرن » والی پارتیارا با تمام قوا پش بجنگ ساتی بار زانس احضار نمود، ساتی بار زانس با آنکه از هرطرف محصور شده بودمردانه برای نجات وطن جنك و انقدردر رزمگاه مقاومت نمود تاکشته شد.

اسکندر مطمئناً بجانب پارو پامیزاد حرکت کرده ولی درمناطق غزنی و جبال هزار قدم بقدم با مقاومت مردانه قبایل دوچار میشد تا آنکه وارد کابل گردید و چون زمستان بود فوراً عازم کوهستان و کوهدامن شده د راو پیان توقف نمود ، او درینجا نیز قلعه نظامی بنام «الکزاندریه قفقاز » تعمیر نمود ، و به فاصله یکروزه راه یك دو قلعه دیگر بساخت که در آنها هفت هزار مقدونی و سه هزار عسکر ایلجاری وعدهٔ از عساکر اجوره کارجابجا شدند اسکندر زمستان را گذشتانده در بهار ۳۲۹ق . م با تقریبا شصت هزار عسکر یونانی بجانب بلخ حرکت و هندو کش راعبور نموده وارد اندراب گردید. بسوس صفحات باختر را که معبر اسکندر می شد خراب ، آذوقه را تباه ، وخود جیحون را عبور و کشتی ها را سوخت ، اسکندر با زحمت تمام و کم غله گی، وارد باختر شده ، قلعه جنگی « الکزاندریه اور نوس» را بنانهاد ،وخود بعد از رسیدن عساکر یونانی هرات جیحون را بوسیله یکنوع جاله مشکی عبور و داخل سغدیان شد بسوس مصروف ترتیب عسکر در حدود شهر سبز بود که او را مرض از پای د رآورد و عساکر باختری او که هفت هزار نفر بودند پراگنده شدند. سکندر از مراتب آگاه و

او را بواسطه بطلیموس دستگیر و با او رفتار وحشیانه نمود .
اسکندر تا سیحون پیش رفت و شهر ها را گرفته بعضی را خراب و قتل زیادی نمود ، و در بعضی جاها قلعه های نظامی آباد کرد که مشهور ترین همه آن «اسکندریه اقصی» است در نزدیکی خجند حالیه .
بعد از اسیر شدن بسوس ، مرد دیگری در آریانا بر ضد اسکندر قدعلم کرد که «سپتیانس» نام داشت ، او بعساکر باختری از سوء نیت سکندر راجع بقصد از بین بردن آنها بیاناتی داده مردم را جمع و متحد و مسلح ساخته به «مراکندا» (سمرقند) حمله نمود ، ساخلوی یونانی از اسکندر استمداد کرد قوای تازه دم یونانی برای نجات ساخلوی مذکور رسید ولی سپیتانس اولا در جنگل تستر نموده آنها را ناگهانی مغلوب و قسمت بزرگ شان را محو و بقیه را درواد ی رود خانه زرافشان تعقیب و محصور و بالاخره دو هزار پیاده و سه صد سوار شان را از بین برد اسکندر شخصاً بطرف مرکندا حرکت کرد اما سپتیا نس قبلاً بجانب باختر عودت نموده بود اسکندر از آمدن زمستان بباختر کشید نوزده هزار یونانی هم تازه از یونان وارد اردوی او شدند ، حکام اسکندری هرات و پارتیا هم وارد شده حکام بسوسی ولایات مذکوره را اسیر آوردند ، سکندر ازینجا بسوس را در محکمه نظامی محکوم باعدام نموده ، در طهر آن فرستاده تا کشته شود .
درینوقت سوزیانه مجدداً شورش کرد و اسکندر امر داد عساکر خودش در پنج ستون داخل آنجا شده بلادرا یکی پی دیگری اشغال و در مراکندا جمع شدند، خود اسکندر در بهار ۳۲۸ق . م

به مرگیانا (مرو) حمله نمود ، «آریمازس» رئیس آنجا مدا فعه دلیرانه نمود تا بالاخره مغلوب و اسیر وبا امراءخود یکجا بدار زده شد .

اسکندر در حدود سر خس ومرو چاق دو قلعه نظامی تعمیر ، و خود ببلخ بر گشت و در عرض راه چهار قلعه دیگر در میمنه، اندخوی ، شبرغان و سر پل بنانهاد . بعد ازآن از بلخ به ثمرقند کشید . سپتیا نس مجدداً د رباختر ظهور و پر ساخلو ی «زای ـ اسپه » حمله ، و «په ئی تون» قوماندان یونانی رااسیر نمود ، حملات این سردار آنقدرقوی بود که سکندر والیخود را از باختر مقهورا موقوف و دونفرقوماندانان دیگر با عسکر زیاد بجنگ آنسردار سوق نمود . بالاخره در جنگ سختی کـه بین طرفین رخداد طایفه مساژیت که مردم بدوی وهمر کاب سپیتانس بودند با و خیانت نمودند وشکست واقع شد ، مساژیت ها وقتیکه از سوقیات سکندر بجانب خود خبر گرفتند ، خیا نت سابقه را تجدیدنموده سپتیا نس آنسر دار نامی آریانـا را سر بریده ونزدیك اسکندر فرستادند (۳۲۸ـ ۳۲۷ ق.م) اسکند ر ازین بعد توانست شور شها ی باختر را خاموش و قائدین ملی را دستگیر کند ، یکی از ینها اکسیار تس رفیق قدیم بسوس و پدر رخشانه قشنک (رکسانه) بود که اسکندر دختر را قبلاً در جمله اسرا دیده و عاشق اوشده بود، اسکندر باین دختر ازدواج و او را ملکه خود قرار داد .

اسکندر در بهار (۳۲۷ ق.م) با یکصد وبیست هزار عسکر که متجاوز از نصفش آسیائی بودهندو کش راعبور و از راه‌خاواك وارد کوهدامن شد در ینو قت «آمبهی» شاه تکسیلا بحضو ر

اسکندر رسیده و هدایا تقدیم نمود. اسکندر ازینجا یکعده عسکر بقومانданی «هفستیون» و «پردیکاس» از راه مجری رود کابل بجانب رود سند حرکت داد وخود براه لغمان و کنر روان شد، اینها درتمام عرض راه بامدافعات مردانه قلاع و قبایل و روسای محلی کشور مقابل شده، جنگهای سختی نمود ند و تلفاتی بسیار دادند اسکندر، بطلیموس ویکنفر سردار بزرگ دیگر هم زخمی شدند، و الحاصل در وادی ودره های جلال آباد، باجیر، لغمان و کنر، صوات و باجور و بونیر یونانیان باچنان جنگهای صعبی پیش شدند که مورخین یونان آنرا با افتخار زیاد ذکر نمودند.

اسکندر بعد از ین جنگها، مجدداً راه سواحل اندس راتعقیب و از غرب بشرق رود را عبور نموده وارد تکسیلا (دومیلی راولپندی) گردید (۳۲۶ ق. م) شاه تکسیلا چون قبلاً تسلیم شده بود لهذا مجدداً در علاقه خود مقرر شد، واسکندر در ساحل رودخانه جیلم «پورس» حکمران پنجاب برزم داده غالب، و پورس در میدان جنگ اسیر شد.

سکندر از ینجا گذشته دریای «راوی» را عبور و هفده هزار نفر راکشته بجانب دریای «بیاس» پیش شد، ولی اردوی اسکندر گذشتن از آنجا را امتناع کردند، واسکندر مجبور بمراجعت گردید، اسکندر در مراجعت بسه ستون اردوی خود را حرکت داد، دستهٔ اول براه قندهار و سیستان، دسته دیگر بواسطه یکصد کشتی و دوهزار ملاح از راه دریا وخودش بسواحل اندس حرکت و در حدود ملتان با جنگ مرد م مقابل وزخمی گردید، عسکر او در خونریزی و انتقام نهایت مبالغه کردند، لهذا دروادی

سفلی اندس هشتادهزار آدم را بقتل رساندند ، در هر حال اسکندر داخل بلوچستان شده ، راه شوش در فارس گرفت ، عساکر او همه در بابل جمع شدند ، چون اسکندر در صحرا های خشک و خالی فارس دوچار تب لرزه شده بود لهذا درشب ۱۳ جون ۳۲۳ ق.م در بابل فوت نمود .

تقسیم آریانا بین نکاتور و موریائی ها : اسکندر یکی از جنرالهای مقتدر دنیا بود و درمدت کمی امپراطوری بزرگی تاسیس کرد ، او در ده سال لشکر کشی های خود شش سال را مصروف جهانگیری در آسیای صغیر ، شام ، مصر ، بابل ، فارس وغیره بوده ، و چهار سال تمام را در کشور آریانا مصروف ماند بعد از مرگ او بین جانشینانش جنگها و اختلافات بسیاری در ممالک متصرفه او رخداد ، بالاخره این امپراطوری وسیع بین سه نفر منقسم شد: اول «بطلیموس» که مصر را گرفته وسلسله پادشاهی تاسیس نمود که تا سی سال قبل المیلاددوام کرد ، آخرین این سلسله هم ملکه «کلوپاترا است» دوم «انتی گونس» که در مقدونیه پادشاه شده و خانواده او تا بسال ۱٤٦ قبل المیلاد در یونان و مقدونیه عمر نمود ، سوم «سیلیوکوس» ملقب به «نکاتور» در سوریه و فارس و اخیراً در آریانا اقتدار پیدا کرد اینشخص و پسرش «انتیوکوش» شهرهای یونانی در آریانا بنا نمودند ، و مدتی هم زبان یونانی زبان رسمی کشور قرار گرفت ، ولی حملات بطلیموس ثانی مشکلاتی برای شاهان سلیوسی فراهم آورد ، و این موقع بدست والی باختر «دیودوتس» داد که استقلال خودش را اعلان نمود .

در هرحال بعدازمرگ اسکندرمطابق تصویبی که در مجلس

سران یونانی در طرابلس شام شد آریانا در چهار حصه بزرگ منقسم و بچهار نائب الحکومه یونانی و آریائی داده شد مثلاً قندهار و بلوچستان بـه «سیبیرتیاس» و هرات و سیستان بـه «ستسا ندر» قبرسی ، و باختر به «ستاسانور» و ولایات جنوبی هندو کش (کابلستان و اطراف آن) به «اکزریاتس» پدر رخشانه که از روسای ملی بود سپرده شد.

در ماورای سند هم تقریباً همین اوضاع تطبیق شده وویالات متصرفه سکندری بواسطه جنرالهای یونانی و حکام پنجابی اداره مـی شد ولـی بزودی اختلافات داخلی یونانـی هـا در پنجاب ، موقع بدست یکنفر مرد قابلی بنام «چندراگوپتا» داد کـه او موسس اولین امپراطوری هندوستان بشمار رفت. اینشخص که منسوب بخانواده «موریـا» بود «بدستیاری یکنفر برهمن موسوم به «ساناکیا» سلطنت (مگده) را در هند سقوط داده و قوت زیادی حاصل کرد، پنجابی ها هم که بر ضد یونانی ها از سبب قتل ناحق امبهی شاه تکسیلا بدست یکنفر جرنیل یونانی ـ شده بودند بچندر گپتا پیوستند ، و لهذا گپتا توانست بزودی دامنه سلطنت خودش را بین اندس سفلی و گنگ توسعه بخشد .

سلوکس نکاتـور جا نشین اسکندر در شرق هم از بـابـل بفارس کشیده واز اپارتیـادرحدود ۳۱۱ ق،م داخل آریانا شده بعد از تامین هرات و، بلخ براه کابل عازم پنجاب شد . چندر گپتا با اردوی کافی درسا حـل چپ رود سند بمقابله او شتافت، نکاتور نخواست جنگ نماید و یا جنـگ نمـوده مغلـوب شد در هر حال در ۳۰۵ سال ق . م بین هر دو امپراطور معاهده عقد شد که مطابق آن نکاتور صفحات جنوبی هندو کش را از قـبیل

کابلستان، زابلستان وبلوچستان تا رود خانه سند برای چند ر-
گپتا گذاشت ، در عوض شـــاه موریائی پنجصد فیل به امپراطور
یونانی اهدا کرد ، نـکاتــو ر سفیری هم بدربار گپتا مقرر و
هم دختر خود را بشاه مـذکـور بزنی داد .
ازین بعد سلطه موریائی هــادر ولایات جنوبی هندوکش آریانا
منبسط شده و مبلغین «آشوکـا» پسر «هندوسارا» نواسه چندر گپتا
دین بودائی را در نقاط شرقـی افغانستان انتشار دادند، ووقتیکه
این دین با رویه هیکل تراشـی یونانی صفحات شمالی هندوکش
تلاقی نمود سبک صنعت جدیدی مشهور به گریکو ـ بودیك بمیان
آمد . در هر حال بعد از معاهده نکاتور و گپتا ولایات شمالـــی
هندو کش در دست حکام یونانی باختری باقیماند ، یعنی برای
بار اول مملکت آریانا بـدوحصه شمالی و جنوبی هندو کش بین
هندو یونان منقسم گردیـــد .معهذا تا جائیکه معلوم اســت
موریائی ها از تـمام صفحـا ت جنوبی هندوکش بولایت کندهارا
(از کابل تا سند) نفوذ خود راادامه داده توانسته اند و بس ،
درینجا هم اوضاع ملی آریـا نـا ایشان را به نـرمی و ملایمت
زیاد وادار میکرد ، و ایـن هردو مطلب از مضامین فـرمـان
سنگی آشوکا بوضاحت آشکــار میشود ، چونکه در فرمان مذکور
اولاً غیر از کندهارا اسم دیگـر ولایت افغانستان ذکر نیافته ، و
ازین معلوم میشود که منطقه نفوذ آنها منحصر بهمین ولایت بوده
است ، دوم مردم کندهارا درین فرمان با لهجه نهایت نرم و ملایم
خطاب شده اند . بعلاوه مـعلوم اســـت . کــه مــوریـائـی
هــای هنـد بـرای دلجـو ئی اهالی دلیر مناطق مفتوحه افغا-
نستان ، بغـرض جلو گیری ازهجوم احتمالی یـونانی هـا ی

باختری احتیاج سیاسی نـیــزداشتند . در هر حال بعد ازچندرـ گپتا موریا (۳۲۲ ـ ۲۹۸ق.م) پسرش «بندوسارا» تقریباً سی سال سلطنت کرد ، و آنـــگاه نوبت پادشاهی به «آشوکا» رسید که از (۲۷۳ تا ۲۳۲) قبل‌المیلادحکومت نمود . بعد از آشـو کـا اقتدار موریا ها در جنوب هندوکش رو به زوال نهاده ، و در اواخر قرن سوم‌قبل المیلاد«سوفیا گاسینوس » نام حکمدار مستقل کابل زمین بحساب میر فـت ـباین ترتیب معلوم است :

سلطه و نفوذ موریا هـــا درجنوب هندو کش بسیار دوامدار نبوده و همینکـه نهضـت ملـی آریائی ها در باختر شروع ، و منجر بـه تشکیل دولت مستقـل‌آریائی(یو نانی وباختری) گردید، نه اینکه صفحات جنوبی‌هندوکش بدولت آریانا الحاق ، بـلـکـه دایرهٔ فتوحات‌ایندولت درماورای سند هم وسعت یافت .

نهضت ملی باختر و تشکیل دولت‌آریائی (یونان و باختری) : بعد از رفتن سکندر از آریانا مملکت‌آریانا بـدست یکعـــده حکـام ملی و یو نانی باقیماند، اختلافات‌جانیشنا ن اسکندر بالاخره منجر بر تجزیه امپر اطوری او شده ، و من جمله سلو کس نیکاتـو ر در شـام مرکزی تشکیل ، و درصدد آن شد که تمام اجزا مفتوحه آسیا ئـی اسکندر را در د ســت‌داشته باشد ، او با ینقصد سفری هم در افغانستان نمود ، و لـی‌سوای آنکه صفحات جنوب هندوـ کش را بخانواده موریا هابسپارد کاری نه نمود ، آریانی هـــا ی آریاناالبته منتظر فرصت مساعد بوده و خیال استقلال کا مـل در سر داشتند ، و الهذا اتحاد بـــا یونانی های باختری شده راقاـ یمتر نمودند.«انتیو کوش» پسرسلوکس که بعد از پدر در شام

پادشاه شد نیز سودای تملک قطعی آریانا را عملی کرده نتوانست ، و باین قناعت کرد که «دیودوت» یکنفر یونانی باختری را بصفت نایب الحکومه باختر و سغدیان بوده میخواست دیودوت که در فضای باختر تربیه شده و استقلال آریانا را در نظر داشت ، بمجرد حصول وقت مساعد در سال ۲۵۰ ق . م در باختر اعلان استقلال نموده و لقب (منجی) حاصل نمود . دیودوت عجالتا حکمران ولایات باختر وسغدیان بوده میخواست صفحات جنوب هندو کش را نیز الحاق وتمامیت اراضی آریانا را تامین کند ، ولی عمر و وقت او کفایت نکرد. دیودوت موسس سلطنت مستقل (یونان و باختری) محسوب ، وسکه های نیز از و بدست است .

بعد از دیودوت اول پسر ش دیودوت دوم (۲۴۵ ـ ۲۳۰ق.م) بسلطنت باختر رسیده و بادولت پارت که از طرف یکنفر بلخی اساس گذاشته شده بود ، روابط اتحادیه قایم نمود ، برعکس نسبت بدولت سلوسی شام چندان نظر خوبی نداشت . پادشاه بلخی پارت که در غرب آریانا بر ضد دولت سلوسی شام داخل اقدامات بود این نظر دوستانهٔ دیودوت را مغتنم می شمرد ، و دیودوت توانست حدود دولت خود ش را در غرب شامل حوزه هری رود (ولایت هرات) بسازد . مسکوکات اینشخص هم بدست است . بعداز دیو دوت دوم سلطنت باختر بخانوادهٔ «ایو تیدم» در حدود سال ۲۲۷ ق.م رسیده و بسیار قوت گرفت . ایو تیدم قبلاً ازطرف دیودوت دوم نائب الحکومه سغدیان بوده . و به تحریک دربار سیلوسی شام بر ضد پادشاه متبوع خود اقدام ، و اورا بقتل رسانیده و خود پادشاه

باختر گردید، ولی بر خلاف توقع سیلوسی های شام از ین
تبدیل پادشاهی نفعی عاید آنها نگردید. انتیوکوش سوم پادشاه
شام در حدود ۲۱۲ق. م مشخصاً برای غلبه بر دولتهای مستقل
پارت و باختر بسوقیات پرداخته. و «تری واتس» شاه پارتی را
مغلوب، و در سال ۲۰۸ ق. م داخل ولایت هرات شد، ایوتیدم
اورا در کنارهٔ هر یرود مقابل و بعد از چند جنگ مراجعت
و شهر مشهور بلخ را استحکام گرفت، انتیوکوش دو سال
جنگ نمود ولی کاری از پیش نبرد، لهذ مصالحه نموده
استقلال باختر را تصدیق. ودختر خود را به «دمتریوس» پسر
یوتیدم داد، و خود براه کابل و قندهار و کرمان عازم مملکت
شام گردید. یوتیدم یك عده عسکری همراه او تا جنوب هندو
وکش اعزام، و باین وسیله «سوفا گاز نوس» کابلی نائب-
الحکومهٔ کابلستان را که بنام دولت موریا ها حکمرانی میکرد
بخود مربوط و صفحات جنوب هندو کش را بدولت باختری
آریانا الحاق نمود. یوتیدم یکی از مشهور ترین پادشاهان آریانا
است، او نه تنها حدود مملکت را از شرق تا سند رسانید بلکه
در شرق شمال تمام و لایت بدخشان، و در غرب تمام حوزهٔ
هرات و قسمت مهم پارتیا را تا طوس به افغانستان الحاق، وبا
ینصورت، خاکهای طبیعی و ازدست رفته کشور را یکان
مسترد و یك آریانای مستقل وقوی بوجود آورد، حوزهٔ سغدیان
و فرغانه قبلاً جزو باختر بود، ویوتیدوم در حملات فاتحانهٔ
خود در، ماورای پامیر کاشغر، یار کند وختن را نیز فتح و جز
وامپراطوری افغانستان قرار داد، فقط بلوچستان و سند باقی
ماند که آنرا هم پسرش بافغانستان مسترد ساخت. نائب-
الحکومهٔ های بزرگ یوتیدوم که غالبا شهزاده ها بودند هر
یك در منطقهٔ خود سکه ضرب میزدند. یوتیدوم نه تنها

پادشاه عسکر و فاتح بلکه مدنیت پرور و مدبری هم بوده ، در آبادی و عمران ، کشیدن را ها و ترقی زراعت و تجارت بسیار کوشیده است . نکل را هم همین پادشاه از ماورای پامیر آورده و سکه زده است . باختر درعهدیو تیدوم از کثرت آبادی اسم «هزار شهر» بخود گرفت. آریانادر عصر یوتیدوم روابط تهذیبی و تجارتی با ممالك هند ، و تورکستان چین قایم نمود ابریشم از جانب سنگیا نك ، و عطر وادویه از هند وارد می شد ، و تهذیب باختری بهندو ستان داخل میگردید .

بعد از یو تیدوم سلطنت آریانا به پسرش «دمتریوس» (حدود ۱۶۰ ـ ۲۰۰ ق . م) رسید ، اینشخص مرد مشهوری بوده پتیاله ، تاکسیلا ، و سورا شترا و بعض حصص پنجاب را فتح وجز آریانا قرار داد ، جنرال هـای دمتریوس در ماورای سند و حوزهٔ گنگ تاپا تالی پوترا ومرکز امپراطوری موریا هـای هند پیشرفتندو حصه از گجرات و سورته را گرفتند . بدین ترتیب حدود امپراطوری آریانا از صحرای فارس تا وسط گنگا امتداد یافت . و شهر سیا لکوت نزدیك لاهور برای دو قرن دیگر مرکز انتشار تهذیب آریانادر هند ستان قرار گرفت ، و همچنان در اراضی سنکیا نک ادب ، صنعت و تهذیب باختری ترویج گردید .

چنانچه خانوادهٔ یو تیدوم جای خانوادهٔ دیودو ت ها را در آریانا گرفته بود ، اینك بعد از د متریوس جای اینهارا خانوادهٔ دیگری بنام «ایوکراتید» اشغا ل نمود . و ابتدای سلطنت آنها با شخص ایو کراتید در حوالی سال ۱۷۵ قبل المیلاد آغاز یافت اینشخص نیز یکی از جرنیل های با ختر بوده و به تحریك انتیو کوس

چهارم شامی در غیاب دمتریو س که در هند بود ، تمرد کرده و امپراطوری آریانا را مالك شد ، دمتریوس در مساعی اعادهٔ تاج و تخت ناکام و در حدود ۱٦۰ ق.م از دنیا گذشت . گر چه ایوکراتید فعلاً شاه آریانا بود و لــــــی متصرفات هندی افغانستان د ر دست اخلاف دمتریو س جــد ا گردید ، ایوکراتید همان ا ست که لقب (کبیر) گرفته و سکهٔ طلا ضرب زد و شهری هم بــنا نمود.ایو کراتید گر چه بزحمت توانست داخله آریانا را از دست هوا خوهان دمتریوس خارج کنه، ولی نتوانست نفوذ خود را د ر ماورای اندو س برساند . د رعهد ایو کراتید آبادی و عمران، صنایع حکا کی ، مهر کنی وهیکل ترا شی افغانستا ن بسیار ترقی کرد ، ولی افسوس که او عـمر درازی نداشت ، و از دیگر طرف خطرات اسکائی ها ، پار تهــا از شمال و غرب و خطره إخــلا ف دمتر یوس از شرق متو جــــه امپرا طوری آریانا شده وبالاخره عواملی که در عصر پسرش فراهم آمد منتج بسقوط دولت یـونان و باختري در شمال هندو کـش گردید .

در هر حال ایو کراتید وقتیکه بـعزم تسخیر هندو ستان د ر صفحات شرق مـملکت مـشغو لمسافرت بود ، دولت پارت د ر ۱۱۹ قم از غرب بحدود آریا نـا تجاوز نمود ، ایوکراتید بعجلـه بغرض مقابله از شرق مـرا جعه و به غرب شمال متوجه گردید ، در جنگهای که بین این پادشا ه ومهر داد شاه پارت اتفاق افتـا د ایوکراتید بدسیسه مخا لـفیـن داخلی کشته شد .

سلطنت آریانا بعدازایو کراتید بــدست پسر ش (هلیوکلس) افتاد، که مشار الیه جوان بیست ساله ووکیل پدر در باختر بوده ولـی اوضاع مملکت مغشو ش گردیده اسکائی ها در شـما ل

ظهور ، و پارتها از غرب پیش آمده، بعداز کشته شدن ایوکراتید مصروف پیشرفت بطرف با ختر و فتوحات در سیستان و قندهار شده بودند ، هلیو کلس گر چه در اثر پشرفت مهر داد پار تنی کمزور شده بود معهذا باختر ، مرو و سغد یان را از دست نداد .

بعد ها در اثر فشاری که از طرف اسکائی ها وارد شد هیلیو- کلس مجبور شد از صفحات شمال بجانب صفحات جنوب هندو کش فرود آمد و در سال ۱۳۵ ق . م مرکز دولت را در کاپیسا منتقل نمود ، و ولایت گندها را را از ملکه «اکا توکلیا» زن مناندر ژنرال دمتریوس که در صفحات شرق آریانا حکومت مستقلی تشکیل کرده بود متصرف شد ، هیلیو کلس ازشرق تا رود خانه جیلم متصرفات سابقه آریانا را استرداد ساخت . باین ترتیب او گر چه صفحات شمال و غرب مملکت را از دست داده بود در ولایات بامیان، کابلستان، سمت مشرقی و پشاور ، سوات و بو- نیر ، پنجاب غربی و تاکسیلا اقتدار بهم رساند .

بعد از هلیو کلس منطقه حکمرانی او تجزیه شده . در کابلستان سه نفر یکی پی دیگری جانشین او شده اند که اولی (انتیا ل کیداس) بوده و تقریبا در حدود ۱۲۰ ق . م سلطنت کرده است. دومی (امین تاس) است که تاریخ حکمرانی او را در حدود یکصد سال قبل المیلاد میرسانند . سومی (هرما- یوس) نامدارد که در حوالی (۴۵-۲۰ ق . م) حکمرانی کرده است ، هرمایوس آخرین شاه یونان و باختری در حوزهٔ کاپیسا بود ، ودر عهد او خطر تجاوزات پهلوا ها و اسکائی ها بیشتر گردیده است. از تمام اینشاهان ثلاثه مسکوکات نقره و مسی پیدا شده که بعضاً درای دوزبن یونان و پراکریت محلی میباشند .

اما در صفحات شرق وماورای سند شش نفر دیگر جا نشین های هلیو کلس به ترتیب ذیل بشمار رفته اند : ـ دیومدس ـ پاندر ـ فیلو کزنوس ـ ارتمیدور ـ پوکو لاوس ـ پاش کولاو س ـ ارکه بیوس .

در هر حال «اسکائی ها» در باختر سلطنت یونان و باختری آریانا را خاتمه داده ، وپسا ن بنام «پهلواها» که از اختلاط عناصر «ساك» و «پارت» بعمل آمدند ، بقیه حکومت یونان و باختری را در کابلستان وجنوب هندوکش نیز در نصف اول قرن اول ق م سقوط دادند ، وبالاخره دولت یونان و باختری از قلمرو متصرفی هندوستان از بین رفت ، و با ینصورت حکومت تقریباً دو نیم صد ساله یونان و باختری معدوم شد .

حیات اجتماعی و تهذیبی : ـ ورود سکندر در آریانا نظام قدیم اجتماعی را تکان داد ، و تعلقات تهذیبی بین قلب آسیا و سواحل مدیترانه را افتتاح نمود ، در دورهٔ سلطنت یونان و باختری این تعلقات انبساط یافت ، و باینصورت مبادی تهذیب قدیم ویدی و اویستائی با مفکوره جدید یونانی حتی هندی مخلوط گردید ، ازین اختلاط تحولاتی در زمینه دیانت ، صنعت معماری ، ادب ، زبان ، رسم الخط و دیگر مظاهر زندگی بعمل آمده ، انتشار دین بودا در افغانستان و مقابل شدن آن با مفکوره حیاتی و صنعتی یونان زمینه را برای ظهور صنعت گریکو بودیك باختری مساعد نمود . و از طرف دیگر سه دسته افکار مذهبی در آریانا جمع شد : اول دسته اویستائی ملی ، دوم یونانی ، سوم بودائی .

دین :ـ باین ترتیب اربا ب انواع میتالوژی و افسا نـوی یونان در میان اهل ذوق و در بار و صاحبان هنر و صنعت قبول شده، و اپولون، هر کول ، دیونیزوس و غیره در نقاط مختلفه آریانا پیروانی پیدا کردند، و افسانه های یونانی مروج شد .

همچنین آئین بودا از نصف قرن سوم قبل المیلاد در مدت نیم قرن از حوزه سند تا باختر انبساط یافت ، گرچه این دین بصورت رسمی قبول نشده بود معهذا در نصف شرقی آریانا بواسطه استقبال مردم بیشتر مروج گردید . آئین ملی اویستا هم هنوز در تمام نقاط کشور کم و بیش و در صفحات شمال مخصوصاً غرب بیشتر پیروان داشت ، اما هیتای آریائی و میترای باختری مقام معنوی و جلال خودش را گم نکرده بودند .

صنعت :در صنایع و صنعت آریانا هم همین نوع تبدل و اختلاط واقع شده از یکطرف صنایع مشهوره «یونان و باختری» موجود و مترقی شد ، و از دیگر طرف مکتب صنعتی « گریکو بودیك» بمیان آمد ، در هر حال مجسمه سازی آریانا با صول مدرسه «لی سپ » یونانی ترقی کرد .

نقاشی و رسامی هم بهمان وتیره پیشرفت . والحاصل صنعت یونان و باختری آنقدر ترقی کرد که نشر آن انقلابی در زمینه صنعت اسیائی تولید نمود صنعت ساسانی فارس هم ازین منبع آب خورد .

طرق و تجارت :ـ در دوره یونان و باختری کشور آریانا بین کاشغر ، ختن ، و حوزه تارم والتای و حوزه کنك راهای تجارتی را باز کرده ، و از باختر بجانب فارس و قلمرو امپراطوری سلوسی شام تجارت را پیشبرد ، ارتباط تجارتی آریانا را با چین میتوان بتاریخ اوائل قرن دوم قبل المیلاد منسوب نمود ،

صادرات کشور ظروف شیشه ئی ، جوا هرات وغیره بیشتر بطرف چین بوده و واردا ت از چیــن ابریشم ، پارچه ، لاک ، پوست ، نکل ، طلاو نقر وغیره شمــرد ه میشد. نقره از پنجشیر و طلااز بدخشان نیز بدست می آمــد .و رود خانه های آمــو و سند دارا ی کشتی های تجار تــــی باختری بــودنــد وامتعــه افغا- نستان و ترا نزیتی هندو ستان از راه بحیره خــز ر تــا بحیره سیا ه مــــیــر سیــد و د ر آنوقت کنال طبیعی دریا چــه اورال – ریزش گــاه جیحو ن ــر ابا دریای خزر متصل میساخت رو یهمرفته کشور آریــانــا د ر دوره یونان و باختری در آسیا رول مهم تجارتی ر ا بــا ز ی میکرد .

خط وزبان : – در دوره یونان و بــا خــتری بــر عــلا وه السنه اصلیهٔ باختری ، زبان وخط یونانی نیز در آریانا شیو ع یافته و باالهجه های محلی اختلاط نمود . شاهان یونان بــاختر ی السنه آریانا و یونانی هر دو ر ا احترام کرده ، و بکار میبردند. در مسکوکات جنو ب هند و کشمیر زبان برا کریت وحتی رسم الخط خروشیتی محلی که مبدا الفبا ی آن آرامی است با زبــان و خــط یونانی یکجا در دو روی سکــــه ضرب می شد .

اما بمرور زمان زبان یونانی مــثل خــــو د ی مــــر د م یونانی در زبان های آر یــا نــاحل شده و موجود یت خــود ر ا باخت ، و رسم الخط یونا نی جایش را بر سم الخط خروشیتی گذاشت .

اسلحــه وارد و :– در دور ه یونان و باختری ، دولت آ ر یانا دارای اردوی منظم و قوی برده فتوحات زیادی در حوزه کــنــک نمودند . بیشترین قسمت اردو را صنوف سواره تشکیــل ، و

مجهز به تیر و کمان ، ژوبین و نیزه ، شمشیر و قمه بودند .
اردوی آریانا مثل قدیم عـراده‌های جنگی استعمال و فیل هـا
را بکار می انداختند . فیل های جنگی د ر میدان رزم با هـودج
و سر بازان خود مثل بـد جی مسلح بنظر می آمدند . صنوف
پیاده اردو ، مجهز با تیر وکمان ، نیزه وسپر بودند ، این ارد و
خنجر دود مه و یکنوع زره فلزی را هم شناخته و استعمال می -
کردند .

موسیقي و نمایش : درافسانه‌های چینی گفته شده که چها ر
هزار سال قبل آنها «لنك لـن» نامی را در باختر برای بـد ست
آورد ن (نی) فرستادند ، هیـکل‌های مکشوفه هده و تابلو ها ی
رنگه بامیان‌هم ازاسبا بـموسیقی توله ، رباب ، بـربط ، سه تار ،
طنبور را نمایش میدهند کـه بعد از قـرون دوم مسیحی ا ز
آریانا بچین رفته است . ا لبته‌د ر دورهٔ یونان و باختری د ر
ردیف سائر صنایع و آرت که درحال نشو و نما بودند ، موسیقی
هـم در آریانا بمقامـی رسیده است .

هم چنین احتمال داده میشودکه نمایشات تیاتر د ر در بـا ر
شاهان یونان و باختری آریا نـا حتی د ر بار امـراء آنهـا د ر
هند هم نشان داده می شد .

چند کلمه راجع بدولت پارت: ولایت پارت عبارت از حـو ز ه
هریرود و اترك و علاقه هـا ی شاه رود ، جـویـن ، سبزوار ،
نیشاپو ر ، طوس ، و تر شیـز بوده از ولایات شمال غر بـی
آریانا شمـرده می شود اینولایت نام «پارت» را از طایفهٔ مها جـر
آریا ئی گرفته اند که از بـاختربا نجا هجرت نموده اند ، پارتها
شاخه از قوم آریائی بـا ختر ی «بکت = پخت» بوده و و قتیکه

علاقه بین سواحل خزر وهریرودرا مسکن قرار دادند بنام خود «پارتیا» خواندند.

در حوالی ۲۵۰ ق . م یکنفر پارتی دیگر بلخی بنام «ارساس» از باختر به پارتیا رفته و بر علیه تسلط یونانی های سلو سی اعلان استقلال ، و دولت جدیدی تشکیل کرده است ، و این همان آدمی است که«ارشك »هم خوانده‌شده ، در هر حال ارسا س یا ارشك برادر ی بنام «تیر داد »(تری داتس) داشته ، و پسر «فری یاپت» و نواسه « ار شك» بود.

ارسا س وقتیکه درپارتیا بارفقاء خود از بلخ آمد ، مردم را بر ضد یونانی ها تحریك ، وخود «فرکلس» حا کم یونا نی را کشته ، دولت خود را اعلان نمود، واردو ی قوی ترتیب کرد ، و با دیودو ت دوم پادشاه آر یا نا روابط دوستانه قایم کرد.

تیر داد یاارشك دوم بعد از برادرشاه‌پارت‌شده و دولت پارت‌را قو ی گردانید ، و با دیو دوت‌دوم باختری اتحاد خودرا نگهداشت ، تیرداد بعض قلعه جا تی‌نیز نزدیك ابیورد ساخته ، و یکبار هم‌درجنگ باکالی نیکوس‌سلو کی مغلوب گردید.

ارتبان پسر تیر داد (۱۹۶ ــ۲۱٤ ق . م) وقتیکه پاد شاه‌شد همدان را فتح نمود ، و لی انتیو کوش‌سوم سلوسی غالبانه مملکت اورا عبور و بجنگ باختر کشید.

اشك‌چهارم (فیری‌یاتس)بعد از پدر پادشاه (۱۹۸ــ ۱۹٦ ق.م) پارت شده ، و بعد از و برادرش‌فرماتس (فرهاد) اول‌به‌سلطنت رسید ، دورهٔ اینها با ضعف‌دولت پارت توام بود.

وقتیکه سلطنت به میترردی‌داتس (مهرداد) اول ر سید (۱۷٤ ــ ۱۲٦ ق . م) دو لت‌پارت ترقی و در شرق و غر ب

وسعت اختیار کرد ، مهر دادعلاقه ها ی «تپوریا» و «تراکز-یان» (حوزهٔ کشف ر و د وطوس) را از هرات و هکذامرورا اشغال ، و متعاقباً در باختر سوقیات نموده هیلو کلس را ضعف تر ساخت ، و از آنجا به جانب سیستان و قندهارمتوجه گردید . مهرداد در غرب هم موجه اراضی فارس و بابل شده با سیلوسی ها جنگهای متعددی نمود .

بعد از مهر داد اول جانشینان او فرهاددوم و ارتبان دوم بیشتر بجانب غرب متوجه شده و ازشرق فراموش کردند ، بهمین جهت بود که اسکائی ها و تخار های درباختر مستقر شده که دو لت یونان و باختری را بصفحات جنوب هندو کش رانده بودند ، متوجه غرب شده وارد حوزه هری رود گردیدند، و از ینجا باپارتی ها که در جنگهای سلو سی ها کمزور شده بودند تماس پیدا کرده ودر جنگهای که نمودند ،فرهاد از دست اسکانی ها وار-تبان از دست تخار ها کشته شدند ، و نفوذ پارت بین سالهای (۱۲٤ــ ۱۲۰ ق . م)در حواشی غربی آریانا کمتر گردید .

اما چون نوبت سلطنت پارت به مهر داد دوم رسید ،او د ر نتیجه جنگها ی سختی جلو پیشرفت اسکائی ها را در شرق گرفته و نگذاشت داخل پار تیا شوند ، آنها هم بجنوب ما یل شده دا خل ولا یت سیستا ن گردیده و آنجا را بنام خو د «ساکستانا» موسوم ساختند. مهرداد دوم با ارمنستا ن و دو لت روم هم جنگهای زیادی نمود .اینجنگها مرکز ثقل دولت پارت را از شرق بیشتر بغرب انتقا ل داده ، و جانشینان مهر داد دوم با مملکت آریانا تماس نداشتند. بالاخره هم «اورود س» پایتخت دولت پارتی رااز غرب آریانا به «استزیفون» درکنار دجله انتقا ل

داد و لهذا تاریخ پارتی ها هم از حرکات تاریخی کشور آریا نا خارج گردید .

اسکا لـــی هـــا : اقـــوا م سیستی یکی از شاخه قبایل «هند و اروپائی است» که در مهد اولیه «آریانا ویجه» بین حوزه علیا ی آمو و سردریا زیست می کردند، بـه مدتهـا بعد از هجرت طوایف هند و اروپا ئی در باختر و آریانا و هند و فارس و اروپا سیستی ها مسکن اولیه را وسعت بخشیده در شرق حوزه سر دریا دامـا ن دو طرفه کوهها «تیانشان» وعلاقه سنکیا نک یعنی تور کستـــا ن شرقي ، و در غرب اراضی شما ل بحر خزر و بحر سیاه را اشغا ل و تاکوه های اورال پیشر فتند ،اینها چون بادیه نشین و سوار کار بودند لهذا به چپاول و غار ت ممالك اطراف میپرداختند، آریا- ئی ها آریانا و فارس و مـــا دوغیره که معروض این چپا و ل ها می شدند بصورت دومدارد رجلو گیری اینها ترتیبات میگر- فتند ، و به ینصورت سیتی ها در مناطق علفزار جنوب روسیه و شمال آمو و بحر خزر و بحرسیاه باقی ماندند آثـوریها آنهـا ر ا «اشکوزی» (Achkazai) یونانی ها «سکـــوت وا» (Skuthai) و چینی ها «سی» (Sai) وغیره خوانده اند رویهمرفته سیتی ها و شاخه دیگر شان سکائی هـــاریش گذاشته و کلاه کوش پتك نوك تیز ، پراهن و شلوار فراغ پوشیده ، اسپ ، تیرو کـمـا ن رفیق دائمی شان بود کراچی ها بمثابـه شهر های سیار اینهـــا بحساب میرفت ، البته مجاورت و تماس اینسته آریائی بـــا طوائف هیونك نو، توکیو و مغل تاثیر ا ت ایشان را هم در عرف، عادت ، لباس وغیره قبول کرده است.در قرن هشت قبل المیلاد قسمتی از سیتی هـــا در جنو ب روسیه جای «سیمیری» هـا ر ا

اشغال ، و آنها را بطرف آسیای صغیر و هنگری راندند ، و قسمتی هم بعد از عبور قفقاز از راه در بند با اثوریها تماس حاصل نمودند ولی بعد ها از طرف دولت ماد در ماورای قفقاز بجنوب روسیه عقب زده شدند در این جاه تقریبا هفتاد سال برای مدنیت جنوب آسیا و غرب اروپا خطراتی فرا هم کردند ، هخا منشی ها در قرن شش قبل المیلاد با ایشان داخل مجادلات شد در هر حال سه قرن دیگر سیتی ها از کانسو سرحد چین تا علاقه «تراس» و «پونت» جابجا ماندند .

از طوایف مشهور سیتی یکی سرمت ها (Sarmte) بود و غربی ترین آنها در دامان اورال و اورنبورک و غیره بشما ر میروند ، طائفه مشهور دیگرشان «مساجت» ها بوده از حوزه سر دریا با شمال خزر زیست میکردند ، طائفه مشهور دیگر هم «ساك» یا اسکائی است اینها بیشتر در کاشغر ، فرغانه و سواحل راست سیحون و حوالی دریاچه اورال بود و با ... داشتند ، طائفه چهارم سیتی «یوچی» ها هستند که شرقی ترین همه بوده و در آنطرف حوزه تارم و ترکستان شرقی در وادیهای کوتچه ، قره چار ، تونن هوا نك و کانسو اقامت داشته و با نژاد زرد در تماس بودند ، بعد ها اینها بطرف غرب حرکت و در شمال جیحون بهمین نام زیست میکردند ، تا آنکه آمو را عبور و وارد باختر شده با باختریها اختلاط و بالاخره سلطنتی بزرگ بنام (کوشان) تاسیس کردند .

باید دانست در دو قرن قبل المیلاد طوائف (هون) در چین که دشمن امپراطوری چین بود دیوار بزرگ چین هم بمقابل

ایشان ساخته شده بود ، در کانسو مسکن یوچی ها حمله و ایشان رااز جایشان بیجانمودند، بیجا شدن یك ملیون نفر یو چی و حرکت بطرف غرب سا ئر طوائف عرض راه را در تورکستان شر قی و حوزه سیحو ن متاثر ، و یکی را بفشار بالای دیگری مجبور نمود اینست که یك جنبش و حرکت از شرق بغرب در سرتاسر این نوا حی بعمل آمد . وقتیکه یو چی ها باینصورت تا حوالی دریا چه ایسك کول رسیدند بدو حصه منقسم ویکی بنام «یوچی کوچك» در حوالی «تبت» مستقر ، و دومی بنام (یوچی بزرگ) بطرف غرب پیش رفته در سینکیا نک و حوزه سیحون جای اسکائی ها را اشغال کردند، اسکائی ها بناچار رود اموراعبور و وارد باختر و بدخشان شدند، و این در حدود دو قرن قبل المیلاد بود درینوقت در ولایت تخارستان یعنی قطغن و بدخشان که چینی ها آنرا بنام (تا هیا) یاد کرده اند اهالی ملایم طبعیت و تجارت پیشه وجود داشت .

در هر حال این اسکائی ها ی که وارد باختر شدند بنامها ی جدا گانه وقبیله وی هم یا د گردیده اند ازقبیل : ـ ازی تی ها ، پازیانی ها ، ساکارولی ، تخاری . این نام اخیری بود که بعد ها خیلی بزرگ و مهم گردیده: حتی حوزه علیای آمو دریا بنام ایشان تخار و تخارستان خوانده شد ، و گاهی تمام یوچی ها بنام تخار یا د گردید .

اسکائی ها بعد از فشار وورود در باختر بواسطه سلسله هندو ـ کش نخواستند دولت یونان وباختری راکه درجنوب هندوکش انتقال یافته بود تعیقب کنند ، و لهذا بغرب متوجه شده در

حوزه مربوطه بادولت پارت مقابل و آنها راشکستند، مگر جلوگیری مهر داد نگذاشت اینها خط حرکت خود را بیشتر بطرف غـرب امتداد دهند لاچار بجنوب فرودآمده و حوزه هلمند وار غنداب را اشغال کردند ، ولایت «د زرانجیان» قدیم هم بنـام ایشـان «ساکاستانا» موسوم گردید کـه بعد سجستان و سیستان شد .

اسکائی هاچون حوزه ارغنداب‌را از مرکز حکمرانی دو لـت یونان وباختری جنوب هندوکش و هم دولت پارتیا دور دید نـد خود به تشکیل دولتی پرداختهو دامنه آن را بطرف جنوب تـا حوزه سفلی سند انبساط دادنـد بهمین جهت این علاقه در ما خذ یونانی بنام «هند و سیتا» (۱) یعنی سرزمین رود خانه اسکائی ها یاد گردیده است ، مـا خـذچینی هم آنـرا بنام (کی ـ پن= Kipin) خوانده اند درینجا کی پن عبارت از ولایت قند هار و نصف بلوچستان تا حوزه‌سفلی‌سند بود .

موگا اولین شاه اسکائی‌علاقه کی پن است که در سکه هـا بعنوان «شاه کبیر» یاد شـده وتاریخ آن بسال ۷۴ قبل الميلاد میرسد چنین معلوم میشود کـه اینشخص ولایت پشاور (گندها را) را تاتا کزیلا بدست آورد ه‌است .

ازس دومین پادشاه اسکا نـی‌در حدود ۵۸ ق ، م می با شد . یکنفر دیگر ی هم بهمین نـا م سلطنت کـرده است که او را (ازس) دوم میخوا نیم که‌شایدپسراز س اول (Azas) بوده است (از یـلزس) بعد از از س‌پادشاه شده و در حدود (۴۰ـ۴۵) سال قبل الميلاد سلطنت کر د ه‌است . و بعد از و سلطنت بـه ازس دوم رسیده است که قبـلا نام او مذکور شد .

---

(1) Indoseythia

مسکوکات این پادشاهان اسکائی در خط های یونانی و خروشتی و زبان های پراکریت و یونانی به تقلید سلاطین یونان و باختری ضرب شده و بعضاً دارای لقب پادشاه بزرگ نیز بوده اند مسکوکات اینها از مس و نقره بوده دارای اشکال گاو ، فیل و بعضی ارباب انواع است گویا سکهٔ طلا نی نداشته اند .

علاقه کی پن که اسکائی ها بران سلطنت میکردند دارای آب و هوای گرم ، مزارع گندم ، برنج ، باغها بوده مردم درهیکل تراشی ، کنده کاری فلز ، معماری ، نساجی ، خامك دوزی کار های دستی فلزی و طبخ طعام مهارت داشتند ، و اینها ازیاد داشتهای زایر چینی (هوان تسنگ) مربوط بقرن هفت میلادی بر می آید .

پهلواها : مردمان پارتی قبلاً در حواشی غربی آریانا مثل حوزه هیرمند و سیستان پراگنده شده بود ، اینها بعد از ورود طوائف اسکائی درسیستان وغیره با آنها مخلوط شدند این عنصر مخلوط نام پهلواها بخود گرفت ، و بعضی ایشان را «سیت و پارت» خواندند ارمنی ها اصلا پارتی ها را (پهل) میگفتند و بعید نیست اسم پهلواها از همین جاگرفته شده باشد .

در هرحال مرکز سلطنت واقتدار پهلوا ها هم مثل ایسکائی ها همان حوزه هیرمند و قندهار وبعدها ازینجا بطرف شرق تاهند وبطرف شمال شرق تاکابل پیشرفته وآخرین شاه یونان وباختری را سقوط داده اند سلطنت پهلوها واسکائی ها مقارن همدیگر آغاز گرده ، و با هم خیلی مخلوط اند ، موسس سلسله شاهی پهلواها (و نونس) Vonones در حدود ۱۲۰ ق.م محسوب است

که بعد از آنکه پارتها در غرب مرکز سلطنت را به کنار دجله انتقال دادند ، او بفکر تاسیس سلطنت جداگانه در شرق افتاد و مسکوکات خود را در زبانهای یونانی و پراکریت افغانستان برسم الخط یونانی و خروشتی ضرب زد ، اینشخص خود ش را شهنشاه خوانده و مسکوکات سلاطین یونان و باختری آریانا را تقلید نمود ، برادران او هم بنام خود سکه میزدند ، و در سکه ها بعضاً ارباب انواع را نقر مینمودند ، حکام اینشخص در پنجاب غربی هم مقرر میشد . (اسپالاهورا) یا (اسپا لـــیریزس) برادر و نونس بعد از در حدود ۱۱۰ ق ·م پادشاه شد، و جای او را برادر دیگرش (سپالـــــی ایـــــزس) در حدود (۱۱۰ــ۹۰ ق·م) گرفته و در سکه ها خود ش را شهنشاه کبیر خواند . مشهور ترین همه شاهان پهلوائی همان (گندوفارس) است که بین (۹۰ ــ ٤٨ قم) سلطنت کرده است . و صاحب عناوین شاه شاهان و منجی وغیره بوده است . این پادشاه بر تمام حصه های جنوبی آریانا و در شرق تا سند و پنجاب حکمران و مرکزش درحوزهٔ ارغنداب بوده، و بر حکومت یونان و باختری کابل هم خاتمه داده است این پادشاه خیلی مقتدر بوده ، و ترقی پهلواها باو بکمال رسیده است .

(ابدا گاسا) بعد از گند وفارنس پادشاه و شاید برادر ــ زادهٔ او بوده باشد ، بعد از ین شخص نوبت سلطنت پهلوا ها بشخص دیگری رسیده که موسوم است به (اور تاگنس) و تاریخ سلطنت او به نیمه دوم قرن اول مسیحی میرسد . (پا ــ کورس ــ یا ــ پاکورا) بعد از اور تاگنس در حدود (۷۰ــ۷۵ میلادی) تاج شاهی پهلوا هارا بسر گذا شته و لقب شهنشاه کبیر اتخاذ کرده است . بعدازین شخص نوبت دولت از پهلوا ها گذشته و بدست پادشاهان کوشانی می افتد که در باختر

ترقی کرده بودند.

یوچیها : در اوائل بین «توئن هوا نک» و «کی لین» بودوباش داشتند چینی ها ایشان را در قرن سوم قبل المیلاد میشناختند، و «هوا نک نوها» یا هونها با این دسته هند و اروپائی دشمنی زیاد وزدو خورد داشتند، بالاخره یو چی ها در اثر فشار های دشمن مجبور به ترك مسکن شده از راه حوزهٔ رود «ایلی» و «تارم» گذشته وارد منطقه بین سیحون وجیحون گردیده، اسکالیها را بجنوب جیحون را ندند (قرن دوم ق.م) یو چی ها در حدود هفت قرن قبل المیلادرودجیحون را عبور، و به کمك تاهیا یا تخارها که متحد شان بود نددر باختر نفوذ پیدا کردند، ازین بعد نامهای یوچي و تخار مترادف‌هم شده، منابع هندی یوچی ها را که پادشاهان کوشانی آریا نااز ایشان نشئت کرده است باسم تخار یاد کرده اند.

مقارن ورود یوچی ها درشمال هندوکش اوضاع تاهیا (تخارستان) یعنی قطغن و بدخشان حالیه از ینقرار بود که مردم آن ولایت یعنی تا هیا، یا «داهی» یاتخار طائفه متمدن و تجارت پیشه بوده با یوچی های شمال جیحون مناسبات دوستانه و خویشاوندی داشتند، یو چی‌های بدوی‌در اثرمعاشرت بااینها بود که از حالت بدویت خارج و بمدنیت نزدیك شدند، و وقتیکه یوچی‌ها جیحون راعبوربین‌مردم تاهیاسکونت اختیار نمودند، واز بدستیاری‌آنها بود که بعدهادر باختر تسلط بهم رساندند.

ولایت تخار قبل از ورود یوچی ها در پنج علاقه و امارت چین منقسم و در هریك رئیسی حکومت میکرد. یوچی ها بعداز ورود و نفوذ خود در تخارستان این تقسیمات را حفظ کرده و

بعد از هفتادم سال قبل المیلا د دارای همین تشکیلات پنجگا نه در تخار ستان بودند ، و بعد هارئیس کوشانی یو چی یکی ازین علاقه ها بود که چهار رئیس دیگر را مغلوب و پاد شاهی خودش را علان نمود .

تشکیل دولت کوشانی : «کوزولو» یا «کجولو کد فیزس»اول

پادشا کوشانی آریانا است که چهار شهزاده دیگر را مغلوب و خود پادشاه شده است ، اینشخص بعد ازتصرف باختر ولایات کابل و قندهار را نیز الحاق ، وحتی میگویند به پارتیا هم هجوم نموده ، امپراطوری کد فیز س اول از سر حد پارتیا تااندوس امتداد داشت ، اقتدار این پادشاه نفوذ خاندانهای حکمران یونان و باختری وپهلوا ها را در درهٔ کابل معدوم نمود ، کدفیز س عمر درازی کرده ، و تاریخ سلطنت او بین قرن اول میلادی محصور ، و فوتش در حدود سال ۷۸ بعدالمیلاد اتفاق افتاده است .

(و یما کدفیزس) یعنی کدفیزس دوم بعد از پدر پادشاه ه و تا حدود سال ۱۱۰ مسیحی سلطنت کرده است، اینشخص در ماورای رود اباسین پنجاب رانیز فتح و ضمیمه امپراطوری آریانا نموده است ، کدفیزس دوم بعلاوه شهنشاه صفت پسر آسمان را نیز لقب خود قرارداده و طرفداردین بودابود، کدفیزس دوم بواسطه ارسال یکنفر ایلچی بدر بار امپراطور چین خواهش ازدواج با دختر او نمود ، و لی ایلچی در عرض راه باقوماندان چینی (پان چاو) نام برخوردکه با سپاه بسیاری بقصد تسخیر ولایات غربی از کاشغر تا سواحل بحیره خزر در حرکت بود ، پان چاو از مطلب ایلچی آگاه و او راوا پس به آریانا طرد نمود

کدفیزس‌دوم ازین‌رفتار متغیر ،و اردو ی مرکب از هشتاد هزار سوار تحت قوماندانی «سیـــی »نام از راه پامیر بحمله چین اعزام نمود،ولی البته‌عساکر او بواسطه‌صعوبت طرق پامیر تلفات‌بسیار داده و در مقابل عسکر چـــــین‌شکست خوردند .

کدفیز س دوم با امپرا طوری‌رومن روابط دوستانه قایم کرده و نمایند های ا و بـــدر بـــا ر «تراجان» رسیدند ، و روا بط تجارتی بین‌طرفین‌وسعت اختیار،و طلای زیاد روم در «آریانـــا » داخل شد .

کدفیزس دوم‌بعلاوه پنجاب درقسمتی از حوزه گنگا در هندو-ستان نیز فتوحاتی کرده و آن‌علاقه ها را ضمیمه امپرا طور ی افغانستان نمود.

بعد از کدفیزس دوم تقر یبادو سال سلطنت کوشانی رایکنوع فترت استیلا کرده و در هـــمین‌دوره شخصی بنام «سوتر مگاس» (۱) یعنی «منجی کبیر»در بعضی‌ولایات سکه‌ضرب زده است وبعد ازین با جلوس (کانیشکا) دور ۀدوم امپرا طوری کوشا نی بــاز میشود ، (کـــا نیشکا) در حدو د ۱۲۰ میلادی به تخت سلطنـــت آریانا جلوس کرده و او ازمقتدر ترین امپرا طور ان کوشا نـــی افغانستا ن است ، نام اینشخص‌در ممالك هندو ستان و چین نیز مشهور ،و دامنه امپر ا طـــور ی‌او بعلاوه آریانا شامل حـــوز ه تارم و تور کستا ن چین و شما ل‌غـــر ب هند و سواحل گنگا بوده است . کانیشکا لقب «شاه کنداهارا » داشته ، و بعد از فـــتح کشمیر چندین معابد و حـــتی‌شهری درآنجا بنام «کنیشکاپورا» تعمیر کرد کانیشکا بـــر علیـــه پـــا ر تـــی هـــا نـــیز بجنگ

Sotermegas (1)

تا اینجا که پرداخته، و در سوقیات شمال شرق مملکت کاشغر، ختن و یار کند را فتح نموده است و باین ترتیب منطقه امپرا طوری آریانا بین چهار رود خانه بزرگ جیحون، سند وگنگاو تارم منبسط گردید. کا نیشکا در جنگهای چین فاتح و یر غملها ی بسیاری آورد، آنها را محترمانه حفاظت میکرد که در آن جمله هم یکنفر شهزاده کاشغرستان بنام (شن پان) وجود داشت.

(وایسشکا = Yasishk) پسر کا نیشکا ی کبیر بعد از فوت پدر پادشاه شد، تاریخ کتیبه های او باسالهای ۲۴ـ ۲۶ـ ۲۹ جلوس کانیشکا میرسد، زیرامبدا تاریخ کوشانی ها بعد از کانیشکا سال جلوس او قرار گرفته است. و اسیشکا قبل از جلوس بپاد شاهی از طرف پدر نائب السلطنه (ماتورا) بوده است.

سکه او تا حال بدست نیست. کتیبه‌او هم از همانجا پیدا شده، در یك کتیبه دیگر که بحکم پسرش کنده، و از سواحل سند کشف شده است نام او با جزئی تحریفی (واجا شکا) تحریر شده.

(کا نیشکای دوم،) پسر واسیشکا بوده بعد از پدر پادشاه‌شده‌است، تفصیلات‌زیادی‌راجع باو در دست نیست، جز اینکه او عناوین پادشا هان اربعه دنیا را جمع و اختیار کرده است باین ترتیب مهاراجا، شهنشاه، پسر آسمان، قیصر. که اینهمه القاب پادشاهان هند، افغانستان، چین و رومن ها بود است.

(هوو یشکا) بعد از کانیشکای کبیر مشهور ترین پاد شا هان کوشانی بوده‌تا سال ۴۰ درحصص‌مفتوحه هند پادشاه و معا صر

کان یشکای دوم‌در افغانستان‌بوده ، و بعد از سال مذکور پادشاه آریانا گردیده و در سال۵۱ عنوان امپرا طور اختیار کرده است ، اینشخص مثل کانیشکای کبیر در انبساط دین بودا واعمار معابدسعی زیاد ورزیده ، وراماتورامعبدبزرگی بنام خودآباد کرده است .

(واسو دوا = Vasudiva) بعداز هوو یشکا در حدود ۱۸۲ میلادی بسلطنت رسیده و نام اصلی او «واسو شکا » بوده است این شخص بیشتر هندی شده و حصص آریانا بتدریج ازسلطنت او مجزی شده است ،در مسکوکات او هم ارباب انواع هندی از قبیل «شیوا»و «گا ونایذی» وغیره نقر گردیده است.

در همین وقت دولت ساسانی فارس قوی شده میرفت ،وامپراطوری کوشانی آریانا رو بانحطاط بود ، زیرااز عهدواسودوا بیشتر کوشانی ها رنگ هندی بخود گرفته و در متصرفات وسیع هندوستان آنقدر غرق شدند که دیگر باصل مملکت آریانا رسیده گی نمیتوانستند ساسانی‌ها ازین وضع استفاده و بتدریج در ولایات اپارتیا سیستان مرو و خوارزم داخل شدند آنها مناطق مفتوحه آریانا را آنقدر اهمیت میدادند که باید پادشاه فارس در دوره ولیعهدی خودش حتما نائب الحکومه گی خراسان را طی میکرد ، نائب الحکومه های خود را در اینجا نیز لقب (کوشان شاه) میدادند ، درهرحال بعد از فوت واسودوا(در حدود ۲۲۰ مسیحی) امپراطوری عظیم کوشانی سقوط می نماید . ولی بقایای ایشان در شمال هندوکش (ولایت باختر) و در جنوب هندو کش (ولایت کابل)سلسله های حکمران تشکیل و

چراغ ضعیف دولت کوشانـی راتا قرن پنج مسیحی زنده نگهمدـ ارنــد .

مدنیت کوشانی : دورهٔ عروج امپرا طوری کوشانی در آر یا نا یکی از مهمترین ادوار تار یخی افغانستا ن بوده ، و در هرشعبه حیاتی مملکت : صنعت ، دیانت، ادبیات ، تجارت ، معارف وغیره ترقیات محسوسی رخداده است، ایندوره را میتوان از نظر اد ب عـمر ر نسا نـس النسه آریانا (سـا نــسکــر یــــت ، پـر اکـریت ها وسیتـی کوشانی) دانست . کانیشکا بغر ض جلب «اسوا کوشا »اد یب معروف«اود» بدربار خود ، با پـاد شاه (مکدهه) داخل جنگ گردیـــد ، برای اصلاح قوانین مذهبی یك مجلسی که از علما تشکیل شــدر آن پنجصد نفر عالم شمو لیت ورزید ، و البته اینها نشا نــه ترقیات عرفانی است .

تجارت آریانا : در دوره امپراطوری کوشانی بسیار ترقی کرد و مملکت مرکز تجارت و روا بطاقتصادی بین ممالك چین، هند، روم گردید ، ابریشم تر کستا نچینی از راه افغانستا ن در هند و امپرا طوری روم میرفت، پشم، لاجورد ، صمغ وغیره مواد آریانا را تجار ممالك شرقی بحر رو مخریده و در امپرا طوری رو من میفروختن ، سرمه افغانستا ندر چین خریدار زیاد داشـــت ، عــایدات مهم آریانا در آنــو قتاز مـحصول تــرا نـــز یتـی امــو ا ل مـما لــك چهــا راطراف بعمل می آمد . ولی ا ز اوخر قرن دو ببعد اول پار تهــاو باز دولت ساسانی فارس قوی شده بین آریاناوممالك‌امپراطوری‌رومن‌سد کشیده رفت و آ مــد قوافل تجارتی‌راسکته‌دار نمودند. از دیگر طر ف هو نها درسرحدات تور کستان چینی تخریبات نموده‌ودر نتیجه روابط تجـــارتـی

افغانستان با چین منقطع شده واین تنزل تجارتی قرنها طول کشید تنها بحریه تجارتی رومن ها به دلتای اندس وارد می شدند .

زبان و رسم الخط : در دوره کوشانی بعلاوه لهجه های باختری و تخاری و پراکریت های بومی و سانسکریت ، زبان موسوم به «ساکائی» یا «اریائی شمالی» نیز که زبان کوشانی ها بود بکار افتاده در کتیبه ها ومسکوکات ایشان استعمال شده است . رسم الخط آریانا هم دونوع بود یکی بومی که بنام «خروشتی» یاد ، و از الفبای «آرامی» اشتقاق ، و در عصر هخا منشی ها وارد گردیده ، ودر تحریر السنه محلی از وقت «اپوکراتیدس» تا اخیر دوره کوشانی بکار میرفت زبان ساکائی نیز درین خط نوشته میشد . دوم رسم الخط یونانی که با یونانی ها وارد شده و با زبان آنها یکجا بکار افتاده و در دورهٔ کوشانی ها فاسد شده و از خواندن بر آمده است . بعلاوه این دو رسم الخط ، آثار رسم الخط بر همی هند هم در دوره کوشانی ها در آریانا پیدا شده است .

دین: کوشانی ها خود اصلاً دینی نداشته ، در آریانا تحت تاثیر محیط آمده پیرو ادیان مختلفه و منجمله دین بودائی گردیدند ، دین بودا بسعی آشوکا موریائی در افغانستان شیوع یافته بتدریج ازشمال جنوب تا شمال هندوکش از قرن سه تا قرن دوی قبل المیلاد دامنه کشید ، وچون دولت یونان و باختری افغانستان آزادی مذهب را احترام میکرد لهذا در باختر ارباب انواع یونانی ، هندی با آئین اویستائی یکجا پیروانی داشته و پرستش می شدند . در عهد اسکائی ها و پهلوا هاهم این طریقه محفوظ ماند ، ولی بودیزم نسبتاً رو به

ترقی بود ، کوشا نی ها هم این ترقی را احساس کرده و به انبساط آن کمك کرده‌اند ،تو جه کوشا نی ها در تبلیغ این مذهب اعمار معابدمجلل و با شکوهی که روز گار نظیر آنرا کمتردیده بود ،ساختن هیکل های عظیم از قبل مجسمه‌های بزر گ ۳۵و۵۳ متری بامیان وغیره همه ترقی و پیشرفت این دین را در افغانستان آنروز نشان میدهد، معهذا چنانچه گفتیم ادیان مختلف زر تشتی، بر همنی ، شیوائی هم موجو د بوده و ارباب انواع یونا نی پرستش می‌شد، و البته این تعداد ادیان یکی از پر خطر ترین مراحل زندگی ملت آریانا بشمار میرفت ، و وحدت ملی و بقای قوم را تهدید سختی می نمود، در هر حال کوشانی ها بود یزم رابیشتر استقبال کردند چونکه این ها چشم در تصرف هندداشته و قبول این مذهب را وسیله اجرای مقصد میدانستند ، اما دین بودا خود در افغانستا ن شکلی دیگری اختیار کرد، با ین معنی که در هند اعتقاد بخدا و پیغمبری نبوده تنها بود اپیشواورهنما بود ، ولی در افغانستا ن بود اجز و ارباب انواع قرار گرفت ، و در عصر کا نیشکا بعد از مجلس علمای کاپیسا نی و گنداری آریانا در پشاور (پا یتخت زمستانی کوشانی ها«۱»)طریقه جدیدی در دین بودا بنا م (مهایانا = راه بزرگ نجات)ایجاد گردید که بعد ها در آریانا قبول شد .

---

(۱) پایتخت تابستانی امپرا طور های کوشانی شهر بگرام در حوزه کوهدامن بود .

کوشانی ها برای ترویج وتعمیم‌دین بودائی خدمت بسیار کردند، اولا با تسلط این ها در آسیا ی‌مرکزی (کاشغر ستان) و بعد ماورا ی جیحون دین بودا داخل‌شد ، جنرال چینی «پان چاو» در مراجعت از ماورا ی جیحون وکاشغر مجسمه ها و تصاویر بودائی را با خود بدربار امپراطور چین بردند ، «مینگ تی» امپراطور از دیدن آن ها دلچسپی گرفته و درصددفهمیدن حقیقت این‌دین برآمد، کوشانی‌هادو نفر مبلغ‌گندا هاری بنام های (مانتا گا) و (گوبها) و یکعده‌کتب مذهبی بدربار امپراطور اعزام نمودند و او پیرو این‌طریقه گردید ، باین صورت از نصف ثانی قرن اول میلادی را ه‌چین برای استقبال از مذهب‌بودا باز شد . در نصف قرن دو م‌میلادی هیئت های مبلغین‌باختری، بامیانی، کوهدامنی، کابلی، پشاوری و کشمیری با ستقامت چین حرکت ، و در آنجا با پشت‌کار ، استقامت ، ثبات جرات و زحمت کشی ، از راه خطابه‌و تبلیغ خدمت زیادی به نشر بودیزم در چین نمودند، متعاقباً یك هیئت هندی هم اعزام شد ، مشاهیر هیئت اول «چه چان » و«چوشوفو »بودندکه درحدود۱۶۰ مسیحی حرکت کرده بودند ، واولی را شا هزاده یوچی میخواندند، مشهور ترین هیئت دو م‌که در سال ۱۹۰ مسیحی اعزام شدند «دار ماراکسا» و «چه‌کین»پسر سفیر کوشانی در چین بودند اینها درلویا نگ ـ هونان‌مستقروتعمیر معابد چندی نمودند ، در اوایل قرن سوم هیئت‌دیگری مرکب از علمای آریانا و هند بطرف چین عزیمت‌نموده، اعضا مشهور این هیئت

«سنک هو ئی» پسر یك تاجر کنداری عالم قوانین بودائی و متر جم چندین کتاب و «دار ماکسا ی (و م) مبلغ مشهور واستاد «چو- شولان» این دونفرخانواده امپراطوری چین ر ا بودائی سا ختند و (دها ر مالاکا) مترجم اصو ل معابد درچینائی ، شمرده میشدند و الحا صل باین تر تیب اخـیراًدر ۳۳۵ مسیحی فرمان امپراطور چین بود یزم را دین رسمی چین اعلان نمود چند سال بعد دونفر عالم دیگر گنداهار ی «ویما کـ لاساد هار مامیتر» و متعا قباً یك کاپیسائی دیگر (گونا وارما ن.) از افغانستا ن بـچین وسیلا ن رفتند ، موخرا لذکر از سیـلان به جاوای بر همنی مذهب کشیده و در سایه تبحر در علو مـذ هبی شاه و ملکه جاوار ابدین بـود ا داخل نمود «لویو» امپرا طـورخـانـوادهٔ «سونگ» چینـی د ر ٤٢٤ بواسطه حکمـران چینـی« تـو نـکـن » ا یـن عـا لم کاپیسا را دعوت و در معبد جوار قصر شاهی نانکن جا داد و ا و مشغول ترجمه آثار بودا ئی د رچینی گردید . هکذادو نفر عالم کابلی بنام (بودها یاسا- بودهاجی وا) در اوائل قرن پنج بچین رفته واز تراجم کتب بودائـی درچینـی آثار زیادی از خـود گذاشتند . در قرن ششم در اثرظهور و هجوم یفتلی ها بیشتر از سه هزار عالم آریانا در تـو رکستان شرقی ، سیلان ، برما ، چـین و حـتی مـنگـو لـیـارفـته بـه نشر بـود یـز م پرداختند «دبو خان» خان منگولیاهم بودائی شد . باین تـر تیب از قرن‌دوم تا ششم بواسطه علما آریانا مخصوصاً علمای کـا بل ، کوهدامن ، پشاور و هـم چنین‌علمای هند ی دین بود ا در بین نژاد زرد منتشر گردید .

عروج فن گر یکو بودیك : بعد از آنکه یونانیان در باختر مستقر شدند ، و از دیگر طرف در قرن سوم قبل المیلاد دین بودا وارد افغانستان شرقی و در اوائل قرن دوم قبل المیلاد از تیغهای هندوکش عبور ، وداخل افغانستان شمالی گردید ، بین «بودیزم» و «هلینیزم» تصادم واقع ، وازین مصادمه در صفحات دو طرفه هندوکش (باختر در شمال ـ کاپیسا و هده در جنوب) مخصوصاً صنعت ظریف گندارا «یا صنعت باختری» که بنام صنعت «یونان و هندی» (کریکوبودیك) نامیده میشود ، بمیان آمد در دوره کوشانی های آریانا این صنعت به منتهای مراتب کمال وجمال خود رسیده ، هزاران مجسمه و تمثال بیاد گار آندورهٔ مترقی با قیست ، این یادگار ها نه تنها در هیکل های جسیم و بی نظیر بامیان بلکه در بهترین قسمت های موزه کابل و موزه «گیمهٔ» پاریس دیده میشوند .

صنعت گریکو بودیك آریانا در قرن پنج و شش مسیحی با مبلغین و علما آریانا در ممالك چین شمالی «شانسی ـ هوهان» نیز منتشر گردید ، و چون قوانین صنعت هیکل تراشی یونانی با مفکوره مذهبی بودائی تخمیر شده بود با تمام اسرار و معانی خود در معابد مملکت ها حفظ می شد . چنانیکه در اروپا صنعت قدیم را رهبانان غربی و دولت بیزانس و صومعه های روما حفظ نمودند ، علمای وطن ما عین همین کار را در آسیا کردند ، و صنعت را با مذهب زنده نگهداشتند ، هر یك از راهبین و علمای آریانا بر طبق قوانین اساسی هیکل تراشی در کشیدن تصویر و تراش هیکل مهارت

داشت ، پس با مسافرت اینهادر اراضی شرق آسیا این صنعت از افغانستان با قافله های تورکستان از راه «ختن ، تمشك، کوتچه ، تونن هوانک» بطرف چین واقاصی شرق رهسپار گردیده عامل رنسانس یا ترقی صنعت شرق اقصی در قرون شش و هفت مسیحی بشمار رفت ، تصاویر دیواری تورکستان شرقی هیکل های تالو نک و لانکمن صنعت عصر خانوادهٔ شاهی تو به و تانک، ودر اثر آن صنایع اولیهٔ ژاپان اینها همه بصورت مستقیم و غیرمستقیم در اثر نفوذ آن صنعتی بمیان آمده است که کانونش مملکت آریانا بود .

کوشانی ها کوچك ـ کیداریها: چنانچه گفته شد در حوالی قرن سوم میلادی (۲۲۰) امپراطوری عظیم کوشانی در آریانا سقوط نمود ، باین معنی که درصفحات شرقی افغانستان و ماوراي سند حکومت بدست نائب الحکومه های کوشانی و هندی افتاد ، در غرب آریانا نیز ولایات پارتیا وسیستان زیر تسلط ساسانی های فارس رفت ، معهذا در مرکز آریانا یعنی شمال و جنوب هندوکش هنوز دو حکومت کوچك کوشانی در باختر و کابل باقی ماند که «کوشانی های کوچك» خوانده می شوند .

اما حکومت کوچك کوشانی در ولایت باختر که بنام پادشاه معروفش حکومت «کیداری »نامیده میشود ، تقریباً نزدیك یك قرن دیگر درباختر دوام داشت : این حکومت کوچك از اوایل قرن سوم تا اواخر آن ، درمقابل تجاوز و نفوذ روز افزون دو قوت بزرگ طوائف یفتلی (که پسان شاهنشاهی مقتدر یفتل را در آریانا تشکیل نمودند) وحکومت ساسانی فارس . بکمال رشادت پایداری و مقاومت ،وقلمروسلطنت خودش راتا مدت

هشتاد سال حفظ کرده اند (از ۲۲۰ تا ۳۰۰ میلادی) و هم درین راه در برابر فشار یفتلی ها ثبات و مقابل تجاوز ساسانی ها جنگهائی نموده اند وقتیکه فیروز پادشاه ساسانی مطالبه خراج از دولت کیدار ی نمود ، اینها نه پذیرفته و برای مقابله حاضر شدند .

مشهور ترین شاهان کیدار ی باختر «کیدارا »و پسر ش (گنگها س) است که در حفظ حکومت کیداری در دورهٔ سقوط واضمحلال امپرا طوری کو شا نی و اقتدار دشمنان شان رول مهمی باز ی کرده اند . در هر حال بعد از آنکه در اوائل قرن پنجم میلاد ی یفتلی ها وارد ولایت باختر شده و آنجاراشغال نمودند، کیدارای دوم با دولت ساسا نی جنگ کنان هندو کش را عبور و با کوشانی های حکمران کابل یکجا شد و باینصور ت آخرین بقا یا ی امپرا طور ی عظیم کو شا ن در شمال آریانا معدوم گردید .

و اما حکومت کوچك کوشا نی در کابل که تا بامیان سلطنت می نمود ، بر خلاف دولت کوچك کیداری باختر ، با دشمنان قوی خود بنا کاررا به تدبیر و دوستی گذاشت نه شمشیر ، زیرا او نمیتوانست با قوتها ی یفتلی ،ساسا نی و گوپتا های هندی که از جهات ثلاثه شمال ، غرب وشرق او را تهدید می کردند به زور شمشیر متوسل شود ، د رقرن چهارم (۳۵۰) پادشا ه هند (سمودرا گپتا) با پادشاه کوشانی کابل که دارای لقب (پسر آسمان۔ شاه شاهان) بود ، روابط نزدیك دوستانه و علایق تجارتی داشت. البته بعد از آنکه حکومت کوچك کوشانی باختر سقوطو کیدارای

دوم شاه باختر وارد کابل‌شده و به خویشاو ندان خود پیوست ، روابط دوستانه کوشا نـی ها ی کابل با حکومت هند بیشتـر و محکم تر شد، چونکه خطر یفتلی‌ها بـجنوب هندو کش نیز قریبتر شده میرفت ، و حکومت کـا بل‌مجبور بود در برابر ایشان‌حکومت هـــند را د ر د ســت دا شـــته باشند ، همچنین در همان قرن٤ هرمز دوم ساسانی دختر پادشاه‌کوشانی کابل را بزنی گـر فتـه و خود را با ینخاندان منـسو ب نمود .

در هر حال تاریخ‌قرن سوم میلادی آریانا و کوشانی ها تـاریك است ، اینقدر میتوان گـــفت‌حکومت کوچك کوشانی کابل تـا قرن پنجم میلادی دوام کـرده ، و بالاخره بدست یفتلی ها سقوط کرده است ، ولی بعد از آنـــکه کابل را بدست یفتل ها گذا شته اند خود در گوشه شمال ـ شر ق آریانا (چترال و کلکت) پناهنده شده آنقدر صبر کردند تا امپراطوری یفاتلهٔ آریانا مضمحـــل گردید ، آنوقت مجدداً بـــکابل‌وارد ، و حکومت آنجا را دردست گرفته اند .

باین ترتیب امپرا طـــو ر ی بزرگ کوشانی آریانا با بقا یای کوچك خود ش از بین ر فـت ،ولی جای آنرا مجدداً دولـــت مقتدر یفتلی آریانا پر نـمود ،و باز یك شهنشا هــــی مقتدر و نظامی تشکیل داد که بر تـما م‌هرج و مرج‌های اداری و تشتت و تفرقه ملی و هم چنین بر نفوذو تجاوز بیگانه ها خاتمه داد ه نه تنها ساسا نی ها و هندی هارا مغلوب و با جگذار دو لـــت آریانا ساخت ، بلکه حـــد و دامپرا طوری آریانا را دو بـاره بوسعت قدیمش رساند (۱)

(۱) در تحریر این فصل ازتاریخ افغانستان طبع کابل سال ۲۵ ۱۳ شمسی تالیف مورخ‌فاضل‌ومعاصر افغانی احمدعلیخان کهزاداستفاده شده است .

دولـــت یفتلـــی افغانستـــان

در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم میلادی قدرت سیاسی امپراطوری کوشانی افغانستان قوس نزولی خود شرا پیموده و اخلاف اینها در ولایات شمالی و جنوبی هندوکش بطور امرا محلی زندگی میکردند . در غرب افغانستان ساسانی های فارس وضع تجاوز بخود گرفته ، و درشرق کوپتا های هند و ستان قوی شده بودند ، امرا محلی کوشانی در هند یکی پی دیگری از بین میرفتند و کیدار یهای افغانستان شمالی از ولایت باختر در مقابل تجاوز ساسانی هـا بطرف جنوب عقب می نشستند ، کیدار یهای کابل در حصص کوچکی میتوانستند موجودیت خود را حفظ کنند که دولت مقتدر یفتلی افغانستان بمیان آمد .

یفتلی ها من حیث نژاد بقول اکثر مورخین شاخه از «یوچی » یا «کوشانی» بوده ولهذا جـزخانوادهٔ «هند واروپائی »محسوب و به کتله «سیتی» یا «تخاری »انتساب بهـم میرسا ـ نند ، یفتلی ها بین سالهـای ۳۸۵ ـ ۴۲۰ مسیحی در باختر افغانستان ظهـور وبغرض تشکیل یك دولت قد علم کردند، چینی ها ایشانـرا قـبل از تشکیل دولت یفتلی شناخته و بنام «هوا» یا «هـوا تـون »و بعد از تشکیل دولـت «یتا Yeta » یا «اپتا Epta » میخواندند، ودر علاقه کانتـون چین باسم «یپتات Yiptat » ودرکوریابه نام «یپتل Yeptal » معروف بودند. نویسندگـان بیزانس بلهجه ورسم الخط خودشان

یفتلی ها را باسماء «افتهالی توی ـ او تهالی توی ـ نفتهالی توی ابدـ لوی یاد میکردند وبعضأ بایشان نامهای «لیکوی ـ اونوی ـ خونوی» هم دادند، فارسی ها یفتلی هـارا «هیطل» خوانده . و عربها این رسم را جمع عربی بسته «هیاطله» گفتند.

منابع آخری سانسکریت هنـد یفتلی ها رابه اسم های «سیتـاـ اونـا ـ شوتـه هـو نـا» یعنی «خارجی سفید پوست» یاد کردند در حالیکه در السنه عمده وملی افغانستان یعنی پشتو وفارسـی «اتل» بمعنی پهـلوان و «هیتال» بمعنی مرد قوی ودلیر بوده است.

شك نیست نام اصلی یفتلی های افغانستان «اپتل» بوده وبعد ها به «افتل» و «یفتل» تحر یـف گردیده ، و تا امروز هـم بـنام یفتل علاقه های در بدخشان موجود و ساکن آن یفتلی خوانده میشوند.

در هرحال یفتلی ها طـائفـه بـودند دارای جردهٔ سفید وحیات مـدنی و زبان از شاخـهٔ هند و اروپائی، اینطائفه جنگجو عبارت از یوچی های خورد بود ند کـه بعد از هجرت از « کـان سوی ـ چین» بغرب آسیا از بـرادرا ن یوچی بزرگ خود در آ سـیا ی مرکزی جدا شده و مدتی درحوالی کو های تبت سکونت نمود ند ، و چنانچه یوچی های بزرگ ا ز حوزه های تارم و سیحون و جیحون بـالاخـرا ه وارد بـاختـر افغانستان شده و امپرا طـو ری گوشانی رادر افغانستا ن تاسیس کرده بودند ، یوچی ها صغیر نیز هـما ن را ه را تـعقیـب و بلاخـره در بـا خـتر دولت یفتلی را اعلان نمودند .

یفتلی ها در حدود سال ٤٢٠ مسیحی از راست بسوا حل چـپ جیحون کشیده و در حدود ٤٢٥ مسیحی اولین پادشاه یفتلی د ر

تخارستا ن به لقب «ایتالیتو ـ یا ـ افتالینو س» (یعنی رئیس) تاج شاهی بسر گذاشت ، و از همین‌وقت است که تا مدتی شا هـان یفتلی را منابع خارجی رویهمـرفته بنام ایتالیتو یا افتا لینو س یاد نمودند . میتوان فهمید کـه‌قلمرو این پادشاه در دو طر فه جیحون از تخارستان تـا مـر وکشیده میشد ، یعنی ولایـا ت قـطغن و بـدخشان و بـلخ وسغدیانه داخل حوزه اقتدار ایـن پادشاه بود .

افتالیتـو : افتالیتو بمجـر دانتظام قلمرو خود برا ی قـطع کردن دست تجاوز ساسانی های‌فارس با دو صد وپنجاه هـزار عسکر از ولایت باختر بـخـطـمرغاب بحرکت افتاد ، بهرام گور پادشاه مشهور ساسا نی فار س‌نیز بمقابله شتا فته در حوا لـی مرو الرودبهمر سیدند در ینجنگ‌قشو ن افتا لیتو مجبور بعقب نشینی و شکست گردیده . بهرام‌غنایم زیادی بدست آورد ، مگر جانشین افتا لیتو تـوانست د رآینده این انتقام را از یزد گر د دوم پسر و جا نشین بهـر ام در جنگی که بین طر فین وا قـع شد بگیرد بعد ازین جنگ که باز در نـواحی مـرغاب اتفاق افتاده بود پادشاه یفتلی افغا نستـا ن(مهر پور) توانست قسماً اراضی غربی را که بهرام از بـا خترتجزیه کرده بود مجدداً بـد ست آرد، واین واقعه تقریباً در حدود نصف قرن پنجـم میلادي اتفا ق افتاد .

اخشنور: درحوالی ٤٦٠ مسیحی‌پادشاه مشهور یفتلی افغا نستان «اخشنور» که زمستان در بلـخ و تابستا ن در بدخشا ن اقـا مـت داشت طرح توحید تمام خاکها ی‌آریانای قـدیم را مـیر یخـت اخشنورکه دامنه قلمرواو غر باً تا هرات میرسید ، بعد از کمـی با ار دوی قوی خویش باسقامت حدود شرقی کشور فارس حرکت کرد ، و فیروز پادشاه ساسا نی‌آن کشور بمقابله پیش آمـد د ر جنگ خو نینی که در سر حـــدقلمرو این دو پادشاه بمعل‌آمد ، عسکر فارس شکسته و پـاد شا هو پسرش قباد با دختر فیر و ز

اسیر پادشاه یفتلی گرد یــد ، اخشنور درین مورد حقیقتاً بــا دشمن ، تا جدار و اسیر خــو دپادشا هــانه رفتار و بــا احترام مقابله نمود ، فیروز شاه ساسانی بعد از آنکه در حضور تمام اراـ ؔکین در بار یفتلی و ساسا نی درمقابل تخت اخشنور بخاك افتاده طلب بخشا یش کرده بــود درمذاکره قبول نمود که اگــــر بخشیده شود آینده را از حــدودمعینه فارس تجاوز نخوا هــد کرد ، و هم مبلغی بعنوان با ج و غرامات جنگ تادیه خــو ا هد کرد ، بعلاوه تاز مان ایفاء بوعده قباد پسر خودزادر در بار پادشاه یفتلی یرغمل میگذارد ، اخشنوراین معاهده ر ا قبول و فیروز را مرخص کرد . فیروز نیز تعهدات خودرا عملی نمود ، و قباد پسر او پس از دو سال اقــا مت د ردربار اخشنور اجازهٔ عودت بدرـ بار پدر یافت .

مکرفیروز ساسا نی بز و دی عهدی که در مقابل اردوی خود و یفتلی در پای مناره سر حــد ی بمقابل دولت یفتلی نمود بــود فرا موش کرد ، و خواست انتقام چنان سر ا فکنده گی عظیــم و تاریخی را مجدداً بــواسطه جنگ و خون بکشد لهذا مجدداً باردوی فارس در حدود سال ٤٨٦ مسیحی عسکر بجانب افغانستا ن کشیــد و از جانب اخشنور در میــدا ن جنگ پذیرا ئی گردید ، نتیجهٔ این جنگ برای ایران خوب نبودزیر اتمام اردوی فارس شکسته و ریخته در حالت انهزام مــعدوم شدند و فیروز با ارا کین عمد ه خویش در رزمگاه کشته گردید، لهذا تمام اراضی غربی و از دست رفته افغانستا ن مجدداً مسترد ،وکشور فارس بقبول تــا د یــه باج مجبور گردید ، و باینصورت دولت یفتلی افغانستا ن توانست در مدت چیزی بیشتر از نیم قرن و چهار جنگ بزرگ دست تجاوز دولت فارس را قطع و د یــگــر موضوع جنگ با همسایه غر بی را از بین بر دارد ، در طی ایــن مدت بود که نفوذ ساســانــی ا ز ولایات غربی و حوزه هیرمند واقتدار دولت محلی کیدار ی ا ز کابلستان و ولایات شرق افغــانستان بر افتاده و جای هــمه را

در سر تا سر افغا نستان دولت بزرگ یفتلی اشغال نمود، وقبایل مهمه یفتلی نیز در واد یهای جنوب هندو کش فرو ریخته ودر بسیاری نقاط سکونت اختیا ر نمودند که مهمترین ایشا ن همان قبیله زاولی در ولایت غزنی بود، و بعد ها مسکن آن ها بنا م زاول و زابل معروف وپرورشگاه پهلوانان زیادی در تاریخ و داستانهای ملی افغانستا ن گردید، در همان دوره دولت یفتلی را ه فتوحات هندو ستان نیز بیشتر در سایه همت سران همین قبیله باز گردید که مشهور ترین ایشان همان «تورامان» و «مهرا کولا» است .

در هر حال بعد از قتل فیروز ساسانی پسر بزرگش «بلا ش» پادشاه کشور ضعیف ایران گردیدو قباد برادر ش بدربار یفتلی افغانستا ن پناهنده شد ، اخشنور دختر خود را که از خواهر قباد تولد شده بود به او داد . چندسال بعد بلاش در فارس خلع و قباد بکمك دولت یفتلی بسلطنت نشست و از ین بعد یعنی اواخر قرن پنجم میلادی دولت فارس محکوم نظر و امر افغانستا ن گردید مگر بواسطه تاخیری که در ادای باج با فغانستا ن وا قع شد اخشنور یك بار دیگر عسکر بجانب فارس کشید ، وقبادمجدداً اظهار تسلیم و انقیاد نمود که این اطاعت تا دور ه خسر و اول فارسی طول کشید و در طول این دوره پادشاها ن ایران چو ن بلاش ، قباد و خسرو مسکوکات خود شانرا بغرض ادای با ج با فغانستا ن در الفبای «کو شا نو یفتلی» بضرب میرسا ندند ، و الحاصل اخشنور مشهور پادشاه مدبر و بزرگ یفتلی بعد از آنکه توحیداداری وسیا سی افغانستان را تامین ، و دشمنان خار جی را مقهور و قوای بزرگ عسکر ی تشکیل ، و قشله هــای عمد ۀ از قبیل چهارلی بـاد غیس و بامیان تعمیر و در نتیجه اسا س امپرا طوری یفتلی را تحکیم نموده بود در اوائل قرن پنجم مسیحی از دنیا گذشت .

تور ا مانا : تورامانا منسوب بقبیله زاولی یفتل واز سردارا ن

اخشنور بود ، وقتی که اینشخص بحیث پادشاه افغانستان شناخته شد در صدد بر آمد که امپراطوری «گوپتای» هندو ستا ن را مثل امپر ا طوری ساسانی ایرا ن در عوض اخشنوراز بین بـرد ارد لهذا بحملات سهمناك خود آغـاز کرد و تا جائیکه معلوم میشو د اس الحر کات او «ساکالا=سیالکوت» بود و فتوحات او بر ضد «سکاند ا گوپتا» تا قلب هـنـد کشیده شد . کتیبه های تورامانا نیز از علاقه‌های «سکر» «کورا» «گوالیار» بدست آمده کـه د ر آن خویشرا «تور ا مانا مهارا جاشاه زابلی» خوانده است .

مهی ر ا کولا: مهیرا کـو لاپسر تورا مانا و جانشین اوست

که فتوحات پدررا در هند تعقیب و کشمیر را نیز الحاق نـمود ، بلخ پایخت مهرا کولا و سیـالکوت پـایتخت عسکری او د ر هند بشمار میرفت ، مهرا کو لاتوانسته بود اقتدار گوپتا ها ی امپرا طور هند ر ا در هم شکسته و ایشانرا در حکومات کـو چك تابع تقسیم نمود ، اما امراکوچك هند این ذلت را فراموش نکرده در صدد اتحادومقابله با امپرا طوریفتلی برآمدند اینست که‌جنگهای متعددی بین طرفین واقع و همه‌در نتیجه بنفع مهرا کولا تـما م می شد، تابالاخره در سال ۵۲۸ مسیحی دریکی ازجنگهای بزرگ مهیرا کولا مغلوب گردید و ازین بعد بتدر یـج نفوذ امپرا طوری یفتلی در متصرفات هندو ستا ن‌ضعیف گردیده‌میرفت ، مخصوصا وقـتی کـه بعد ا ز سـا ل ۵٤۰ مسیحی مهیرا کولا چشم از جهان بست و سقوط امپرا طوری یفتلی‌را در هندو ستان تکمیل نـمود و در داخلـه افغانستا ن را د رحـکوما ت متعدده یفتلی بـرای قبول سیستم ملوك الطوا ئفـی حاضر ساخت .

ملوك الطوائفی در افغانستان‌و نفوذ اجانـب : بعد از فـو ت

مهیرا کولا حکام متعدده یفتلی که‌در افغانستان‌مقرر بودند بتدریج مناطـق حکمرانی خود شا نـر ا بحیث‌امارتهای کوچك ومستقلی‌در آوردندو علاقه های شمال‌وجنوب‌هندو کش چون بدخشان ، غرـ

جستان ، بادغیس ، جاغوری ، بامیان ، وکاپیسا وغیره هر یك مرکز حکمران مستقل و دارای سکه و نام و نشان گردید ، چنانچه مسکوکات منسوب به یفتلی ها ، پنکی ملکان ، شیرها و شار ها این نظر را ظاهر مینماید ، بعد ها بزرگترین این حکومات محلی ر احکومت کاپیسا تشکیل مینمود ، که بقایای کوشانی های خورد یا کیدار یها ی که قبلاً حکومت را گذاشته و در کوهستانات مشرقی مملکت پناهنده شده بودند ، بعد از سقوط مرکزیت امپراطوری یفتلی مجدداً عودت و اینحکومت‌را در کاپیسا تاسیس نمودند ، در هر حال این حکومات محلی‌افغانستان بود که در طول قرون از قرن شش تا اوایل قرن یازده‌مسیحی در شمال و جنوب هندوکش بمقابل تورك ، ساسانی ، عرب قدم بقدم جنگیده وپس‌پا شده میرفتند، تا بالاخره دولتهای‌صفاری وغزنوی‌افغانستان بمیان آمده و یگان یگان ایشانرا در آخرین ولایات شرقی افغانستان از بین بردند .

نفوذ تورکان غربی و ساسانی‌در افغانستان : بعد از مرگ

مهیراکولا شهنشاه مقتدر یفتلی‌افغانستان دولت یفتلی‌رو بضعف میرفت ، و در شمال و غرب مملکت دولتها ی تورکی وساسانی قوت میگرفت ، با ینمعنی که دولت تورك در سایه اقتدار و شخصیت «استامی» نام که سلزبول یا دیزابول هم خوانده میشد از دریاچه‌بلگاش تا حدود پامیر بسطیافته و خان مذکور که با مملکت آریانا‌مماس شده بودمیخواست ولایات سغدیانه و باختر را نیز اشغال کند ، و از دیگر طرف پادشاه لایق ساسانی خسروانو شیروان‌که اسلاف او زیر تهدید دایمی امپراطوری یفتلی افغانستانزندگی کرده بودند بی میل نبود که انتقامی از بقایای ایندولت کشیده باشد ، پس خان تورك و شاه ساسانی بزودی‌باهم ساخته و متحداً بغرض اضمحلال دولت یفتلی افغانستان‌داخل اقدامات سیاسی و نظامی گردیدند ، در نتیجه این اقدام‌در سال ٥٦٦مسیحی دولت یفتلی

افغانستان در شمال هندو کش مغلوب وماوراء النهر یعنی سواحل راست جیحون با شهر های مشهور سغدیانه چون تاشکند و سمرقند وغیره در دست تورکان افتاد وساسانی ها نیز از ولایت اپارتیا تا باختر در شمال هندو کوه نفوذ نمودند ، و یفتلی ها ی پراگنده در کوهستانات بدخشان ، غرجستان ، و جیرستان ، باد غیس و بامیان متفرق گردیدند . مگر بعد از تقسیم ولایات شمالی افغانستان بزودی بین تورك و ساسانی در سر مسایل را های تجارتی افغانستان (راه ابریشم) بهم خورده ، دیزابول بدولت روم شرقی بغرض جنگ با ساسانی داخل مفاهمه شد ولی این مفاهمه تادیزابول زنده بود بجائی نرسید ، مگر بعد از دیزابول پسرش تار دو خان در اوایل قرن هفتم به تنهائی در برابر ساسانی ها داخل عملیات نظامی شد و در نتیجه توانست در سواحل چپ امو ولایات تخارستان و باختر را ازساسانی ها منتزع وبه قلمرو خود الحاق نماید، ساسانی ها هم بهمان ولایت شمال غربی افغانستان که گرفته بودند قانع شدند . تورکها بعداز نفوذ در تخارستان و باختر این ولایات را که در تحت اداره ۲۷ حکومت محلی اداره می شد بطوریتول بیکنفر خانی می سپرد که پایتخت او شهر قدیم قندز بود، گرچه اصلاً شهر بلخ نسبت به قندز بیشتر اهمیت علمی ومدنی داشت .

در هر حال خانهای تورکان غربی تا اواسط قرن هشتم مسیحی (۷۵٦) باین نفوذ خویش درشمال افغانستان دوام داده توانستند، و امرا تورکی این سلسله است که در تاریخ بنام «تگین» شاهی یا «تجن شاهی» یاد شده اند .

در طول مدت استیلای پیغوهای تورکی غربی در ولایات شمالی هندوکش و تسلط ساسانی های فارس در ولایات شمالغرب و مغربی افغانستان هنوز احترام استقلال داخلی امرا محلی افغانستان محفوظ بود ، بعلاوه درجنوب هندوکش حکومت محلی

کاپیسا و کابلستا ن مستقر ، وروز بروز بقوت خود می افزود، مخصوصاً ازوقتیکه از یك طرف پیغو های تور کان غربی وخا ـ قانهای تور کان شرقی بین خو دافتاده و از دیگر طرف تحت فشار و قدرت دولت تانگهای چین قرار گرفته بودند ، و همچنان دولت ساسانی فارس با نیروی فداکار غرب دست و گریبان گردید ، این وقایع بمنفعت دو لتهای محلی افغا ـ نستان .در حصص اشغال شده و آزاد مملکت تمام می شد، خاصة در مورد دولت محلی «رتبیل شاهان» کابلستان که از جنوب هندو کش تا نشیب های چپسند در شرق و حوزه هامون و هلمند در غرب کشیدهمی‌شد ، وبسیاری از امرا محلی در داخله اینمدار بزرگ بدور ایندو لت میچرخید.

دولـــت کـــا بـــلـــســـتـــان

چنانچه گفتیم بعد از سقوطامپرا طوری یفتلی افغا نستا نو دراز شدن دست تسلط دو لـــت تور کان غربی آسیای مرکزی و دولت‌ساسانی فارس در ولایات‌شمالی هندو کش و غرب مملکت سران کشور در هر منطقه برای تحکیم تشکیلات حکومات محلی قد علم کرده و سعی در حفظ‌منطقه و استقلال خود نمودند ؛ چنانچه ولایات متصرفه تور کهادر تخارستان و باختر بواسط ۲۷ حکومت محلی اداره می‌شد که‌مرکز همه حکومت تورکی قندز بود ، همچنان ولایات متصر فی ساسانی در غرب مملکت یکعده حکومات محلی داخلی را شامل بود که قرنها دوام نمودند ، و اما درجنوب هندوکش بزرگترین و مستقل ترین حکومت داخلی قرار داشت که مرکز آن شهـــر کاپیسا یعنی بکرام و شهـــر کابل قدیم بود ، این حکومـــت بر یکعده حکومات محلی دیگری نیز سیادت داشت که در مرکز وصفحات شرق و حوزه هلمندپر ـ اگنده بود ند ، در هـر حال از اسنا اینحکومات محلی افغا ـ نستان منابع چینی و عربی ومسکوکات حکایت میکنند که مهمترین اینها دولت کابلشاهان و حکـــومـــات محلـــی

بد خشان ، غرجستان، بامیان، گسند ا را ، باد قیس ، مر و، هرات ، سیستان ، خوارزم ، زابلستان و دهای دیگر است که از قرن شش تا قرن نذهم مسیحی یعنی ظهور دو لت غزنوی افغانستا ن بتفار یق درهر کنج و کنار مملکت به اسما متعدد و ادیان مختلف حفظ موجودیت کرده اند .

واما دولت کابلشاه هان: توسط حکمداران محلی «گوشائی، یفتلی» موسوم به «رتبیل ها »و باز خانواده «رایان کابلی » در صفحات جنوب هندو کش درنقطه مقا بل متصرفا ت تور ك و ساسا نی مستقلانه اداره شده و چراغ ثقافت و کلتور قد یم افغا نستا ن را قرن هادر بر ا برصرصر حوادث و تر کتاز اجانب روشن نگهداشت، این حکو مت قـه یـم کـه بـطو ر مستقیم از احتر ا صا ت تـو ر ك و چین و ساسا نی خود شـر ابه تدبیر محفوظ داشته بود متجا وز از یك قرن دیگر موجودیت خود شرا در برابر سیلاب عرب بـاشمشیر محا فظه نمود ، حکو مت کابلستا ن از مرکز بگرام و کابل درصفحات ولایت شرقی افغا ـ نستا ن تالب دریای سند برجمیع ولایات جلال‌آباد، لغمان ، پشاور، وزیر ستان و دیره جات ، و درصفحات‌غربی برولایات زابلستان و غزنی و قند هار و زمین دا ور و بست تاسیستا ن و فراه و از دیگر طرف از نشیب سلسله‌جبال‌هند و کش تا ولایت هزاره‌جا ت امروزه فرمان میداد ، حکمرانان کابلستان که بتقلید کتب غـرب ما آنها را بلقب «رتبیل ها» مـی‌شناسیم و تا قرن سوم هجـر ی مقارن ظهور دولـت صـفا ر ي افغانستا ن دوام کرده اند، تاریخ مفصلی ندارند که چند نفر و بچه‌اسمی سلطنت کرده اند، جزا ـ لیکه در طول دو قـرن از کـا ر نامها ی نظامی آنها در بـرا بـر سیلاب هجوم عرب بکمال سیاست‌و رشاد ت مـی دانیم . بـعلاو ه هیون تسا نـگ زایـر چینی‌شخصیت و مقام و قوت و جلال حکمدار کابلستان را بما معر فی‌می کند ، و طوریکه ابوریحان ـ

پیرولی و هم «ون ، کا نک» حکمران نسب خویشتن را بـه کانیشکای مشهور پادشاه کوشانی افغانستان درست میکردند ، در هر حال رتبیل های کابلستان نفوذ تور کهای قندیز را ابداً از شاخه های مر تفع هند و کشی باینطرف جواز دخول نداده ، و وقتی هم که امپراطوری چین در اثر غلبه نظامی بر دولتهای تور کی شرقی و غربی نفوذ خودش را در آسیای مرکزی و ماوراء النهر قایم و در تخارستان سلطه‌سیاسی خود فراهم نمود ، رتبیل ها محض از ترس خطر پیشرفت غرب در کابلستان روابط سیاسی ودوستانه با دولت چین بر قرار نمود، این روابط گر چه ظاهر آشکل حمایت دولت چین را در کابلستان داشت ولی وارد مرحله عمل نگردیده تنها منحصر بـه لشر یفات و مراسم دفتری وارسال فرامین و مکا تیب بود و بس . فقط این دولت مسلما ن صفاری افغانستان بود که در سال ۲۵۸ هجری کابل را فتح و سلسله قدیم رتبیل شاهان را منقرض نمود ، گر چه بعد از سقوط دولت صفاری مجددا دولت «رایان کابلستان »کـه ازوزار دولت رتبیل شاهان بود ند بمیان آمده و تا استقرار دولت غزنوی در کابلستان دوام نمودند و «کالار ، اسپالا تی ، سمانتا ،کمالو ، بهیما،جیپال ،انندپال، تارو جانا پال » از مشاهیر حکمرانان این سلسله بر همنی مذهب است که از کابلستان بطرف شرق تا چترال و یاسین وگلگت و سیلاس و کشمیر فر ما ن میدادند.

« نفـوذ دولت چیـن »

بعد از انکه توکیو ها یا ترک ها به تشکیل دولت های شـرقی و غربی در آسیا پرداخته یکی در «ار خون» ودیگری در «ایسک قول» مرکز اختیار ، و دا منه نفوذ خود شان را از مانچور یا تا افغانستان منبسط نمود نـد،در چین وضعی جدید بمیان آمده و خاندان سوی و تا نک در آ نجاظهور و به توحید مملکت متو جه گردید از دیگر طرف بین خاقان‌های تور کان شرقی و یبغوهای

تور کان غربی که در افغا نستان‌شمالی هم مسلط شده بود لذ رقابت و نفاق پیدا شد ، زیر ا «تاردو» یبغوی تور کان غربی هم لقب خاقان اختیار کرد ، بعداز مرگ تار دو تور کان غر بی بدو حصه‌منقسم‌و یکی در تاشکندو دیگری در ایلی تمرکز گرفت، یا نگ تی پاد شاه دومین خاندان‌سوی چین دسته‌اولی را بر دومی تحریك و این آخری را به تسلیم‌بدر بار چین وادار نمود امپرا ـ طوری تسانگ هم بعد ها توانست تورکان شرقی را از بین برداشته متوجه تور کان غر بی‌شود بالاخره امپراطورتوانست تا سال ٦٤٩ مسیحی نفوذ خود شرادر اطراف پامیر وماوراء النهر برساند ، سری منگلاخان تورکی قندز ـتخار ستان نیز که اقتدار اسلاف خود شرا باخته و اینك بامخالفت یکی ازامرامحلی دره‌های هندو کش مواجه بود بنا چا ردست توسل بدربار «کا او سنـ چه» امپر اطور چین دراز و حمایت چین را قبو لکرد اخلاف این خان قندز (سری منگلا) خانها ی‌دیگر قندز که ایشانرا بعضی مورخین بنام تگین شاهی یا تجن شاهی میشنا سند ، نیز زیر حمایت چین بودند ، و هم احتمال میدهند که شاخه از ینها بگندهارا کشیده در آنجا حکومت‌محلی تشکیل و باز حمایت دولت چین را قبول کردند .

اوضاع اجتماعی افغانستان

بعد از زوال امپرا طوری کوشانی افغانستا ن بتدریج تهذیب و تمدن قدیم افغا نستا ن رو به‌نزول ، نهاد ، زیرا دولت یفتلی افغانستا ن بیشتر یك حکو مت نظامی بوده واغلباً مصروف جدال با ممالك فارس و هندو ستا ن ولهذا از حفظ و ترمیم و پیشبر د علمی و مدنی مملکت قاصر برد ، بعد از سقوط ایند ولت اوضا ع اجتماعی کشور بدتر گردید ، تورکان خشن در ولایات شما لی افغانستا ن چون تخار ستان و باختر سوای حکمرانی د لچسپی به تمدن نداشتند و در ولا یات غربی افغانستا ن ساسانی هاهم بدون اخذ باج و خراج کار عمده نکردند ، و افغا نستا ن از تمدن

ساسانی با آنکه بیشتر جنبـــه مصنوعی داشت چندا ن استفاده
له نمود ، در بقیه حصص مملکت چون جنوب هندو کش و مر کز
و ولایات شرقی و جنوبی هـــم که امرا محلی و دولت کابلستان
قرار داشته در زیر تاثیرات ادیان و مذاهب و السنه مختلفه آهنگ
و انسجام واحدی را در تهـذیب و تمدن و علم و صنعت از دست
داده ، در امور ذوقی و مـاد ی بخطوط جداگانه در راه افتادند .
و این انحصاط تدریجی تا ظهور و نفوذ دین اسلام در افغانستان
که حکم یك انقلاب بزرگ اجتماعی را داشت کشیده شد ، در یـــن
دوره انحطاط تدریجی اجتما عـی افغانستا ن در نصف غر بـــی
مملکت ـ در خطی که از بـــلـخ بقندهار کشیده شود ـ بـیشتر
دیانت قـــدیم زرتشتی معمو ل بود ، و در نصف شرقی اینـخط
دین بـودائی عـمومیت داشت ، طوریکه بسیاری مردم از بـاختر
و تخار ستان گرفته تا بـــامیان پیرو طریقه کوچك نجات «هناـ
یانا» و اکثر خلق در کاپیسـا وحصص شرقی پیروان طـر یقـه
بزرگ «مهایانا» و یا پیرو هر دوطریقه بوده ، و از کاپیسا ببعد
در حصص شرقی و جنوبی و غربی بر همن های آفتاب پـر ست و
شیوائی ها هم بکثرت دیـــد ه میشدند ، هیوان تسنگ زایـــر
چینی در خط مسافرت خـود درافغانستان ده معبد بودا ئـی و
صد هاراهب ورو حانی در قندز، صد معبد بودائی و سه صدراـ
هـب در بلـخ و چندیـن معبد بودائی با چندین هزار ر ا هب
و روحانی در بامیان ، صد معبد بـــودائـــی و ششهـزار راهب
در کـــا پیســـا و همچنین صد معبد شیوائی و هزار راهب
شیوا ئی و برهمنی در آنجا، و ده معبد بودائی و چند صد روحانی
با چند بیست معابد بر همنـــی و شیوائی در لغمان ، و هـزا ر
معبد بودائی و صد معبد برهمنی در گندها را ، با رونـق حیا ت

مذهبی دیده است . مشهور ترین این معابد بزرگ و محتشم معبد نو بهار بلخ ، معبد شالو کـیـه کاپیسا ، معبد شاه بهار در غرب چار یکار ، و امثال آن در جلال آباد و پشاور وغیره بود ، که از آنجمله در معابد بلخ ، بـامیان ، بگرام و هده اشیا قیمتی مذ هبی از قبیـل دندان بودا ، جاور ب بودا ، کچکول و یلان را هبی ، پارچه جمجمه بودا . موی سـر بودا ها و چوب دست بودا وغیره موجود بـود ، همچنین علما ء بزرگ و معظمی درین منا طـق افغانستا ن حیات بسر میبردند ، که از آنجمله هیوان تسنگ چینی از اسما «دهرمه سینا» باشند ۀقندز که ملقب به استاد قوا نین مذهبی بوذ ، و «پراجنا کارا»سرحلقه راهبین و دانشمندان بلـغ و «آریا داسـه» و«آریا سنا» د انشمندان بامیان ، و «منو جنا- کـوشه» «و آریا ورمـــه» و«گنو بهه دره» علمای نامی کاپیسا ذکر میکند . و بهمرفته میتوان فهمید که با انحطا ط تدر یجـی اجتماعی آنروزه افغا نستان بازند گـانی مذهبی و جا معه علما و دانشمندا ن افغانستا ن رونق قدیم خودرا از دست نداده هنوز مشغو ل تحصیل و تدریس علو م مذهبی و دارای رتبه و مقام عالی بودند .

فصل دوم

خـــراســـان

اوضاع خراسا ن مقارن ظهور اسلام: درقرن ششم میلادی امپرا-

طوری یفتلی افغانستا ن سقو ط کرد ، و دست تسلط امپرا طوری ساسانی فارس و تور کان نـو خاسته ماورا النهر و متعا قبا امپرا طوری چین در شرق شمالی و صفحات شمال و شمال غـر ب افغانستا ن دراز گردید ، دربقیه کشور ملوك الطوائفی ظهـو ر و امرا متعد د محلی روی کـا رآمدند ، این تجزیه و تقسیـم سیاسی افغانستان با تعدد السنه وادیان مختلفه چون دسته جا ت زبانهای باختری ، سا نسکر یـت و پراکریت ها یش ، و لغا ت اجنبی تورکی ، چینی وغیره بادین زرتشتی ، بودا ئی ، بسر همنی ، هندو ئی وغیره یکجا شده ملت افغانستا ن را در مرور یك قر ن بطرف وادی تفرقه و تشتـت سوق می نمود ، از دیگر طر ف عدم مرکزیت ادارهٔ سیاسی سبب فـقدا ن قـوهٔ مدا فعهٔ اقتصا دی گردیده تغیرات اخلاقی و مد نی شروع گـردید ، سران مـلت و مملکت نیز از طرد دشمنان قویه و نجات مملکت مایوس بـو د ه افغا نستان بـحـر ا ن سیا سی ر ا تـــا قـــر ن هـــفتم میلادی عبور میکرد ، در چـنین وقتی بود که دین اسلام ظهـور و توسط قشون عرب در افغانستان نفوذ کرده در شئون اجتما عی کشور انقلاب بزرگ ایجاد کرد .

ظهـور و نفوذ اسلام در افغا نستا ن : در قرن هفتم هنگامیکه

تمدن قدیم عالم آنکه از مـنبع یونان سرچشمه گرفته بودروبه

انحطاط داشت و امپرا طـــوری روم دستخوش تجزیـه و فساد گردیده بود ، ایتالیا جلال سابق را ازدست داده واسپانیا نـظم و آبادی خودشرا باخته. والحاصل قسمت بزرگی از اروپا گرفتار تسلط طوائف بربر بود ، در آسیا نیز امـپرا طـوری فـارس راه اضمحلال پیموده وکشور پهناورچین وهند در زیر جبروت امپراطوری آسمانی وملوك الطوا ئفـی کو فته میشد. همچنین درافریقا کشور مصر مبتلاء ظلم و جهـــل بوده ودر بیشتر ین حصص روی زمین فقر وقساوت ، ظلم وجهـل حکومت میکرد ، ازبر اعظم امریکا هم خبری واثری دردست نبود ، در چنین وقتی در گوشه ازجزیره نمای گرم وخشك عر بستـــا ن حضرت پیغمبر اسلام معبو ث و قرآن کریم نازل و دین اسلام ظهور نمود و بزودی چندین میلیون نفوس عرب که بمقتضای تـــا ثـیرا ت اقلیمی استعداد ترقی در امـور جنگ وادب هردو داشتند دورهم جمع آمده وبرای پیشبرد اصول اسلا م کــــــه بـــر بنا ءتـوحید ، آزاد ی ، مساوا ت و عدالت قرار داشت کمر بسته ،ایثار و فداکار ی ر ا در یـــن راه وظیفهٔ دینی خـــو یـــش پنداشتند ، اینست که درمقابله با اردو های دو امپر ا طـوری بزرگ جهان (روم شرقی وفارس) فاتح و مظفر گردیدند ، درده ، دواز ده سال بیرق اسلامی بر فراز د مشق و مـدا ئـــن افراخته شد ، و در یك قـر ن طوفان فتوحا ت اسلام از پشت دیوار های قسطنطنیه تـا کنا ر اطلس و از آبشار های نیل تـا دریای قزوین پیشر فت ، و د و صد هزار عسکر بی نظیر و یك هزار و دوصد کشتی عـر ب از سواحل بحیرهٔ خزر و سیاه تـــا بحر عرب و عمان و از کـنار ه اسپانیا تا فرغانه جولان وآبهای مدیترانه را شگافتند .

در سال (۲۲) هجری امپر اطوری ساسا نی فارس از پـا در افتاد و یزد گرد پادشاه آن کشوردر افغا نستا ن پنا هـنده شد . سپاه عرب به تعقیب او پرداخت و افغانیا ن راه را باز گذاشتند، زیرا میخواستند دشمن دیر ینـه را بدستیار ی مهمان تازه از پـا

در آورند اینست که یزد گرد باقوای ترك در جنگ مرو از
قشون اسلام شکست خورد و پسان امپرا طوری چین از امداد
پادشاه ساسانی دست باز کشید، افغانها هم فرصت را از دست
نداده در سال ۳۱ هجری یزدگرد را در مرو بکشتند ، وباین
ترتیب مملکت را از استیلای هرسه قوت ساسانی ، ترکی و
چینی نجات بخشیدند ، ولی در عوض حریف قوی وجدیدی پیدا
کردند که قشون فاتح و پایمان و افسران زیر دستی در اختیار
خود داشت تا زمانیکه افغانها یزدگرد را از میانه برداشتند
قشون عرب در تحت قیادت افسران ناموری چون احنف ، سهل ،
عبدالله ، عاصم ، حکم و ساریه از جنوب شرق بحیره خزر تا
بحر عمان در افغانستان ریخته و بلاد مشهوری چون مرو ،
نیشاپور ، کرمان ، زرنج وغیره را در دست داشتند و اینك
ستون عرب در خط هرات وبلخ حرکت میکرد ، اما افغانها مجال
نداده در سال ۳۱ یزدگرد را کشتند ودر سال ۳۲ به سرداری
قارن هراتی در مرکز عربی نیشاپور حمله کردند ، قارن
این شهر «نیشاپور» را شغال ، و مردم نائب ربیع بن زیاد را
از سیستان را ندند . و باین ترتیب جنگ های جدی عرب
و افغان آغاز یافته در صد سال طول کشید تا بالاخره به فتح
افغان و استقلال مملکت انجام یافت . در هر حال عرب ها جدیت
و اهمیت مسئله را درك نموده و فریب فتوحات نخستین خود
شان را در افغانستان نخوردند. قشون اسلام پیشرفت بطی ولی
دائمی خودشان را تعقیب کردند، و بزودی قارن هراتی را در یك
جنگ شبانه از بین بردند. افغان‌ها در سال ۳۷ هجری مجدداً به
فعالیت آغاز و در سرحدات نیشاپور در وازهٔ خراسان را
بررخ اعراب بستند . و حکام ایشان را دیگر راه ندادند . در
سال ٤۷ هجری خلافت راشده اسلامی به امپراطوری اموی
عربی انتقال یافته و سوقیات عرب در افغانستان فزونی
گرفت ، و حکم بن عمرو غفاری امیر عربی خراسان گرچه در
جنگ غور ناکام شد اما توانست مرکز عرب را از نیشاپور بیك

قدم پیشتر در مرو قایم نماید . در سال ۵۱ هجری پنجاه هزار عرب با آل و عیال خویشتن وارد خراسان شمالی گردیده و برای دایم مقیم گردیدند و باین صورت ریشهٔ خویش را،در افغانستان فرو بردند معهذا نفوذ نظامی و سیاسی ایشان بطورمستقیم هنوز محدود به نیشاپور و مرو بوده ، سایر ولایات افغانی در زیر ادارهٔ حکام محلی قرار داشتند . در سال ٦١ هجری سران محلی کشور که بحملات نا هنگام ضد عرب می پرداختند ،در یکی از شهرهای خوارزم بهجوم شدید مهلب افسر اعزامی سلم بن زیاد حاکم عربی خراسان دچار شدند ، و متعاقباً انقلابات ملی در هرگوشه و کنار مشتعل گردید . در سال ٦۵ هجری افغانها توانستند استقلال مناطق تحت نفوذ عرب را تحت قیادت عبدالله حازم حاکم عربی خویش اعلام نمایند. در سال ۷۲ هجری این اعلان استقلال توسط بکیربن و شاح حاکم دیگر و عربی خراسان تجدید شد اما هیچکدام دوا مینکرده و بجائی نرسید . در سال ۷۷ هجری امیه حاکم عربی خراسان به شهر بلخ سوقیات نمود ، ولی مدافعهٔ مردم او را منهزماً بمراجعت و قناعت به مرو مجبور نمود. پایتخت دمشق از مدافعهٔ طولانی افغانستان خسته شده و برای یك رویه کردن کار مشهور ترین افسر خویش قتیبه را با عسکر مکمل در افغانستان سوق نمود ، این شخص مدتی مجبور بود با سرداران ملی دست و پنجه نرم نماید . گر چه قتیبه توانست حکمرانان بومی بدخشان، بلخ ، میمنه ، شبرغان و حتی مردی چون نیزك باد غیسی را مغلوب، و حکام کابلستان و خوارزم را به ادای باج محکوم و شهر فاریاب را آتش زده و هزاران نفرمدافع کشور را معدوم نماید ، معهذا خودش در اثر یك انقلاب عسکری عرب و ملی خراسان کشته شد ، و بعد از و سرداران عرب که دارای پنجاه و سه هزار مرد جنگی در خراسان مفتوحه بودند کار مهمی در

افغانستان انجام نداده و بیشتر مصروف ماوراء النهر شدند و
حتی اسد حاکم معروف عرب بر افغانستان مفتوحه نیز در
سوقیات ولایت غور دو بار ناکام گردید، هم چنان هژده
هزار عسکر اعزامی عرب در ولایت تخارستان در سال ۱۱۳ هجری
از احراز موفقیت محکمی عاجز آمد، پس در نتیجهٔ یك قرن
سعی ومجاهدات نظامی و سیاسی باز نفوذ مستقیم عرب در
ولایات نیشاپور و مرو محد و دمانده، بقیه حکام کشور یا
بکلی آزاد و مستقل، و یا باعرب داخل قرار دادی بوده و به
ادای باجی اکتفا می نمودند.

عربها قبلاً محاذ جنگ را در افغانستان به جبهات مختلفی
تقسیم کرده بودند، شمال کشور بعنوان خراسان زیر ادارهٔ حکام
و قوماندان های جداگانه اداره می شد، وغرب و جنوب
کشور از کرمان تا سیستان و بلوچستان به قوماندانی و
حکومت علیحدهٔ تعلقداشت که باکابل نیز رزم می دادند، در
قسمت جنوب شرقی (ولایت سند) ادارهٔ نظامی و ملکی
مخصوصی قایم نمودند، ولی در تمام این جهات
تلاش عربها نتیجهٔ تقریباً مشابه گرفتند، مثلاً در
جبهه غرب و جنوب افسران نامورعرب چون :- سهل بن عدی،
عبدالله بن غسان، عاصم بن عمر، حکم بن عمر،
مجاشع بن مسعود، ربیع بن زیاد، عبدالرحمن
بن سمره و امثالهم همه با مدافعات جدی اهالی افغانستان
دچار، و گرچه اینها کرمان، زرنج و مکران را اشغال نمودند.
معهذا ایشان و اخلاف آنها چون: عبدالله، عباد، یزید، بو-
عبیده، عبدالعزیز، عبدالله، عبیدالله بن ابی بکره و عبدالر-
حمن بن اشعث همه مثل قتیبه مشهور درنبرد نظامی و سیاسی
مقابل کابلستان ناکام گردیدند، و با قبول تلفات جانی و مالی
فقط گاهی باخذ خراجی موفق شدند و بس، این است که
بالاخره از کابلستان منصرف و به سیستان قانع گردیدند، ولی

در انجا هم نفسی با سترا حت نکشیدند و برای دائم گر فتا ر انقلابات محلی بودند ، در جبهه سوم یعنی سند گر چه هجو م های اول و دوم عرب از راه بحر ناکام ماند ، ولی در حمله سوم محمد بن قاسم ثقفی افسر جوان و معروف عرب سند و ملتان در سال ۹۳ هجری یکجا در دست قشون اسلام افتاد ، معهذا اهالی بسیاردیر مطیع نما ند ند. و اخلاف محمد بن قاسم چو ن حبیب بن مهلب ، عمرو بن مسلم وغیره گرفتار جنگهای سختی گردیدند ، جنگ قندابیل از مشاهیراین رزم ها ست که ار دو ی خلیفه یزید بن عبدالملك در آن کشته بسیار داد ، همچنین جنید بن عبدالرحمن و حکم بن عوانه حکام عربی سند مکرراً با جنگهای مردم دچار گردیدند .

باین ترتیب از سال (۲۳) تا (۱۲۹) هجری در مدت یکصد سال بین عرب و افغان نبرد سیاسی و نظامی دوام داشت ، گر چه عربها نتوانستند در طول این مدت تمام افغانستان رااشغال کنند ، اما افغانها هم موفق به تخلیص حصصیکه عرب ها اشغال کرده بودند نگردیدند ، زیرا قوایی ملی مشتت ، وولایات در ملوك الطوایفی منقسم و لهذا مرکزیت اداری و نظامی مفقود بود و فعالیت انفرادی قوم در برابر یك امپراطوری معظمی که قسمت بزرگی از روی زمین رادر دست داشت نمیتوانست بجائی رسد .

اینست که بالاخره افغانها به نقطهٔ حساس تماس کردند و مردی از میان آنها بر خاست که تمام این معایب را میخواست از بین بر دارد .

ابومسلم خراسانی : ابومسلم در شباب قدم در خط سیاست گذاشت ، عقل سرشار و عزم قوی او سبب شد که بسرعت مرکز و محور فعالیت های ملی قرار گیرد ، او با حزب سری بنی عباس که دشمن خونی سلسله بنی امیه بودند تماس حاصل و نام خانواده آنها را که منسوب به آل حضرت پیغمبر اسلام بودند آلهٔ اجرای منظور سیاسی خود قرار داده ، و بلا فاصله از

ولایــات مختلفه افغانستان اسلامی چون هرات ، پوشنگ ، مرغاب ، مرو ، نسا ، ابیورد ، طوس ، سرخس ، بلـخ ، چـغانیان ، غـور ، تخارستان وغیره در حدود صد هزار عسکر داو طلب جمـع و بالقب شهنشاه امارت خود شرا در سال ۱۲۹ هجری ، بـا خلع امپراطوری بنی امیه یکجا اعلان کرد ، سپاه ابو مسلم بیشتـر سواره و قسماً خر سوار و دارای بیرق سیاه و اکثراً لباس سیاه بودند ، ابو مسلم چون نمیتوانست نظر بـه ذهنیت آن روز عالم اسلام خـلافت اسلامی را برای خویش ادعا کند لا بـد سلسله عباسی را به روی کـار کشیده و بلافاصله دست بـه عملیات حربی دراز کرد ، او توانست بسرعت هزار ها نـفـر عرب اموی خوامرا در افغانستان تباه و حکومت ملی خویش را از بدخشان تا نیشاپور و از سیستان و بلوچستان تا سند بر قـرار سازد ، آنگاه در اثر سوقیات بزرگ خود تمام مملکت فارس و عراق و ماوراء النهر را اشغال و دولت اموی را معدوم و خـلافت عباسی را در بین النهرین تـاسیس نمود ، ابو مسلم کـه یکی از بزرگترین سردار ان جهان و نمونهٔ کاملی از لیاقـت عنصر افغان بشمار میرود نـه تنها پادشاه افغانستان اسلامی و شهنشاه ماوراء لنهر و فارس بود بلکه او بواسطهٔ خانوادهٔ برمکی بلخی وعدهٔ از قشون افغانی در مرکز خلافت عباسی امـو رامپراطوری معظم اسلامی را نیز در دست خویش داشت ، ولی او هنگامیکه فریضهٔ حج را اداء و میخواست ازفارس به افغانستان عودت نماید ، حسب در خواست منصور دومین خلیفهٔ دست نشاندهٔ خود در بین النهرین دعوت و در زیر پردهٔ خدعه و خیانـت کشته شد و مجدداً دسـت تسلط عرب درافغانستـان دراز گردیده مگر افغانها در هر حصهٔ مملکت بر ضد امپراطوری عباسی مسلح گردیدند ، فیروز ملقب بـه سنباد هـرا تـی ، استا دسیس بـاد غـیسی ، محمد سیستانی ، اذ رویه سیستانی ، حکیم مقنع مروی ، حضین بن

رقاء رون جولی ، بشر سیستانی امیر حمزه سیستانی ؛ این همه سرداران ملی افغانستان بودند که تا اخیر قرن دوم هجری بادولت عباسی سرگرم کارزار شدند. از دیگر طرف خانوادهٔ برمکی افغان در مرکز خلافت بغداد برای تقویهٔ نفوذ خراسانیان مجاهدت کرده و تمام رشتهای امور دولت را در دست گرفته بودند. فضل بن یحی شخصاً در افغانستان بحیث حاکم عباسی وارد، و در رفاهیت و آبادی هموطنان خود سعی بسیاری کرد، مگر خلیفه هارون الرشید نگذاشته این خاندان مشهور را منقرض ساخت. او جعفر برمکی را به دارزده، فضل ویحی برمکی را در زندان محکوم بجان دادن نمود، همچنین تمام آل برمك را از میان برداشت، و خود شخصاً برای فرو نشاندن آتش انقلابات افغانستان و ماوراء النهر به جانب خراسان حرکت کرد، امیرحمزهٔ سیستانی برای مقابلهٔ این شهنشاه بزرگ سی هزار عسکر ملی آراسته و از زرنج به استقامت نیشاپور رو طوس حرکت کرد. هارون قبل از جنگ در سال ۱۹۳ د رخراسان بمرد و در طوس دفن شد، سران افغانی برخاستند و بر خلاف پسر هارون خلیفهٔ جدید بغداد محمد امین، در شهر مرو پسر دیگر هارون را که مامون نامداشت و از مادر هراتی بود به امپراطوری اسلام بر داشتند، پیشرو سیاسیون افغانی در ین عملیات فضل بن سهل خراسانی معروف به ذوالریاستین بود که به زودی توانست جای خاندان برمك را به نحو کاملتری پر، بلکه معناً زمام مهام امپراطوری اسلام را در کف مردان افغانی گذارد. فضل در اثر سوقیات قوی در زیر قیادت افسر مشهور افغانی (طاهر هراتی) مشهور به ذوالیمینین بغداد و کشورهای عربی را اشغال و خلیفه امین را سر برید، این است که خراسان مرکز امپراطوری اسلام گردید، ولی این تسلط سیاسی افغانستان دیر نپائید و مامون عباسی بزودی فضل را به

خدعه وحیله در سر خس بدست دیگران از بین برده و مجدداً پایتخت امپرا طوری اسلام را ازمرو افغانستان در بغداد بین ـ النهرین منتقل ساخت معهد الافغانیا ن دل از دست نداد نـد و هنوز مردی از ایشان چون طاهر ذوا لیمینین در بغداد زنده و امید آنها را بسوی خویش میکشید . طاهر مرد مآل اندیش مجرب و عاقل بود او ازسر گذشت مردان فدا کار افغانی در میدان جنگ بمقابل سلطـهٔ عرب و همچنین از داستا نهای خانوادهٔ برمکی وسهل خراسانی مطلع بود . پس راه میا نـه انتخاب نمود ، و در دربار بغداد سعی زیاد کرد تا از طرف مامون بسمت امیر خراسان مقرر و درسال ۲۰۵ هجری وارد افغانستان گردید ، همینکه سالی از امارت او گذشته و افغا نستان مفتوحه را ازتخار ستان تاسیستان تامین و منظم نمود ، در سال ۲۰۶ هجری استقلال افغانستان اسلامی را اعلان ونام خلیفه عباسی را از خطبه بیفکند ، باین ترتیب بعداز دو قرن کشش و کوشش بالاـ خره افغانستان موفق شد استقلال خویش را در مناطق مفتوحـه شمال وغرب کشور در مقابل عرب اعلان وتحکیم نماید .

مؤثرات عرب و افغان در همدیگر: عرب هااز دو نعمت بزرگ برخوردار بودند :یکی دین متین وزرینی چون اسلام و دیگر زبان توانگر وحیرت انگیزی چون زبان عرب، واین هردو رادر سایـه عشق وایمان به انتشار قـرآن بزودی در قسمت معموری ازجهان رسا نیدند. مللی که در مقـابل این هر دو آن برابر شدند بعضاً بکلی ملیت خویش رااز دسـت داده وبه یك ملت عربی تحویل یاـ فتند از قبیل کشور مصر وغیره و بعضاً پس از عبور قرنها با بسیار زحمت توانستند خویش را ازین تحلیل وتمثل نگهدارند چون کشور فارس، در افغا نستان نیز ایـن مبارزهٔ ذوقی بعمل آمد ودرنتیجه جنگهای بیشمار وتشکیل مهجرهای عربی در افغا نستان شمالی، بالاخره افغا نیان بازبان عـرب آشناو بمزا یای دین اسلام واقف گردید، ودر مقایسهٔ اسلام باادیان ومذاهب فرتوت مملکت به قبول

اولی آغاز نمودند، ودر حالیکه بر ضد سلطهٔ سیاسی عرب دوصد سال جنگیدند، در پنجاه سال‌خودمـــر د ا ن بـــز ر کـــی به عالم اسلام تقدیم نـــمـــودند، همینکه افغانها در قرن اول هجری بقبول اسلام شروع کردند درزبان‌عـــر ب و عـــلوم مـحدود ۀ اسلامی چون قرآن ، تفیسـر ،حدیث وفقه پیش‌رفته‌رجال چون امـام اعظم ابـــوحنفیـــه نعمان کابلی الاصل،امام احمدبن حنبل مروزی ابن المبارك مروی،حافظ ابی عبدالله محمد بن نصر مروزی ، ابوداؤ دسجستا نـــی‌وامثالهم تاقرن‌سوم هجری بدنیای اسلام دادند. همچنین که عـرب‌اسلامی در قرن دوم هجـــری از بساطت اولی برآمده وقدم بـــه تشکیل یك تمدن جدید اسلامـــی نهادند و بقبول علوم‌وفنون‌سایرملل متمد نه حاضر شدند، افغا نها بزر گترین رجالی در علم‌وفن‌به تمدن اسلام اهدا نـمود نـد از قبیل :ـ ابو موسی جابر بـن‌حبان خرسانی ، شیمشت معروف قرن دوم، محمدبن موسی خوارزمی ریاضی دان بزرگ قرن‌سوم ابن قتیبهٔ مروزی عالم جامع قرن‌مذکور و امثالهم .

افـغـا نهـا بـو ا سطـهٔـخا نـواده هـا و ر جـا ل بـر جستهٔ خـو یش تهـذیب‌و تـر بیـت قد یم افغانستان ر ا و بـو ا سطـــهٔ مترجمین افغانی علوم مختلفـه را داخل جامعهٔ عرب وتمدن اسلام نمودند، این خاندان بر مکـــی افغان در قرن دوم هجری بودکه کتاب «منکه» رادر طب وکتـــاب «سند هند» را در نجوم و فلکیات با قصه «سندباد» در زبان عرب در آوردند ، وابن یحی بن مکي بود که بفرمود مذاهب مختلفهٔ هند رادر کتاب واحد تدوین کردندو گیاهای سودمند را از ماوراء رود خانهٔ سند در بغداد حـاضر آوردنـــد ، ابـن مـو سـی برمکي ویوسف برمکي، محمدبن‌جهم‌برمکي‌وفضل بن‌سهل‌سرخسی بودند که شخصاً کتابهای پهلوی‌را در زبان عربی ترجمه کردند، و الحاصل این افغانها بودند که‌انشاء ترسل ، نجوم و ریاضی • تهذیب وتربیت افغا نستان رادرعرب داخل وهم آنها رابه الهیات و طب هندو ستان و تاریـــخ وقصص کشور فار س آشنـــا

ساختند. همچنین افغانهادر ادب و زبان عرب آنقدر پیشر فتند که شعراء چون بشار بن برد تخارستانی (قرن دوم) و ابوالفضل احمد ابن ابی طاهر طیفور خراسانی (قرن سوم) وابوعطا سندی و امثالهم بمیدان آوردند، معهذا هنوز زبان دری محلی افغانستان در حصص شمال کشور مثل سایر السنه محلی از قبیل پښتو، سکزی وغیره در بین توده مروج بوده و تنها عربی بصفت زبان رسمی وعلمی مناطق مفتوحه اسلامی افغانستان قبول شده بود. درین وقت منظومات دری یك نوع منظومات روستائی بود که به تدریج لغات عرب را قبول و بالاخره در قرن سوم زبان و ادبیات جدید فارسی را در افغانستان بمیان آورده و محمد بن وصیف سیستانی شاید اولین شاعر افغانی درین زبان جدید بود که یعقوب صفاری پادشاه افغانستان را بهمین زبان تازه مدح کرد.

باین ترتیب افغانستان در دو قرن اول و دوم هجری از عرب دین اسلامی و زبان عربی را در شمال، غرب، جنوب و قسماً شرق کشور پذیرفته ودرعوض تربیت و تهذیب، علوم و فنون قدیم خویش را با علوم هند و فارس بواسطهٔ تراجم خویش یکجا در بین عرب و تمدن اسلامی داخل کردند، و هم بواسطهٔ ادامهٔ جنگهای دو صدساله و پرورش زبان خویش از ملیت خویش مدافعه، وبواسطهٔ رجال علمی و خاندان های سیاسی و مردان جنگی خود از قبیل برامکه، بنی سعل، ابو- مسلم و طاهر ذوالیمنین امپرطوری متعصب و خالص بن امیه را منقرض، ودولت عباسی را که به قول مئو رخین عربی زبان چون جاحظ، ابن الفقیه، وغیره بیشتر از عربی یکدولت خراسانی بود مستقر ساختند، و بالاخره در قرن سوم هجری استقلال افغانستان اسلامی را بواسطه خاندان طاهریه هراتی، اعلام وبواسطه شاهان صفاری سیستان تقویه، و ازآن بعد تا قرن هفتم بواسطهٔ شاهان سامانی بلخی و غزنویان و غوریان دین اسلام را در تمام کشور افغانستان و قسمتی از

هندو ستان نشر ، و زبان دری افغانستا ن را به معراج کمال رسانیدند، و در نتیجه افغـانستان دورهٔ اسلام تا هجوم مغل یکی از مترقی ترین دولت های عـالم اسلام بحسا ب رفـت ، و اخلاف اینها سه صد سال دیگردر کشور پهناور هندو ستان دین و مـدنیت افغانستا ن اسلامی ر ا ترویج نمودند .

طرز ادارهٔ عرب در افغانستان مفتوحه : در دورهٔ خلفای را شده از سال ۲۲ تا ٤١ هجری سوقیات عرب د ر افغانستا ن بعمل آمد . قوماندان نظامی سمت حـا کـم ملکی و قاضی و نائب امیر المومنین را داشته ، تعمیر مساجد و تبلیغ اسلامیت را در منا طـق مفتوحه نظارت مینمود ، وبامور مالی و نظامی می پـرداخـت ، نمایند گان او در علاقه هـا ی کوچك عین این وظایف را ایفاء مینمودند: تشکیلات اداری عرب درین وقت بسیط بوده و بمرو ر زمان وسعت اختیار میکردسرا ن و سپاه عرب نیز درین دور ه ، با روح و حقیقت اسلام موا فـق و دارا ی علوا فکار ، عـدا لـت و اخلاق حسنه بوده . در مقابل اجانب سه شرط می نهادند : ـ قبول اسلام ، در ین صورت فاتح و مفتوح حقوق مساوی داشتند. جزیه ، درین صورت مفتو حیـن پول مقرره را داده در سا یـر شئون دینی و داخلی خود آزا دبودند . جنگ ، در این صور ت مرد ومال مفتـوحیـن آنچه ذردست عرب میافتاد جزء غنیمت ایشان بود . معهذا از سفك دماءو ظلم وافراط خودداری میکردند. این ترتیب اداری عرب از عهـد خلیفه ثانی رضی الله عنه تـا عهد خلیفـه ثا لـث در افغانستان مفتوعه دوام داشت ؛ در عهـد خلیفه رابع رضی الله عنه نفـوذعرب در افغانستان شما لـی برافتاد ، ودر افغانستان غربی سپاه عر ب بیشتر مشغول پیکار با خوارج عربی بود ، در خلافت عبدا لله زبیر اقامت و نفوذحاکم او در گوشهٔ از افغانستا ن خیلی موقتی و جزئی و لهذا فا قـد

تاثیرات مهم بود ، رویهمرفته مرکز اداری عرب در افغانستان آنروز اول نیشاپور و دوم زرنج بشمار میرفت .
در دورهٔ خلفای بنی امیه که عصر رجعت عرب بطرف تعصب نژادی بود روح مساوات اسلامی متزلزل گردید و عصبیت ملی و عشیره وی مجدداً رویکار آمد ؛ فتوحات شانداری که این سلسله در دنیا کردند به غرور عربی بسیار افزود ، آنها معتقد شدند که عرب از نظر انتساب بحضرت پیغمبر اسلام و قدسیت زبان و معالی اخلاق بر تمام ملل گیتی یعنی عجم (گنگ وعنصر غیر عربی) ترجیح دارد ، لهذا حکام ، قضات و پیشنمازان تمام امپراطوری از نژاد عرب مقرر گردیدند ، به ملل مفتوحه به خشونت رفتار شد ، در نتیجه خلافت اسلامی سابق به یك امپراطوری عربی ومتعصب تحویل یافت . البته این طرز اداره در بین ملل عجمی بی عکس العمل نماند و برای بار اول مسلك شعوبیه در میان آمد که نخست عرب و عجم را مساوی ، و بعد ها هر ملتی را بر عرب ترجیح میداد ، گر چه استبداد بنی امیه موقع ظهور و فعالیت باین فرقه نمیداد معهذا آنقدر ریشهٔ ایشان قوی شد که در دورهٔ بنی عباس بمیدان ایستادند ، از آن بعد بود که فرق قدریه ، راوندیه و خرمیه نیز ظهور کردند . درهر حال مرکز اداری اموی در افغانستان شهر مرو قرار گرفت و حاکم و سپهسالار عرب به عنوان امیر خراسان یا عامل و والی مستقیماً بخلافت دمشق مربوط شد . این حاکم بحیث والی کشوری و عسکری و نائب خلیفه رابع رضی الله عنه نفوذ بوده وسائر ولایات افغانی راچون سیستان ، بلوچستان و سند نظارت میکرد بعضاً امیر خراسان در بین النهرین نشسته وازآنجا بواسطه نایبان خویش افغانستان مفتوحه و گاهی افغانستان و فارس را یکجا اداره مینمود ، ولی این ترتیب ثابت نبود و گاهی حکام سیستان ، بلوچستان و سند و حتی مستوفیان (عامل خراج) مستقیماً از مرکز دمشق

مقرر و اعزام میشد ، وروسای ذیل در معیت حکام عربی افغانستان با دارهٔ امور میپرداخت : عامل خراج (مستوفی) ، قاضی ، حاجب (پیشکاروالی) : امیر شرط (کوتوال) و منشی . ائمهٔ مساجد و علمأ دینی عرب نیز در تشکیل در دستگاهای تفسیر ، حدیث ، فقه ، لغت و تبلیغ دین اسلام مصروف بودند. و اما در ولایات جزیه پذیر افغانستان دیگراین ترتیب عملی نبوده و آنها در تحت اداره حکام محلی خویش آزاد و فقط سالانه پول معینه‌را به والی خراسان می پرداختند ، و بعضاً نمایندهٔ از عرب را با همراهان او در پهلوی خویش می پذیرفتند ، در بعضی ولایات قطعات عسکری عرب نیز اقامت می نمودند ، و در بعضی مهجر های عربی تشکیل میگردید که در تعمیر مساجد و تدریس شعار اسلامی و در نتیجه برای تحکیم روابط اقتصادی و اجتماعی و مذهبی بین اهالی بومی و عرب خدمات مهمی انجام میدادند ، معهذا در تمام این ولایات از بدخشان تا مرو و نیشاپور و از کرمان وسیستان تا بلوچستان و سند ملت افغانستان با آنکه قسماً دین اسلام پذیرفته بودند تن به سلطه سیاسی امپراطوری اموی نداده،مشغول مبارزهٔ طولانی بودند و بالاخره آن امپراطوری بزرگ را واژگون و دولت عباسی را بمیان آوردند .

در دورهٔ عباسی بعد از کشته‌شدن ابومسلم تشکیلات اداری عرب در افغانستان نسبت به تشکیلات اداری اموی وسعت اختیار کرد ، ولی چون نفوذ افغانیان در دولت عباسی افزون گردیده بود لابد دراداره افغانستان مفتوحه و هم در سایر شئون اداری مرکز امپراطوری عباسی بیشتر دست رجال افغانی داخل شد ، خاندان برمکی در پایتخت بغداد ، و خاندان سهل در افغانستان و همچنین دهها نفر دیگر از مردمان افغانی بحیث حکام کشوری داخل کار شدند لذا فشار سابق دوره اموی دیگر محسوس نبود . مالیاتی که از افغانستان

مفتوحه بنام دولت عباسی گرفته میشد نشان میدهد که افغانستان از معمور ترین ممالك آنروز اسلامی شمرده میشد مقدسی مینوسید که قریه های خرسان آباد تر از شهر های عراق است . دیگری میگوید مالیات خراسان با مالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری عباسی را تشکیل میکرد . مالیات ولایات مفتوحه افغانستان در دولت عباسی عبارت از ارقام ذیل بود :

ولایت کرمان	٤،٠٠٠،٠٠٠	در هم
ولایت مکران	٤٠٠،٠٠٠	»
ولایت سیستان	٤،٦٠٠،٠٠٠	»
ولایت سند	١١،٠٠٠،٠٠٠	»
ولایات خراسان شمالی	٢٨،٠٠٠،٠٠٠	
جمعاً	٤٧،٤٠٠،٠٠٠	در هم

نتیجه :

باین ترتیب از سال ٢٢ هجری تا سال ٢٠٥ هجری سرو کار ملت افغانستان با ملت عرب بوده و در نتیجه در افغانستان شمالی ، غربی ، جنوبی وجنوب شرق دین اسلام و زبان عرب با علوم اسلامی انتشار یافت ، وچون زبان توانگر عرب استعداد خارق العاده داشت در تمام این قسمت ها زبان دینی ، رسمی ، علمی وادبی قرار گرفت.و علماءو شعر او نویسندگان افغانی در آن زبان بظهور رسیده در زمرۀ السنه و لهجه های قدیمۀ افغانستان یکی زبان دری بود که بین توده معمول و ادب اوعبارت از یکنوع منظومات روستائی بشمار میرفت ولی زبان دری بیشتر استعداد علمی شدن را داشت لهذا به قبول لغات عرب مجبور و باین وسیله ثروتمندگردید ، تا آنکه در قرن سوم هجری ادب جدید فارسی تشکیل و در همان قرن حنظلۀ بادغیسی ازمتقدمین شعراءفارسی‌زبان افغانستان پابدنیا نهاد . و هم بعد از و محمد و صیف‌سیستانی شاعر دیگر پادشاه مشهور افغانی یعقوب بن لیث‌صفاری را در سال ٢٥٣ هجری

بزبان شعر فارسی مدح کرد .
امرأ طاهریه :چنانچه در صفحات گذشته دیده شد طاهر بن حسین بن مصعب بن فرخ ازاهالی پوشنگ هرات اساس حکومت مستقلۀ طاهریه را در افغانستان گذاشت، طاهر در سال ۱۵۸ هجری تولد و در سال ۲۰۵ حکومت خراسان یافته و در سال ۲۰۶ بعد از اعلان استقلال فوت نمود .اینشخص در مدت کوتاهی ولایات تخارستان ، بلخ ، میمنه،مرو ، هرات ، نیشاپور ، کرمان و سیستان را تامین وباینصورت برای پسر خویش صفحات شمالی و غربی کشور را بحیث مملکت مستقلی بمیراث گذاشت .
طلحه پسر طاهر تا روز چهارشنبه ۲۶ ربیع الاول سال ۲۱۳ هجری جانشین پدر خود بوده سیاست استقلالی و روابط احترامکارانه را با مقام خلافت اسلام پیروی مینمود.جانشین طلحۀ علی برادر او بود که با شورش مردم دچار و در جنگ کشته شد . لهذا عبدالله بن طاهر پسر بزرگ ذوالیمینن که تا اکنون بحیث سپه سالار خراسان در دربار بغداد مقیم و کارهای درخشان نظامی در ممالك شام و فارس ومصر بطرفداری خلافت عباسی انجام داده ،و مثل پدر در سیاست و نظام مرد نامور بحساب میرفت ، شخصاً به افغانستان وارد وزمام امور حکومت رابدست گرفت . عبدالله در سال ۱۸۲ هجری تولد و در سال ۲۳۰ هجری در ۱۱ ربیع الاخر در نیشاپور وفات یافت . این مرد فاضل و عاقل در تامین افغانستان شمالی و غربی و تحکیم بنیه سیاسی او سعی زیاد کرد ، و همیشه بواسطۀ کمك های نظامی خویش در مقابل اغتشاشات ولایات فارس و طبرستان سبب امتنان واحترام خلفاء عباسی گردیده دست افغانستان را در امور امپراطوری عباسی در از نگهداشت ، ولی خراسانیان تا ایندرجه نزد یکی او را با عرب نمیخواستند و ازهمه بیشتر سیستانیان بر ضد او فعالیت میکردند . در هر حال بعد از مرگ این امیر فاضل ، شاعر و موسیقی دان ، پسر او طاهر بحکومت نشت و تا سال

۲٤۸ هجری دوام نمود . طاهردر سیاست خویش رویهٔ پدر را تعقیب نمود و سیستانیان نیز به مخالفت خویش ادامه دادند .

مخصوصاً یعقوب صفاری درعهد او بسیار قوت گرفت و بالاخره هم او بود که سلطنت بزرگی در افغانستان تاسیس نمود . بعد از مرگ طاهر بن عبدالله پسر او محمد بن طاهر که او صاف بزرگان خاندان خویش را نداشت بحکومت رسید، لهذا غفلت وعدم کفایت اوسبب شد که اولا ولایت طبرستان و گرگان که از مدتی مربوط بافغانستان گردیده بود از دست رفت ، و ثانیاً یعقوب صفاری توانست سیستان و باز هرات را اشغال و بالاخره امارت طاهریه را برای همیشه خاتمه دهد (۲شوال ۲۵۹ هجری) .

بطور خلاصه حکومت طاهریهٔ افغانستان در سیاست داخلی و خارجی راه اعتدال میپیمود. طاهرذوالیمینین که از ناکام شدن سیاست افراطی و جهانگیری ابومسلم خراسانی در مقابل قدرت و سیاست امپراطوری اسلامی عباسی آگاه بود نمیخواست مجدداً این رویه را امتحان نماید . همچنین او سیاست تفریطی خاندان برمك را که هستی و بودخویش را در راه ترقی و اعتلاء امپراطوری عرب گذاشتند نمی پسندید . لهذا او خواست تا جائیکه میسر است استقلال سیاسی افغانستان را تامین کند وهم رشتهٔ روابط را با خلافت عربی از هم نگسلد. اخلاف ذوالیمینین این پالیسی را تعقیب نمودند و تااواخر از تحکیم روابط با خلافت بغداد دست نکشیده درجنگهای فارس ، مصر و شام ، عرب را تقویه نمودند . در داخله نیز از حمایت زبان عربی دریغ نورزیدند ، و حتی عبدالله بن طاهر مرد مشهور این خاندان در سال ۲۱۳ هجری مقداری از کتب زرتشتیان را احراق نمود، معهذا اینها فرصت نیافتند در سراسر صفحات افغانستان دین اسلام را ترویج و یا وحدت اداری را در کل کشور قایم نمایند ؛ مساعی

ایشان فقط در آبادی و عمران کشور منحصر بولایات شمالی و غربی افغانستان بود ، حتی ازولایات جنوب و جنوب بمشرق افغانستان نیز دست کوتاه داشتند . در حالیکه افغانستان اسلامی بعد از مبارزهٔ دونیمقرنه با امپراطوری عرب دیگر طرفدار جدی چنین سیاستی نبوده فعالیت قوی و عصبیت ملی در نظر داشتند . و همین احساسات بود که زمینه را برای عروج امپراطوری های آیندهٔ افغانستان آماده نمود . یعقوب صفاری نیز از همین عاطفه و احساس استفاده کرد .

دولت صفاری افغانستان : درهمان قرن اول هجری و عصر خلافت راشدهٔ اسلام بین عربها در سر جانشین حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوات والسلام اختلافات کل ناشد نی پیدا شد ، این اختلافات مخصوصاً در دورهٔ امپراطوری بنی امیه قوت گرفته و در بین تمام مسلمانان گیتی پراگنده گردید، بعلاوه عصبیت عربی درین دوره شدت کرده و عکس العمل آن در بین ملل غیر عربی اشکارا گردید . در دوره امپراطوری بنی عباس تمام این مخالفت ها جامهٔ عمل پوشید . و فرقه های متعددی در بین ملل اسلامی ظهور کرد . مثلاً طرفداران بنی امیه که دارای بیرق سفید بودند ، طرفداران اهل و بیت پیغمبر و سلطنت خواه که بیرق سبز استعمال مینمودند ، طرفداران بنی عباس و ضدأموی و علوی که در لباس رنگ سیاه داشته ، و این رنگ را از افغانستان و ابومسلم استعاره کرده بودند ، فرقهٔ خوارج که بر ضد همهٔ اینها بوده یکنوع جمهوری خواه و افراطی در سیاست ودین بشمار میرفتند و اینها بیرق سرخ استعمال مینمودند .خوارج انتخاب خلیفهٔ اسلام را بشکل آزاد از ملل عجمی (عناصرغیرعربی)وعربی قبول، ودرصورت ارتکاب نا مشروع خلیفه ، عزل و قتل او را پیشنهاد میکردند ، همچنین دها فرقه دیگر ؛ در هرحال فرقهٔ خوارج از نظر سیاست افغانستان‌را مرجع خود دانستند،زیر افغانستان بر ضد امپراطوری های اموی و عباسی هردو بوده و مدتها قبل (در عهد

خلافت امیرالمؤ منین علی ا بن بیطالب کرم الله وجهه) چندین هزار خوارج عربی را در ولایت سیستا ن و فراه خود قبول کرده بود . اینست که ولایات اسلامی افغا نستان برای همیشه مرکز هیجانات و فعالیت های سیاسی بر ضد امپراطوری های عباسی و اموی عرب شمرده میشود .درچنین امارات تایدیه خرسان بر میدان بر آمده و سیاست اعتدال و میانه روی را برای مدت نیمقرن در مقابل عرب ادامه داد البته مطبوع خاطر اکثریت ملت نبود. لهذا منه ضدیت باین پالیسی بتدریج در ولایات افغانستان مخصوصا درسیستان وسعت اختیار کرده وبالاخره به تشکیل یکدولت شدید وجدی افغانی منجر گردید.موسس این دولت همان یعقوب بن لیث صفاری مردی از اهالی سیستان است که در سال ۲۵۳ هجری بدستیاری رفقا سلحشور خویش سلطنت خود را اعلام نمود.دولت صفاری افغانستان در سیاست داخلی و خارجی برخلاف حکومت طاهریه رویه جدیدی پیشگرفت ، باین معنی که دردداخله نقشه ازبین بردن ملوک الطوایفی افغانستان وتوحید دینی و سیاسی مملکت رابواسطه نشر دین مبین اسلام طرح کرد، و در سیاست خارجی ضدیت با امپراطوری عرب وتشکیل یک شهنشاهی اسلامی افغانی رادرخاکهای متصرفه عرب ازقبیل کشورهای فارس ،ماوراالنهر وحتی عراق عرب در نظر گرفت. البته تمام این پروگرام وسیع درمدت کوتاه دولت صفاری که تقریبا نیمقرن بود عملی نشد ،ولی قسمتی ازآن در داخل و خارج کشور جامهٔ عمل پوشیده توانست . مثلاً در داخلهٔ ولایات سیستان ، زابلستان ، کابلستان، تخارستان ، بلخ ، نیشاپور وکرمان . ودرخارجه ولایات فارس ،طبرستان وآمل و خوزستان، همه جزدولت صفاری قرار گرفت.ازدیگرطرف زرنج پایتخت مملکت و ولایت سیستان در آبادی و عمران پیشرفت واردوی افغانی قوی و منظم گردید. زبان

فارسی افغانستان نیز که مرکب از لسان دری قدیم مملکت و لغات مستعار عربی بود ترقی کرده برای مقابله با زبان وسیع عرب حاضر میشد، حتی اولین قصیده باین زبان جدید در مدح پادشاه صفاری از طرف محمد بن وصیف سکزی شاعر افغانی سروده شد. دولت صفاری ملوک محلی گردیز و کابل و بلخ و بدخشان را مغلوب و مطیع، وهم دین اسلام را در کابل تااندازه ترویج نمود، درین آوان یک حکومت قوی و ملی دیگری در شمال افغانستان بواسطه خاندان سامانی بلخی تاسیس گردید، و خلافت بغداد توانست بوسائل دپلوماسی آتش عدوان و نفاق را بین این دو حکومت افغانی مشتعل سازد. چانچه از طرفی حکومت سامانی را برعلیه دولت صفاری بنام امیر المومنین وخلیفه اسلام تحریک، واز طرف دیگر منشور حکومت ماورا النهر را به پادشاه صفاری از کیسه خلیفه بخشید.

دولت صفاری نیز که توحیداداری را در تمام افغانستان قدیم در نظر داشت بر ضد دولت سامانی سوق شد و در نتیجه در عرصه رزم مغلوب وازبین رفت.

در هر حال چنانکه حکومت طاهریه استقلال سیاسی قسمتی از کشور وآبادی و ترقی زراعت، وپالیسی مدارا وارتباط سیاسی را با مرکز خلافت بغداد بحیث یک دولت مقتدی بهامراعات مینمود. دولت صفاری افغانستان استقلال و وحدت اداری تمام افغانستان و ضدیت باخلافت بغداد، و ترویج زبان فارسی وطنی در مقابل زبان عربی، و بالاخره تقویه و تشکیل عسکر و یک امپراطوری بزرگ را در نظر گرفت. یعقوب بن لیث صفاری موسس دولت مذکوره مرد اولوالعزم و عالی همتی بوده، در اوایل خدمت صالح نام قائدشورشیان سیستان را در مقابل امپراطوری عباسی التزام، و بعد از دوسال بواسطه یغما گری او، ازو متنفر، وبه درهم نامی که جای صالح را اشغال کرده بود بحیث جرنیل او پیوست پس از چندسال بین

هر دو بهم خورد و مردم کـه صیت جوانمردی و شهرت
یعقوب رااز زمان رویگری وعیاری او تا کنون شنیده ودیده
بودند به‌اوبیعت کردند، اینست، کـه یعقوب بحیث پادشاه او ل
مخالفین داخلی ولایت چـون صالح ، نصر ، عمار وغیره
را از بین برداشته ، باز ولایات غربی وشمالی افغانستان راالحا
ق و به طبرستا ن سوقیا ت وآمل‌را فتح کرد . اینو قت بود کـه
مستعصم خلیفهٔ بغداد مخا لـفت اظهار و مردم را بر ضد یعقوب
تحریك کرد . یعقوب نیز بعز م استیلای بغداد حرکت و بعد از
فتح فارس و خوز ستان بعراق عرب نزد یك شد ، و در جنگیکه
بین طرفین رخداد ،یعقوب بـه خوز ستان عـقب کشید هنـو ز
یعقوب بـه حمله دوم مبادر ت نکرده بود که در جند شاپـو ر
در سال ٢٦٥ هجر ی از دنـیا گذشت .
عمرو برادر یعقوب که جـا نشین او شد ، با خلیفه بغدا د
مفـهمه نموده منشور حکومـت فـار س و اصفهـا ن و شحنه گی
بغداد حاصل و تادیهٔ سالا نـه بیست هزار در هم به خـزا نـه
خلیفه پذیرفت ، و خود ، مشغول تـامین داخله کشور و مملکـت
فارس گردید ، موفق خـلیفـهٔ عباسی بسیا ست دیرینهٔ کـه
مخالف تشکیل دولت قـو ی د رافغانستان بودباز بنای تحریکات
و اقداما ت گذاشت ، خلیفه یکی‌از احفاد فراری خاندان طاهری
را از یکطرف ، و نصر بن احمدسامانی ر ا از دیگر طرف بر ضد
پادشاه صفاری گذاشت . لهـذ امحمد پسر عمرو باقشون مکملی
باستقامت بغداد حرکت کـرد ،و خلیفه به مدافعه بـر خاست ،
امـا پسر پادشاه صفار ی بدو ن‌جنك با شخص خلیفه المسلمیـن
مـراجعت و در راه سیستان ا زدنیا گذشت (٢٧٤) . عمر و د ر
سال ٢٦٧ هجری مجدداً بفارس‌سوقیات و عسکر خلیفه رامغلوب
واز شیـراز بـه خـوزستـان‌و از آنجـا بـه اهـو از
کشید و نام خلیفه را از خطـبه‌انداخت ، معتضد خلیفه جد ید
نیز از در مصالحه پیش آمد وعمرو با فغانستا ن عودت نموده

ازین بعد عمر و خواست حکومت سامانی افغانی را از ماورالنهر براندازد. زیرا او تشکیل یك شهنشاهی آرزو داشت و هم دسیسه بغداد بین هر دو را ازقبل بهم زده بود اینست که اردو های طرفین در نزدیکی های بلغ در سال ۲۸۷ هجری بایکدگر تصادم و لشکر صفاری مغلوب، و شخص پادشاه اسیر و ازطرف امیر اسمعیل سامانی در بغدا داعزام گردید ، و بالاخره این پادشاه مشهور ولایق در سال ۲۸۹ هجری در زندان بغداد جانداد پس از عمر و بن لیث طاهر بن محمد بن عمرو به پادشاهی افغانستان رسید ولی دیگر این دولت بزرگ رو به انحطاط میرفت و مساعی و سوقیات پادشاه جدید در کشور فارس بر ضد امپراطوری عباسی بجائی نرسید ، این پادشاه سامانی بودند که درسال ۲۹۹ هجری انقراض دولت صفاری را اعلان نمودند .

شاهان صفاری :

یعقوب بن لیث	: از سال	۲۵۳	الی سال	۲۶۵	هجری
عمر و بن لیث	: »	۲۶۵	»	»	۲۸۷ »
طاهر بن محمد بن عمرو	: »	۲۸۷	»	»	۲۹۱ »

(سلاطین سامانی) :

خاندان سامانی اصلاً از بلغ ، و منسوب به سامان نام مرد سار بانی بود ، اسد پسر سامان وقتیکه مامون عباسی در مرو بود ، با پسران اربعهٔ خود جزء مامورین او قرار گرفت و هنگام تاسیس حکومت طاهریه در افغانستان به ترقی و مراتب پسران او افزود ، ابراهم پسر الیاس یکی از افراد اینخاندان بود که در حکومت طاهری سپه سالاری کل قوا حاصل کرد بعد ها اعتبار اینخاندان آنقدر افزود که معتمد خلیفهٔ عباسی در سال ۲۶۱ هجری منشور حکومت ماوراء النهر را به امیر نصر نواسهٔ اسد سامانی فرستاد. امیر اسمعیل برادر اینشخص است که بحیث وکیل نصر در بخارا تمرکز اختیار نمود . ازین بعد

تا سال ۳۸۹ هجری در طـو لیکصدو بیست و هشت سا ل اینـدولت بزرگ و مدنیت پروردوام وبر تمام افغانستان شمالی، غربی و ماوراء النهر و قسمتـی از کشور فارس (جرجان ، طبرستان ، ری) حکمروا بـو د .شهنشاهی سامانی افغا نستا ن ، تهذیب و تمدن اسلامی، زبـا ن وادبیات فارسی را در تمـام قلمرو خویش پیش برده، خدمات عمده بمملکت نمود، معهذا سامانیان هنوز به تـوحید اداری ودینـی کـل کشور افغا نستا ن موفق نکردیده ، مرکز و ولایات شرقی مملکت با ادیان قـدیمه و حکومات مختلفه محلی بسرمیبردند. ودر ولایات جنوب غرب وشمال حکومتهای نیمه مستقل مـحلـی بصفت تحت الحمایکی امپراطوری سامانی وجود داشتند .

در هر حـال امیر نـصر د رسمرقـند مـرکـز داشته و در جنگیکه در سال ۲۷۵ بـا براد ر نمود ، بدست امیراسمعیل بعد از مرگ برادردرسال ۲۷۹هجری پادشاه ماوراء النهر گردید و در سال ۲۸۰ هجری ازسیحون عبورودشمن تورك را مغلـوب، و در سال ۲۸۷ عمر و لیث پـاد شاه صفاری را منهزم و دولتهـا ی افغانستا ن و ماوراء النهـر ر اوحدت بخشید . از آن بعد او به کشورفارس سوقیات وولایات طبرستان وری را اشغال نـمود، و خود در سال ۲۹۵ از دنـیا گذشت ، ابوا لفضل بلعمی وزیر فاضل همین پادشاد بوده است .

امیر احمد پسر اسمعیل لیاقت جانشینی پدر را نداشت و لـی امیر نصر اول پسرش که بعد ازکشته شدن پـدر در سال ۳۰۱ هجری پادشاه تلاقی مکافات نمود،اینشخص یکی از پادشاهـان علم و ادب پرور افغا نستا ن بشمارمیرود .

دورهٔ حکومت امیر نـوح او ل بن نصر اول و عبدا لملك او ل بن نوح و امیر منصور اول بن نوح اول دارای کدام واقعهٔ مهمی نبود ، جز آنکه در عهد آخر ی الپتکین سپه سالار اساس دولت

غزنوی را در افغانستان گذاشت. اما امیر نوح دوم پسر منصور اول یکی از مشاهیر پادشاهان سامانی محسوب است که وزیر دانشمندی چون ابوالحسن عتبی اختیار کرد، متاسفانه این وزیر در نتیجهٔ مخالفتهای شخصی رجال بزرگ دولت چون ابوالحسن سیمجور سپه سالار و ابوالحسن فایق کشته شد، و امور دولت مخصوصاً در کشور افغانستان مغشوش گردید. بعدها عداوتهای شخصی ابوعلی سیمجور پسر ابوالحسن سیمجور سپه‌سالار و ابوا فایق حاکم بلخ این هرج و مرج را افزود، تا کار بجائی رسید که این هر دو تن به پادشاه کاشغری تورك بغرا خان مراجعه. و اولی او را به تسخیر ماوراء النهر تشویق و رهنمائی، و دومی بجای مدافعه با و تسلیم شد، و بغرا خان افتاد، و امیر نوح بن منصور تخت بخارا بدست فراری توانست پس از بیماری و مراجعه و مرگ بغرا بار دیگر به تخت اجداد خویش نشیند. اما هنوز بوعلی وفایق دست از خیانت نکشیده و هرد و متفقا خواستند آن پادشاهی قدیم را از بین بر دارند. امیر نوح مجبور بود که به دولت غزنوی افغانستان مراجعه کند، سبکتکین و محمود پسرش نیز در سال ۳۸٤ هجری بکمك شتافته فایق و سیمجور را دفع و مملکت سامانی را تامین نمودند.

امیر منصور ثانی بن نوح ثانی سر گذشت پدر را در پیش داشت، و او نیز فایق را درامور مهم دولت قبول کرد امرا دیگر نیز دست بخیانت زده و حتی ایلك خان پادشاه تورکی کاشغر را به فتح پای تخت بخارا دعوت نمودند، اما در هجومیکه ایلك آورد از فایق شکست خورد، وفایق در عوض این فتح بابکتوزن مامور بزرگ سامانی متحد شده، امیر منصور را اسیر و کور، و عبدالملك ثانی را اسماً بپادشاهی بر داشت، اینست که دولت غزنوی مجدداً مداخله کرده هردو نفر را مغلوب نمود، معهذا بزودی ایلك خان تورك به ماوراء النهر سوقیات و بخارا

را اشغال و دولت سامـانی ر امنقرض نمود (۳۸۹).

شاهان سامانی :ـ

امیر اسمعیل سال ۲۷۹ـ ۲۹۵ ـ امیر احمد سال ۲۹۵ ـ ۳۰۱ هجری
امیر نصر « ۳۰۱ـ ۳۳۱ ـ امیر نوح « ۳۳۱ ـ ۳۴۳ «
عبدالملك « ۳۴۳ ـ ۳۵۰ ـ امیر منصور « ۳۵۰ ـ ۳۶٦ «
نوح دوم « ۳۶٦ـ ۳۸۷ ـ منصور دوم « ۳۸۸ـ ۳۸۹ «
عبدالملك دوم « ۳۸۹ ـ ۳۸۹ «

دولــت غــزنــوی :ــ

الپتکین یکی از مامورن دولت سامانی بود که بدرجهٔ سپه‌سالاری و حکومت افغانستا ن شما لــی رسید . ولی وقتیکه در نظریات انتخاب پادشاه سامانی بین او وامیر منصور اول سامانی اختلاف واقع شد ، او نیشاپور مـر کـزحکومت خراسانی را ترك ووارد شهر غزنی شد. الپتکین بزو دی توانست اساس یك حکو مــت قوی محلی ر ا در غزنه گـذاردخلف و داماد او سبکتکین ا یـن حکومت محلی کا بل را از بین برد.دایره را بسمت کابل تو سیع و پیشرفت سبکتکین تــا ایـنجـامتوقف نشده رو به طرف شر ق تا سواحل سند ، حدود طـبیعي افغانستان قدیم ، رسید ، و او در جنکها ئیکه در حوضهٔ سند با مدافعین پنجاب نمود فاتح برآمد. سبکتکین در تشکیل چنین حکومتی از ضعف خـاندان سلطنتی سامانیان استفاده‌د و هــم د رحمایت عسکری که از آن خاندان بمقابل دشمنان داخلی او نمود ،رضایت پادشا هان ساما نـی را حاصـل نمود ، سلطان محمو دمشهور پسر سبکتکین است کـه در تاریخ نظامی و ادبی دنیا ی شرق مقام بزرگ دارد . محمو د هـم از نظر دین و هـم از نظر اداره افغا نــستا ن ر ا وحــدت بخشید و انکاه سیاست و عـلم و ادب کشور را ترقی داد . ا و شاهان محلی افغانستا ن را که ازقرنها با ینطرف خـواه در دورهٔ قبل الاسلام و خواه در دورهٔ اسلام در هر کنج و کنار قرار داشته و در زمان موجود یت یکدو لــت بزرگ افغانستان به اداء بـاج

و خراج قناعت ، و در آونا نعدم موجود یت چنین دو لتها
مستقلانه زندگی میکردند بکلی از بین برداشت .
از قبیل :ـ خاندان حکمران گور گانان (میمنه و شبرغان) آل
صفار سیستا ن (امیر خف) ، آل‌سهراب بـلوچستان ، آل شنسب
غور ، شار هـای غـر جستا ن(میمنه) ، امر ا گردیز ، حـکام
یومنی پشاور ، خوار زمشا ها نقـدیم ، امـرا ی لودی سند و
ملتان (۱) بـا یـن ترتیب‌محموداولین پادشاه دورهٔ اسلامی افغا-
نستان است که بعد از دو لـت‌یفتلی افغا نستا ن (قـرن ششم
میلادی) بر تمام کشور خراسان‌از جیحون و خوارزم تا عـما ن
و از سند تا کویر لوت سلطنت‌رانده است .
محمود در صفحات جنوب هندوکش و ولایات شرقی افغانستان
(باستثناء گوشهٔ در شمال مشرق)دین اسلام‌راترویج وحدت مذهبی
و معنوی افغا نستا ن را تکمیل‌نمود . ازین بعد محمود بواسطهٔ
سوقیات بی نظیر خویش دامنـهٔ‌فتوحات افغا نستا ن را در شمال
بعبور رود جیحون و در غر ب‌تا قلب کشور فارس و در مشرق
در ماوراء رود خانهٔ ستلج پهن‌نمود . اینست که در دا خـلـه
محمود کشور افغانستان رامعمورو‌ثروت مند ساخت . از دیگـر
طر ف او بر اساس سابق کـه‌سلاطین سامـانـی افغانستا ن
گذاشته بودند ، قصور مرتفعـه‌علم و ادب را افراشت وا ازیـن
راه خدمتی به‌علم‌وادب افغانستان‌و کشور های شرق میانه انجام
داد، محمود دین‌مبین اسلام‌رابا سعی بلیغی در آن طرف رودخانهٔ
سند پیشر انـد و باین صور ت‌خدمتی به عالـم اسلام نمود ه
محمود بود کـه زبـان و ادب‌فارسی را بنوعی از راه تشو یق
پرورش نمود که نظیر آن‌کمتردر تاریخ دیده میشد ، محمـود
مرجع بزر گترین مردان عـصرخویش در دنیای شرق محسوب
بود ، فرد وسی طوسی ابوریحان‌بیرونی و احمد حسن میمنـد ی

---

(۱) رجوع به رسالهٔ «امرا ءمحلی افغانستا ن » تـا لـیف
اینجاب مندرج در نمرات سا ل‌اول و دوم مجلهٔ آریانا تار یـخی
۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۳ شمسی طـبع کابل .

نمود های کامل این قبیل رجال بزرگ بشمارند ، و الحاصل محمود در دورهٔ اسلام افغانستان بزرگی از حیث سیاست ، نظام، علم و ادب ، تجارت و صناعت و سائر شئون مدنی تشکیل نمود. اخلاف محمود به پایهٔ او نمی‌رسیدند ، معهذا ایشان به پیروی از سلف خود فتوحاتی در هند نموده ، از پرورش علم و ادب دریغ نه ورزیدند .

مشهور ترین آنها نیز سلطان مسعود بن محمود و سلطان بهرام شاه غزنوی میباشند . در هرحال دولت شهنشاهی غزنوی افغانستان از قرن چهار تا شش هجری یکی از بزرگترین دولتهای مجاهد و مدنیت پرور اسلام بحساب رفت.

دراواخر قرن شش دولت غزنوی از امراض اجتماعی بیمار وضعیف شده بود ، و قوای السلجوق در شمال کشور قوت گرفته و جایشانرا اشغال نموده بود . اینست که دولت غوری افغانستان بمیان آمده ، و سیر ترقی کشور را از سر گرفت .

شاهان غزنوی : ــ

امیر الپتگین سال جلوس ۳۵۱ هجری (سه صدو پنجاه و یك) ابواسحق سال جلوس ۳۵۲ هجری

بلکاتگین « « ۳۵۵ هجری	پریتکین سال جلوس ۳٦٤ هجری
امیر سبکتکین « « ۳٦٦	سلطان محمود « « ۳۸۷ «
سلطان مسعود « « ٤۲۱	امیر محمد « « ٤۳۱ «
سلطان مودود « « ٤۳٤	مسعود ثانی « « ٤٤۱ «
علی « « ٤٤۲	عبدالرشید « « ٤٤۳ «
فرخزاد « « ٤٤٤	ابراهیم « « ٤٥ «
مسعود ثالث « « ٤۹۲	شیرزاد « « ٥۰۸ «
ارسلان شاه « « ٥۰۹	بهرام شاه « « ٥۱۲ «
خسروشاه « « ٥٤٤	خسرو ملك « « ٥٥۱ ــ ٥۹۸ هجری

(نفوذ سلاجقه)

سلجوقی ها دسته از ترکان غز و در شمال سیحون زندگی داشتند . دقاق نام یکی از اینها با قبیلهٔ خود در دورهٔ سلطنت

سامانیان به ماوراء النهر وارد و قبول دین اسلام نمود . سلجوقی پسر دقاق چهار پسر داشت: اسرائیل ، میکائیل ، موسی و یونس . سلطان محمود غزنوی اسرائیل را در محبس قید وسهو کرد که عده از ایشان را در شمال افغانستان مقیم ساخت. سلطان مسعود غزنوی در جنگ باطغرل و چغر پسران میکائیل مغلوب و ولایات شمالی افغانستان چون بلخ و مرو و نیشاپور را ازدست داد ، باین ترتیب طغرل در سال ۴۲۹ هجری در نیشاپور سلطنت خود را اعلان ومتعاقبا اصفهان را درکشورفارس فتح وپایتخت خویش قرار داد طغرل مرد بزرگی بود ، بغداد ، موصل ، دیار بکرو نصیبین را فتح وباعیسویان گرجستان و قفقاز جهاد ، و دختر خلیفه بغداد را ترویج و در سال ۴۵۵ در ری وفات نمود . ازین وقت سلجوقیان صاحب کشور فارس و ولایات شمالی افغانستان گردیدند .

آلپ ارسلان پسر طغرل که مثل پدر مرد کاری و فاتح و شکست دهندهٔ رومانوس و یوجانوس امپراطور روم شرقی بود (۴۵۵ـ۴۶۵) حملات خود رادرافغانستان شمالی تکرارکرد . جلال الدین ملک شاه پسر آلپ‌ارسلان (۴۶۵ـ۴۸۵) مرد بزرگ از افغانستان چون خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر پدر ش را بوزارت گماشت و ترقیبات قلمروخویش را بدست این وزیر بی نظیر سبب شد . ملک شاه پادشاهی آل سلجوق را درآسیای صغیر بر قرار ، و دامنهٔ امپراطوری خویش را از سرحدات کاشغر و آسیای مرکزی تا بحرروم کشید ، و علم و ادب را پرورش داد ، اینست که نظام‌الملک کتاب سیاستنامه راتالیف، و مدارس و عماراتی در هرات، اصفهان ، بصره و بغداد بساخت، و عمر خیام شاعرو حکیم معروف‌افغانی تاریخ جلالی را تدوین نمود . بر کیارق پسر ملک شاه‌برادر خود سنجر را در سال ۴۹۰ نائب‌الحکومگی افغانستان مفتوحه (خراسان) دادسنجردر سال ۴۹۸ هجری استقلال‌افغانستان مفتوحه‌را اعلان و در ۵۲۴ هجری

ماوراالنهر را الحاق نمود، سنجر یکی از بزرگترین سلاطین سلجوقی و مرد شجاع و فاتحی بوده در افغانستان مرکزی معاصر با دولت های غزنوی ازهم پاشیده و غوری تازه بسر رسیده بود، بهرامشاه غزنوی که در اوایل با سنجر ارتباط دوستانه داشت در حدود سال ۵۳۰ با او از در مخالفت داخل و لهذا سنجر عسکر بغزنی کشید. بهرامشاه مغلوب و تادیهٔ خراج پذیرفت: همچنین درجنگیکه بین سنجر و علاوالدین حسین پادشاه غوری رخداد، علاوالدین مغلوب و اسیر، ولی متعاقباً رها، و باقبول اطاعت سنجر به پادشاهی خویش ادامه داد. در آخرین حصهٔ شمالی افغانستان آنروز (خوارزم) نیز آتسز خوارزمشاه آتش اختلاف را با سنجر روشن نمود، اما او هم در جنگیکه با سنجر نمود مغلوب گردید، (۵۳۵) خوارزمشاه سهو کرد که برای تلافی این شکست از دولت اجنبی قراختائیان کاشغرستان استمداد، و سلطان سنجر را درجنگ جیحون بانهزام وادارساخت، مخصوصاً در حالیکه دست دشمن حتی به مرو و نیشاپور دراز شد، معهذا سنجر بعد از (٦) سال عسکر به خوارزم سوق و آتسز را مغلوب و جوانمردانه عفو و به حکومتش ابقا نمود، اما بعد از غلبه قراختایان کار کشور خراب شده و اینک چندین هزار ترکان غزو نیمه و حشی در ولایت بلخ جا گرفته بودند، غزها مثل اجداد سلاجقه درمقابل دولت غزنوی در مقابل دولت سلجوقی افغانستان رفتار نمودند، یعنی از در تمرد و بغاوت پیش آمده و سلطان سنجر رابه جنگ وادار ساختند، اما سلطان درین جنگ با صدهزار لشکر خویش بد بختانه مغلوب، و با ملکهٔ خود یکجا اسیر و چهار سال در دست دشمن دیوانه محبوس ماند. بعد ازآنکه ملکه در زندان دشمن جان داد، سنجر از قفس فرار و در شهر مرو وارد، و بعد از کمی به عمر (۷۳) در همانجا چشم از دنیا پوشید. باینترتیب ترکان غزنه تنها دولت سلجوقی افغانستان شمالی: بلکه دولت کوچك

سلجوقی ولایت کرمان را درغرب مملکت هم از بین بر داشتند ؟

اما خوشبختانه در مملکت افغانستان دو دولت دیگروجود داشت که بزودی خالیگاه را پــــــرو کشور را از تخریب و تـــارا ج وحشیانهٔ طوایف غز نجات داد ، و اینها عبار تنداز دولت خوارزمشاه در شمال و دولت غــوری در مرکز ، علی ای حال از ین بعد و قایع دولتهــای متبا قیه سلجوقی در کشور فارس و غیره بتاریخ افغا نستا ن ربطی ندارد، جز آنکه بگوئیم هجرت او لیه ترکان سلجوقی در کشور ماوراالنهر وهجوم ایشان در افغانستان راه حمله و تاراج نژاد زرد رادر ممالك آریائی باز کرد، وبعدها طوایف غزاین عمل را تکرار، و بالاخره چنگیزو مغول هستی و تهذیب و تمدن مشعشع ایــن مملکتهای تاریخی را بباد داد •

(دولـــت غــــــوری)

ولایت غور در دورهٔ قبل ا زاسلام دارای حکومت محلی بوده و خانــوادهٔ حکمران «سور ی »خوانده میشدند ، اخلاف ا یــن خانواده بودند که در قرن او ل هجر ی با خلافت اسلامــی عرب داخل روابط دوستانه شده ودین اسلام پذیرفتند از آن بعد ایــن حکومت محلی اسلامی تا قــر ن چهار م هجری دوام نمود، مشاهین افراد این خاندان ــ حکمران دردورهٔ قبل الاسلام بسطام و شماخ سور ی است که فردوسی خــراسانی از آنها نامبرده و دردورهٔ اسلام شنسب یا بهرا مشاه سوری معاصر و معاهد امیرا لمؤمنیــن خلیفه چهارم رضی الله عنه ، امیر فولاد غوری ، امیر بنجی غوری ، امیرسور ی بن محمد مشهورترین حکمرانان این خانواده را درقرن اول ، دوم و سوم هجری تشکیل میدهند که از ایشان در تار یخ نـــامبرده میشود امیر محمد بــن سوری غوری حکمران دیگری ازاین سلسله است که در قرن چهار هجری بــدست سلطان محمو د غزنوی از بین برده شد ، از ین پس افراد این خاندان بحیث حاکم و عامل امپرا طوری غز نوی درولایت غور باقی ماندند از قبیل شیس یـــا شیث بن محمد ، عباس بن سیث ، ابوعلی بن محمـــد

امیر محمد بن عباس و ملک قطب الدین حسن بن امیر محمد؛ وملک عزالدین حسین بن قطب الدین.

همین شخص مؤخرالذکر است که بعنوان سلطان علا و الد ین حسین معروف به جهانسوز بر ضد شهنشاه غزنوی عصیان کرده، آندولت بزرگ رامنقرض ، وبرای بار اول دولت غور یـه افغانستا ن را اعلان نمود . د رهرحال دؤ لت غوریه بزو د ی با دولت خوا رزم شاهی کـه صفحات شمالی کشور را در دست داشتند تصادم نموده، وبعد ازجنگهای سختی ولایات شما لی کشور را اشغال و مجدداً الحا ق کردند . دولت غوریه همینکه حدود طبیعی کشور را ازجیحون تا سند د ر شمال و شرق تا مین نمود ، در ماورا سند بفتوحا ت آغاز کرده بقایای شاهان غزنوی را در پنجاب بر انداخت وآنگاه بتاسی از اسلاف غزنوی بفتح اراضی ونشردین اسلام درحوزۀ گنگ مشغول شد ،سلطان مشهور غیاث الدین و پادشاه معرو ف شهاب الدین غوری بودند کـه قسمت بزرگ از هندوستان رافتح و دهلی را در عوض لاهور پایتخت افغانی هند قرار دادند،دولت غوریه د ر پیشرفت ها ی نظامی ، ادبی و اجتماعی طرح غزنویها را تعقیب وتکمیل نموده، کشور هند را برای چند صدسال دیگر مستعد حکمرا نی دو لـت هـا ی اسلا مـی افغا نی سا ختند : اینست که از سال (٦٠٢) هجری تا سال ها ی اخیر قرن دهـم هجری در هند متوسط ، بنگال ، مالوه گجرات، او ریسه و دکن و هند جنو بی چـنـدین سلسلـه پـادشـا هـان افغـان از قبیل: موالی غور (قطبیه شمسیه ،غیاثیه) خلجیه ، تغلقسا هیه ،خضر خانیه ، لـودهیه ، سوریـه ،بنگریه ،کرنیه ، بهمنیه ،فارو قیه وغیره ، چهار قرن تـمـا م حکومت راندهو در طول اینمدت، تهذیب و تمدن ، علم و ادب،فن وصنعت افغا نستان اسلامی را

در سر تاسر کشور پهناور هند، انتشار داد ند : (۱)

در هر حال دولت غوری افغانستان در انجام کار ضعیف گردید ، زیرا در هندو ستان سپه‌سالار های افغانی مشغول فتوحات بوده ، دیگر یادی از وطن افغانستان نمی نمودند ، و در خوارزم پادشاهان قوتمند خوارزمی بر علیه سلاطین غوری فعالیت نظامی می نمودند ، از دیگر طرف خلفاء بغداد مخصوصاً خلیفه الناصر بالله بسنت اسلاف خویش آتش فتنه را بین پادشاهان غوری و خوارزمی اشتعال مینمود چنانچه بواسطه مکاتیب خویش غوریها را بر ضد خوارزمیها و دولت قرا خطائیان کاشغر ستان را برضد خوارزم تحریك و تشویق بقتال نموده، جنگهای طرفین‌را سبب میشدحتی بغداد بعد از آنکه دولت غوری از بین رفت نیز ازین دسیسه‌های سیاسی خویش منصرف نگردیده، جنس مغل و چنگیز را بر ضد دولت خوارزم تحریك نمود فوت سلطان شهاب الدین غوری وعدم کفایت اخلاف او ، میدان را برای تاخت و تاز خوارزمشاهان آماده کرد ، چنانکه هندوستان زیر قیادت افسران غوری ازافغانستان مجزا شده، و درداخله یکنوع ملوك الطوائفی روی کارآمد ،در غزنه وز ابلستان ، در بامیان و تخارستان در سند وملتان ، حکومات محلی غوری قوت گرفتند، و افسران غوری بالاخره در ین ولایات دولتهای مستقل و کوچك خودشانرا اعلام کردند(۲) باین ترتیب پایتخت فیروز کوه که مقر شاهنشاهی افغانستان غوری بود ضعیف و تنها گردید در چنین وقت بود که دولت بزرگ و قوتمند خوار زمشاهی بحرکت آمده و سوقیات سلطان محمد خوارزمشاه در اوائل قرن هفت هجری از شمال رو بجنوب شروع شد . مقاومت دولت پراگندهٔ غوری درمقابل قوای بزرگ سلطان خوارزم دیگر ممکن نبود،

---

(۱) رجوع برسالهٔ افغان در هندوستان تالیف اینجانب مندرج در نمرات سال ۲ مجله کابل تاریخی سال ۱۳۱۱ شمسی

(۲) چون شهزادگان غوری بامیان و تخارستان ، ناصرالدین قباچه در سند و ملتان و تاج‌الدین در غزنی و زابلستان .

لهذا بسرعت از هم پاشید وافغانستان غوری بدولت خوارزمشاهی الحاق گردید .

اسماء سلاطین غوری :

سلطان علاوالدین حسین جهانسوز	۵۰۳ــ ۵۵۱	هجری
ملك سیف الدین محمد بن علاءالدین	۵۵۱ــ ۵۵۸	«
سلطان غیاث الدین محمد بن سیف الدین	۵۵۸ ــ ۵۹۸	«
سلطان شهاب الدین ابوالمظفرسام بن سف الدین	۵۹۸ ــ ۶۰۲	«
امیرمحمود بن سلطان غیاث الدین	۶۰۲ ــ ۶۰۹	«
بهاو الدین سام بن محمود	۶۰۷ ــ	
آتسز بن علاء الدین	۶۰۷ ــ ۶۱۱	«

دولت خوارزمشاهی

مورث اعلای خاندان خوارزمشاهیان شخصی از اهالی غرجستان (میمنه ـ افغانستان) بنام انوشتکین غرجه و جزء مامورین دربار سلطان ملکشاه سلجوقی بود ، که بعدها به شحنه گی ولایت خوارزم مقرر گردید . در سال ۴۹۱ هجری سلطان سنجر پادشاه سلجوقی خراسان (افغانستان) محمد پسر انوشتکین را بحکومت خوارزم مقرر نمود ، و این شخص سی سال در آنجا حکومت کرد ، بعد از مرگ قطب الدین محمد پسر او آتسز خوارزمشاه ازطرف سلطان سنجر بحکومت خوارزم رسید . ولی آتسز خیال بزرگی درسر داشت و در سال ۵۳۵ هجری اعلان استقلال نمود . در جنگهای که بین او و سنجر اتفاق افتاد آتسز مغلوب و بالاخره تورکان غزرا بر ضد سلطان سنجر تحریك ، و باین ترتیب دولت سلجوقی افغانستان را از بین برد از ین بعد پادشاهان خوارزم مستقلاً فرمانروائی کرده ، و در صدد تشکیل یکدولت بزرگ مثل سلطان محمود غزنوی برآمدند ، علاء الدین تکش یکی ازمشهور ترین پادشاهان اینخاندان

است که بعد از مرگ پدر شایل ارسلان بر ضد برادر خود سلطان شاه شوریده ، و بعد از جلوس بتخت خوارزم سلطان طغرل سوم سلجوقی را در ری مغلوب و مقتول ، و قسمت مهم ممالک سلجوقیان را بدولت خوارزم الحاق نمود . سلطان علاء الدین محمد پسر همین شخص است که دولت قرا خطائیان ترکستان شرقی، و دولت غوری افغانستان،و دولت های کوچك اتابکان فارس و آزربائیجان را یکی پی دیگری مغلوب ، و شهنشاهی عظیم خوارزم را تشکیل نمود ،علاء الدین میخواست امپراطوری بنی عباس را در بغداد سقوط داده وخودیگانه امپراطور بزرگ اسلام گردد ، او بهمین مقصد درسال ٦١٥ هجری امرحرکت سفری به اردوی قوی خوارزم داده، و بلافاصله براه فارس به استقامت عراق عرب مارش کرد ،خوارزمشاه در همدان بجهت برف باری شدید هنوز معطل بود که خبر حرکت مغل را بجانب کشور خویش شنید ، ولهذا از فتح بغداد چشم پوشیده عودت نمود ، بالاخره سیلاب مغل سر تاسر ماورالنهر و افغانستان و فارس را استیلا وشهنشاهی خوارزم را از بیخ وبن بر آورد .

اسما خوارزمشاهیان :

قطب الدین محمد بن انوشتکین غرجه ازسال ٤٦١ـ ٥٢١ هجری
آتسز بن قطب الدین محمد » » ٥٢١ـ ٥٥١ »
ایل ارسلان بن آتسز » » ٥٥١ـ ٥٥٨ »
سلطان شاه بن ایل ارسلان...... از سال ٥٥٨ـ ٥٨٩ هـ
علاالدین تکش بن ایل ارسلان . از » ٥٨٩ـ ٥٩٦ هـ
سلطان علاالدین محمد بن تکش. از ٥٩٦ـ ٦١٧
سلطان جلال الدین بن علاالدین محمد ... از » ٦١٧ـ ٦٢٢

تهذیب و تمدن افغانستان از قرن اول تا هفتم هجری :

در نتیجه نفوذ عرب و نشر اسلام در افغانستان ذوق ملت تغیر کرده، مدنیت، تهذیب،زنان ، علم وصنعت افغانستان قدیم از بین رفته ، و در سطیه تشکیلات نوینی در اداره و

سیاست و استعداد طبیعی ملت‌ومملکت ، مدنیت جدید اسلامی باشیوهٔ افغانستانی ظهور وبتدریج جای تهذیب و تمدن قدیم را اشغال نمود . افغانها بعد از آنکه استقلال سیاسی خود را تامین و دولتهای بزرگی‌در داخله تشکیل نمودند ، خود به نشر اسلام و زبان عرب درداخل و خارج کشور پرداخته ، و علوم اسلامی را پیش بردند.از آن بعد به پرورش و ترویج زبان فارسی پرداخته ، بالاخره‌این زبان ملی را در تمام کشور و متصرفات هندی خود رسمی‌و ادبی ساختند، همچنین افغانها آرت و صنعت جدید خویش را بمنصه ظهور کشیده ، دراغلب علوم وفنون پیش رفتند ، ومردان بزرگی بعالم علم اهدا نمودند ، از قبیل : ابونصرفاربی ، ابوعلی سیناء بلخی، ابوریحان برونی ، امام‌غزالی ،عمر خیام نیشاپوری ، فردوسی طوسی ، مولوی رومی بلخی،حکیم سنائی غزنوی و امثالهم .

در هر حال تمدن افغانستان‌اسلامی که ازقرن‌اول هجری‌آغاز ودرقرن‌شش هجری‌قوس صعودی‌خود را می‌پیمود ، در اوائل قرن هفت هجری از صرصرخزان دهشتناك هجوم خونین و آتشین مغل از پا در افتاده ،آنهمه عظمت و جلال هفت قرنه کشور معظم خراسان در دمی‌به آغوش تاریخ مدفون گردید. اینست که‌دیگربرای قرنها ممکن‌نشد افغانستان از آن صدمات سنگین مادی و معنوی قد علم نماید.

هجوم مغل ، چنگیز و چغتای

قرن هفتم هجری نه در تاریخ‌افغانستان و ممالك اسلامی بلکه در تاریخ بشریت داستان‌سیاهی است که فراموشی آن محال است ، چنانچه قرنها پیشتر مدنیت قدیم روم رادست تطاول بربر های ژرمن واسلاو،و هونهای آسیائی نژاد ، ازپا در انداخت . اینك بربرهای‌مغل در زیر پرچم چنگیز خان، همان عمل را در مورد تمدن‌درخشیدهٔ اسلام در ممالك شرق

انجام داد . طوائف وحشی وخشن طبعاً چشم حرص و آز بملل مجلل و متمدن دوخته اند . در سال ۵۵۸ ه مساوی ۱۱۶۲ مسیحی تموجن نام پسری در درهٔ علیای رود آمو بدنیا آمد که بعد ها لقب چنگیز گرفت یعنی شهنشاه بزرگ پدر این پسر عبسو غائی نام از قبیله قیات بورجی کن و سر کرده طائفه خویش در مغلستان بود ، چنگیز همینکه جای پدررا اشغال نمود طوائف همجوار ووحشی خودش رازیریك بیرق جمع وباستقامت ملل متمدن سوق نمود چنگیز در سال ۵۷۱ ه حاکم قبیله خویش شده وبعد از زدو خورد بامخالفان خود ، جز مامورین طغرل خان ملقب به اونك خان حکمدار طوائف کریت و ساقیز قرار گرفت ، طغرل از جبال کنتی تا دیوار چین برعده بزرگ تورك فرمان میداد ، معهذا در مخالف و جنگیکه با چنگیز نمود مغلوب و ملك خود را در سال ۶۰۰ هجری بدشمن گذاشت ، طوائف قنقرات و اویرات نیز در سواحل راست رود ارگون بچنگیز تسلیم شدند . تیانك رئیس تا تارها و کو چلوك رئیس نایمن ها باطوائف جویرات و مرکد و غیره نیز در مقابله باچنگیز مغلوب گردیدند ، و به اینصورت چنگیز پادشاه بزرگی شده پایتخت او را در قرا قروم مرکز منگولیا قرار گرفت . در سال ۶۰۳ ه چنگیز طوائف مختلف برجی کن ، کریت ، نا یمن ، اویرات ، ارلات ، برلاس و جلایر را در یك جرگه عمومی پابند قوانین خویش ساخته و بعد ها ایدی قوت سر کرده تورکان او یغور را مطیع ، و از ترکیب همه جامعه بنام مغل تشکیل و در سال ۶۰۸ هجری به امپراطوری چین شمالی هجوم نمود . پادشاه طلا «اوتوبو» فرار وپیکن اشغال گردید . از دیگرطرف مفرزه های چنگیز زیر قیادت یمه وسپتای جنرال های مشهور او بدولت کا شغرستان حمله و فتح نمودند . اینست که حدود امپراطوری آهنین چنگیز شرقاً غرباً از دریای چین تاپامیر و بام دنیا کشیده شده ،

و در داخل این چوکات وسیع چند صد میلیون نفوس بار اطاعت او را طوعاً یا کرهاً بدوش میکشید . متمردین و مخالفین نیز بلا استثنا در دیگهای آبجوش پخته شده آل و اطفال ایشان از دم تیغ میگذشت و مسا کن و بلاد شان بویرانه ها تبدیل میگشت. ازین بعد است که حدود امپراطوری چنگیز با کشور های اسلامی درغرب مماس گردید، و امپراطوری این ملل مسلمان چون افغانستان ، ماوراء لنهر و ایران بنام سلطان علاالدین محمدخوارزمشاه در پایتخت اورگنج قرار داشت . اما فرق فاحشی بین دو امپراطوری وجود داشت باین معنی که امپراطور عالم توران مردخشن ، ذکی ، اولی العزم ، خونخواره و محیل بوده بالای یك قوه عظیمه چند صدمیلیونی و یك اردوی مطیع ، جنگی ،صابر ووحشی یك میلیونی حکومت میکرد که همه در اطاعت او امر او سر از پا نمی شناختند .برعکس پادشاه و شهنشاه مسلمان مرد مدنی ، متکبر ،خود خواه و مستبد بوده بالای مللی فرمان میداد که همه متمدن، متمول و دارای خصایص شهری شمرده میشدند . محمد خوارزمشاه از عشرت وضعف نفس خویش اداره کشور را بملکه «تور کان» مادر شوخ مشرب و جفا پیشه خویش گذاشته بود، لهذا سران ملت و دولت از او رنجیده خاطر بودند همچنان او عزم انقراض خلافت عباسی داشته و ازین سبب محیل ترین خلفاً عباسی ناصررا به ضدخویش آماده کرده بود . اینست که در زیر یك جلال و جبروت ظاهری هسته اضمحلال را دردولت خویش کاشته بود . ما مورین عالی رتبه او بادشمن مغلی مکاتبه داشته ، و خلیفه ناصر چنگیز را تشویق به حمله مینمود. معهذاامپراطور مغل سرآن نداشت بچنین قماری بپردازدوبا شهنشاهی بزرگی که صیت عظمت او آفاق را فرا گرفته بود دست وپنجه نرم نماید ،

زیرا چنگیز مرد محتاط ودوراندیشی بوده و او میدانست رزم با خوارزمشاه حیات یا ممات امپراطوری او را در بر دارد . بازاین تکبر و خود نمائی محمد خوارزمشاه بود که تعمداً دشمن خفته را بیدار وبسوی کشور هـای‌مسلمان کشیده ، نتیجه هم همان بود که بزرگترین مدنیت عالـم‌روبزوال رفت وتاریخ قسمتی از نژاد بشر تبدیل شده سلطان‌محمدخوارزمشاه قبلاً دولت قراخطائی کاشغرستان و دولت ترکـی‌سمرقند را که سدحایل بیـن امپراطوری او و نژ.د مغول بوداز بین برداشته ،و دولت غوریه افغانستا ن را معدوم نمـود ،و اینك در روز جنك خود نیز از دفاع امپراطوری خویش عاجز آمده و بار مسئولیت بزرگـی‌را در تاریخ بدوش گـرفت .

در هر حال در سـال ٦١٦ هـ آتش جنك بین‌هر دو امپراطوری مشتعل گریده ، سبـب آن‌نیز این بود که کاروان تجارتی ماورا لنهر را چنگیـز در اردوی‌خود بخوبی پذیرفت و استحکام رابط تجارتی را با خـوارزمشاه‌استدعا نمود ، بر عکس سلطان خوارزم کاروان تجارتی مغـل ر امحبوس و مصادره ، و بلا فاصله سفیر چنگیز راکه بغرض استعلام‌این حرکت آمدبود اعدام نمـود چنگیز از شدت غیظ گریه کـرد با دوصدهزار عسکر دیوانـه مثل سیل بجانب حدود خوارزمشاه‌روان شد ، یك میلیون نفر دیگر او را ازعقب تقویه میکرد نصف‌میلیون عسکر خوارزمشاه بیـن سیحون و جیحون آمـاده دفـاع‌شدنـد ، مفرزه های مغل ازکاشغر بفر غانه زمین ریختند وهم‌سیحون راعبور نمودند ، سلطان خوارزم شخصا بین رود خانه های‌قیلی و قیمچ بهجوم آغاز نمودو جناح چپ خویش را از دست داداماولیعهد او جلال الدین ایـن شکست راتلافی نمود، خوارزمشاه‌دیگـر دل از دست داده بـود ، و منجمین در بـار او را بـرای‌مدت چندی از مقابله با دشمن

امتناع نمودند، اینست که از برابر دشمن رجعت کرد وآرای افسران خو یش و ولیعهد رانه پذیر فت ، اهالی از شکست بی سبب او مایوس ومتا ثرشد ند ، مخصو صاً وقتیکه خوارزمشاه برای پو شا نیدن ضعف نفس خو یش ، آنها راالز استحکام قلعه هاو شهر ها در برابر سیلاب مغل منع و میگفت سودی ندارد ، وبا ین طر یق خوارزمشاه جبهٔ داخلی را متفرق و ار دوی معیت خویش را در نقاط مختلف ما و راء النهر مشتت، وخود به افغا نستان پنا هنده شد ، ملکه و خاندان او نیز پا یتخت اور گنج را تخلیه وبکشورفارس مسافرت نمودند. متعا قباً خوارزمشاه هم از بلخ بفارس عزیمت ، و راه دشمن را قدم بقدم باز گزاشت . بالآخره خوددر جزیره آبسکون از دنیا گذشت چنگیز نیزبو حشت وحدتی که تاریخ نظیر آن بیاد ندارد ، بلادو قلاع ماورا لنهررا چون اترار، جند ، کنت ،خجند، بخاراوغیره بجنگ و صلح فتح و معدوم ، وصدها هزار انسان را محوو تباه نموده. از آن بعد خودش به افغا نستان هجوم و مفرزه های او بولایات افغانی حمله نموده خوارزم، ترمز،مرو، بلخ ،مرغاب، هرات ، نیشاپور، بامیان ،غزنه وغیرهرابخاك سیاه یکسان، و ملیونها نفوس و حیوان رااعدام نمودند ، زیرا ملت افغان در هر جا بمدافعه آغازو کشتار بسیاری از مغل نموده ، نواسه چنگیز را در بامیان ودامادا و را در نیشاپور از بین برده ، عسکرش را در پروان شکسته و جلال الدین خوارزمشاه را برضد چنگیز تقویه وتجهیز کرده بودند،اینست که مغل کینه سختی نسبت بملت افغان در دل گرفته و از هیچ نوع وحشت بی سابقه خود داری ننمودند . چنکیزازغزنی به استقامت رودسند حر کت کرد ، ولی جلال الدین بان روی آب کشید و مفرزه مغل تالاهور و ملتان تاراج پرداخت ، چنگیز از ساحل سنه بکابلستان بر گشت ، وهمینکه شنید جلال الدین سندرا عبور نموده ،مجدداًعودت و ساحل راست سند را تاچترال عبور نمود ، چون گذشتن بعلاقه تندوت متعسر بود، باز به پشاورعودت وبراه بامیان به بغلان رفت

و از انجا به عبور جیحون واردسمرقند گردید ، سال ۶۱۹ هم باختتام رسید ، و چنگیز درسال ۶۲۰ عزم مراجعت به قراقــروم نمود. تاینوقت مغرزه های مغلدر کشور فارس تمام مراکـز عراق عجم و آزار بائیجان، ری‌وقزوین ، سمنـان و دامغـان ، همدان وتبریز ،مراغه ونخجوان‌را بباد کشتار و تاراج سپرده و درقفقاز مدافعین گرجستان را کشته ، و داخل جلگه های جنوبی روسیه شده بودند ، اینها بیـن رود های‌ولگاو دانیوب ترکهای آلان را مغلوب وراه خود رابطرف کریمیاباز ، و شهر ژن راتاراج، و از راه ایلی داخل مملکت مغل گردیدند و باین ترتیـب در ظرف سالیان‌نی چندا ، چنگیـزاز دریای چین تا حدود عـراق او از دریای سند تا روسیـــه‌جنوبی‌را اشغال ، وبرای اخلاف خـو پیش راه جها نگیری را ازروسیه تا لهستان ومجار ستان، واز چین تا بغداد وشام باز کردا ینسبت که چند ین قرن دیگر تخمه وتبار اودر مغلستـــان، چین ، منگولیا ، سائبیریـا ، کریم ، قازان ، قزاق ، استرا خـان ، مـاورا لنهـر ، افغا نستان وفارس حکمرانی‌نمود . چنگیز در سال ۶۲۴ هجری بمـرد و اولاد او بنـــام« اغتـــائیـــه »در چیـن و « طولونی » در مغلستـــان و« ایلخانان» در فارس و«چغتائیه» در ماورا النهرو افغا نستان‌مسلط‌ماندنده چغتائیها درماوراالنهر مرکز گرفته و افغا نستان را ازتخارستان و بلخ تا کابل وزابـل توسط حکام خود اداره وحشیانه‌مینمودند .

ولایات شمالغرب افغانستان‌درآندوره به‌حکومت مغلی فـارس مربوط و ولایت سنـد وکشمیرسیستان وپاختیا ، بلوچستـان و گندهارا شکل ملوك الطوایـف‌اختیار کرد ، مهمترین این ملوك محلی همان سلسله کرت هـای‌هرات وسر بداریه سبـزوار و وامرا محلی سیستان و کشمیـروسند است . علی ای حال تاریخ ایندورهٔ بحرانی افغا نستان تاریك است ، جز آنکه در عهـد چغتائیه بعض محاربات سرحدی با دولت ایلخانی فارس ،و گاهی تاخت وتاز در ماورا رود خانـه‌سند ، و هم بعضاً منازعات داخلی

وپادشاه گردشی ها واقع شـــده‌است .
حکمرانان چغتانی :

چغتای خان تاریخ جلوس ۶۲۴هجری قراهلا کو سال ۶۳۹هجری
ـ یسوع منکو سال ۶۴۵ هجـری
قـــرا هــلا کـــو (مکرر) ۶۵۰ ـ ارغـــــان خـا تـون
۶۵۰ ـ الکـــــو خــــان ۶۵۹ هجری
مبـــار کشـــاه ۶۶۴ ـ براق خــــان
۶۶۴ ـ نکپائی خان ۶۶۸ هجری
تغـــا تیمور ۶۷۰ ـ د عــــا خــــان
۶۷۲ ـ کنجوك خان ۷۶۰هجری
تـــا لیکو ۷۰۸ ـ کبــــك خــــان
۷۰۹ ـ یسون چغـا ۷۰۹هجری
کبـــك (مکــــرر) ۷۱۸ ـ الچحـــی گــدای
۷۲۱ـ دعا تیمور ۷۲۱ هجـــری
تـــرمـــا شیـــر یـــن خـــان ۷۲۰ ـ سنجــــر
۷۲۰ ـ جنکلی شی ۷۳۴ هجـری
بـــوزون ۷۳۵ ـ لیـــون تیمـــور
۷۳۹ ـ علی اغتائی ۷۴۰ هجـری
محمد ۷۴۳ ـ قــــازان ۷۴۴
۴۷۳ـ داشمند به‌اغتائی ۷۴۷هجری
بیـــان قلـــی ۷۴۹ ـ ۷۶۰ هجــــــری

امـــرا کـــرت هـــرات

در دوره سلطنت غوریـــه‌افغا نستان یکی از بنی اعمـــام خانواده سلطنتی بنام عمر مرغنی‌نائب الحکومه هرات بود ، در عهـد مغـل یکی از احفاد برادرعمر مرغنی بنام ملك رکن الدین کرت حکومت قله خیسار هـــرات‌داشت ،اینشخص در هجوم چنگیز منطقه خود رابواسطه قبول اطاعت‌مغل محفوظ نگهداشته و حکومت او در خیسار وغور تصدیق شد .شمس الدین نواسه او در عوض

کمکی که در یکی از حروب بـه منکو قا آن نمود ، منشور حکومت غرجستان ، اسفزار فراه وسیستان نیز حاصل کرد ، ولهذا باملـك سیف الدین حاکم محلی میمنـــه و ملـك نصرالدین امیر محلـــی سیستان داخل جنگ شده ایشانراز بین بر داشت .

شمس الدین مرد فاضل ، عاقل و مدنیت پرور ، و درواقع موسس سلسله کرت محسوب اســـت شمس الدین موازنه سیاســـت خودش را بین حکومت چغتائـــی ماورا النهر و ایلخانان فارس نگه میداشت . ولی بعد از جنگیه درسال ٦٦٧ هجری بین آن هردو رخداد ، و براق چغتائی ازآباقاآن ایلخانی مغلوب شد ، این تعدل سیاسی از بین رفته و شمس الدین مجبور شد دعوت آباقاآن راقبول ، و شخصا در اصفهان سفر کندوهم در سال ٦٧٦ در آنجا مسموما از دنیا گذشت . رکن الدین محمـــد معروف به شمس الدین کهیـــن پسر شمس الدیـــن اول در راه زراعت و عمارت خدمت بسیـــار کـــرد .

فخرالدین پسر همین آدم بود که مرد رشید و شجاع وادیـــب وشاعر و ممدوح ربیعی ناظـــم کتاب کرت نامه محسوب ، ودر مقابل مغل فارس جنگهای دلیرانه نمود . ملك حافظ حکمدار دیگر این خاندان است که خط رابسیارخوش مینوشت و برادرش معز ـ الدین حسین در عدالت و تقوی ، شجاعت و نظام ممتاز بـــود ، معزالدین دختر تغا تیمور رابزنی گرفت ، و هجوم امیر قذغن راز هرات دفع نمود ؛ و حکومـــت محلی سبزوار را مغلوب کرد ، غیاث الدین پیرعلی آخرین حکمدارخاندان کرت است که در جنـــگ داخلی باحکومت سربداریه سبزوار غالب و بواسطه حسن سیاست خود خواهرزاده امیر تیمور گورگان بیگم سونج قتلق آغادختـــر شیرین آغا را برای پسر خویش پیر محمد بزنی گرفت ولـــی در هجومیکه تیمور به هرات نموددرسال ۷۸۳ هـ پیرعلی بعد از جنگ تسلیم و محبوسا در سمرقنـــداعزام و آنجا در سال ۷۸۵ کشته شد ، و بالاخره چراغ حکومـــت اینخاندان در سال ۷۹۲ هجری بکلی خاموش گردید .

حکومت کرت هرات یگانـــه حکومت محلی افغا نستان در دوره بربریت مغل و چغتائیه بود که با سیاست و تدبیر قسمتـــی از کشـــور را اداره و تهذیب وتـــربیت قدیم ملی را زنده نگـــاه داشتند بعلاوه حکومت کرت هرات در دورهٔ استیلای مغل تا هجوم امیر تیمور کور گانی ، سایـــر حکومت محلی در افغا نستان موجود ویا جدیداً تاسیس گردیده، و هریك موجویت مناطـــق مختلفهٔ مملکت را در برابر دشمن‌های خارجی حفظ میکردنـــد از قبیل : سربداریه که در ســـال ۷۳۷ هجری بواسطهٔ عبدالرزاق پســـر جمـــال الـــدیـــن فضل الله منسوب به نژاد خاندان تاریخی بر امکه افغا نستان درولایت سبز وار تاسیس گردیده و به مقابل دولت مغلی فـــارس مقاومت مینمود ، سربداریهـــا بحکومت سبز وار هم اکتفا نکرده یکبار بولایـــت جـــزجان مستولی وحتی باری بـــر نیشاپور نیـــزدست یافتند ، ولی در آخـــر (۷۸۳هـ)در هجوم تیمور کـــورگان از بین رفتند .

همچنین در همین قرن هشت هجری سلسله امرا جام در ولایت سند جای امرا محلی قدیم را گرفته برای دو قرن دوام نمودند ،جام ها ازسال ۷۵۲ تا ۹۲۷هـ دوام، وهمیشه در برابر امپراطـــوری مغول هند بحفظ تمامیت حکومت و ولایت خویش میکوشید ند تـــا آنکه در قرن ده هجری امـــرا محلی و لایت قندهار (ارغونیه) بحکومت اینهادرسندخاتمه دادند.

در ولایت کشمیر نیز در قرن هشت سلسله شهمیر ها جـــای حکومت محلی دیوها را گرفتـــه از سال ۷۴۲ تا ۹۹۵ بحکـــومت خویش دوام دادند ، این هر درسلسله (دیوها ۵۳۱ـ ۷۴۲هجری) نه تنها از چپاول چنگیـــزی وچغتائی محفوظ و بر کنارماندند، بلکه قرنها با حسن سیاســـت موجودیت خود را در بـــرابـــر امپراطوری های افغانی و بـــابری هندوستا ن نیز حفظ کردند

گر چه سلسله دیوها از راه شمال کشمیر زهر تجاوز و چپاول جنس مغول را چشیده بودند . بالاخره سلسله اخیر نیز که مروج علـــم و ادب و صنعت در ولایت کشمیر بودند درقرن دهم بدست دولت یا بریه هندوستا ن منقـــرض گردیدند .

حکومت محلی دیگر در افغـانستان که با وجود تلـف دادن زیاد ملك و مال ور جال بقیـــة السیف خود شرا در برابر هجوم مغول و چغتائی تا مدتی محفوظ نگهداشت ، همان امرا محلی ولایت سیستان است که اینها از قرنها منسوب به سلسله ـ پاد شا هان صفاری افغا نستان بوده و تـاقرن دهم هجری دوام نمودند .
در عهد امپراطور یهای غزنوی وغوری و خوارزمشاهی افغا نستان افراد این سلسله فقط سمت عامل و نائب الحکومه دولتهای مذکور را داشته و در هجوم مغول با آبادی و مدنیت سیستان یکجا از بین رفتند . ولی همینکه سیلاب اول مغول ازسیستان ردشد مجدداً حکومت محلی بواسطه ملك شهاب الدین محمود بن حرب سیستانی تشکیل گردید شاه عثمان جانشین محمود و تاج الدین جانشیـــن عثمان ، در تقویه این حکـومت کوشیدند ، ولی بزودی هجـوم مکرر مغل شروع و تاج الدین از بین رفت ، سپاه و مردم سیستان دردفاع مغول چه در داخل سیستان وچه در سرحد تر مذ رشادت زایـد الو صفی بروز دادند ، در هــرحال چنین معلوم میشود که حکومت محلی سیستان در دوره ـچغتـائیه باز بزند کی خود دوام داده و این تیمور کور گانی بود کـه در قرن هشتم به فراه وسیستان هجوم وامرا محلی چون ملـــك قطب الدین سیستانی و ملــك جلال الدین فراهـی را مغلـوب نمود معهذا حکومت محلی سیستان تاقرن دهم مقارن هجوم واستیلای دولت صفوی فارس در افغانستان غـــربی دوام نمـــــود .

امیر تیمور گورگان و افغانستان

حکومت چغتائیه ماوا النهر وافغانستان بعد از یکقرن رو بضعف و انحطاط گذاشت درینوقت (سال ۷۳۶ هجری) امیر تیمور معروف به لنگ در خانواده یکی ازمأ مورین کورگانی تولدودرسن رشد با خسر پوره اش امیرحسین مدتی در افغا نستان در خدمت امرأ محلی بسربرد ، تیمور درین مدت تربیت سیاسی افغانی رابا خشونت تر کی جمع ، ودر صددشد دولت فرسوده چغتائی را از میان بر داشته ، وشخصا فرمانرواگردد ، پس درحالیکه وقتی بحیث حاکم تغلقتیمور چغتائی در کشکی ، و وقتی بحیث وزیر سو یور غاتمش خدمت نموده بود ، حکومت چغتائیه راغصب وشهر های کش و سمر قند را اشغال و فقط نامی برای یکی از فرمانرو ایان چغتائی باقی گذاشت ولی اینحال نیزدیری دوام نکرده و تیمور امیر حسین رفیق و رقیب قوی خویشرا دورزم مغلوب و مقتول و خود اعلان سلطنت نمود ، تیمورپس از تصرف ماوراالنهر ولایت خوارزم در سال ۷۷۱ هجری بغرض اشغال افغا نستان حرکت و مدت هشت سال در ینجا مصروف حرب وضرب گردید و در نتیجه بلاد تازه جان گرفته افغانستان در شمال غرب ویران وامرأ محلی کشور از میان رفت. از آن بعد تیمور مملکت فارس را از مازندران تاری وسلطانیه و از آزربائیجان و گیلان تا گرجستان و داغستان بلا مانعی اشغال ، و در اصفهان کله مناری از سر های هفتاد هزار نفوس بیگناه ترتیب نمود ، آنگاه تیمور بعراق عرب سوقیات ، وبازمتوجه روسیه شده ماسکو را غارت ، و در سال ۸۰۱ــ ازراه افغانستان بکشور هند هجوم و تا دهلی پیشرفت ودولت افغانی در آنجامتزلزل گردید . تیموردر سال ۸۰٤ به آسیای صغیر حمله ودرجنگ نزدیك آنقره دولت ترك عثمانی را مغلوب ، ویلدرم سلطان دلاور تور کی را اسیر نمود ، تیمور در ین جنگ بروسه پایتخت قدیم عثمانی را فتح وبعد از تاراج شهر های بسیار قشون خونخوار اوتا کناره های مدیترانه رسید . وقتیکه تیمور بسمرقندپایتخت خود رسید در سال ۸۰۷

در صدد تسخیر کشور پهنـاورچین برآمد ولی عمراو وفانکرده همدرآن سال در مقابـل اتـرارچشم های کوچك و حریص‌خودـ شرا از دنیا بست . تیمـور درردیف پادشاهان فاتح و مدبراما خشن مشرق زمین قـرار دارد .بعد از مرگ تیمور بین جانشینان او اختلافات رخداد ، و اخیـراپسر چهارم اوشهرخ نائب الحکومه ولایت هرات بسلطنت رسیده وشهر هرات در افغا نستان مرکز امپراطوری کور گانیه گردید .

دولت تیموریـه افغانستان:

شهرخ جوان دلداده تهذیـب‌و تمدن هرات و شیفتهٔ تربیـت و ثقافت افغا نستان بود او چهل‌و سه سال در هرات فرمانروائی کرده ، بدرجه تحت تاثیر محیط‌آمد که او و خاندانش بکلـی در ملت افغان تحلیل و تمثل کرده ،یکدولت بکلی افغانی تشکیـل نمودند . این سلسله حکمران در تعمیر و آبادی کشور ، تعلیـم و تربیه ، علم و ادب ، فـن ، صنعت ، خدمات بسیاری بکشور افغا نستان نموده ،زخمهای دست‌چنگیز و چغتائی رامرهم نهادند آثار قیمتدار و عمارات مجلل‌و با شکوه شهرخ و گوهـر شـاد . ملکه محبوب او هنوز در خرابه‌های هرات‌و مرو ومشهد موجود، واسما مدارس اینخانـدان در تواریخ وسیر مرقوم ومسطـور ، است ، زیچ معروف الغبیگـی‌را هر کس میشناسد و نام نامی سلطان حسین و امیر علیشیر راهر آدمی احترام مینماید ، رجال معروف افغانی چون جامی شاعر، خواند میرمؤرخ ، بهراد نقاش و میرعلی خطاط همه دریـن‌دوره جهان ادب وفن را روشنـی میبخشیدند . والحاصل دولـت‌تیموریه افغا نستان بعـد از دو قرن تنزل وانحطاط اجتماعـی وزوال علم وحکمت (هجوم چنگیز تا مرگ تیمور) مجددا کشـورافغان رادر پیشرفت تهذیـب و تمدن وعلوم وفنون کمـك وتقویت شایانی نمودند و عصـر

ادبی جامی و نقاشی بهـــزاد رابمیدان کشیدند . در حـالیـکه از هجوم چنگیز تا مرگ امیر تیمور تمام تهذیب‌وتمدن کشور آریانای قدیم یا خراسـان اسلامی ببـادفنا رفته ، شهر هاویران ، نفوس کشته و فرار ، علما و فضـلاءمعدوم ، ثروت تاراج ، زراعـت و صنعت تباه ودر نتیجه مدنیت‌درخشنده بوحشت تبدیل شــده بود . چنانکه ما در تاریخ ایـن‌دو قرن معدودی چند از یادگار های رجال قدیم افغانستان دیده‌میتوانیم و بس ازقبیل :عطـــا ملك جوینی مؤرخ ، خواجـــه‌نظام الملك طوسی عالم ریاضـی و نجوم ، سعدالدین تفتازانـــی‌عالم و حکیم ، و چند نفر دیگر.

در هر حال دولت تیمور یـه‌افغا نستان یکقرن دوام نموده و بالاخره بواسطهٔ ظهور دولتهـای‌صفوی فارس و شیبانی مـاورا- النهر روز بروز دائرهٔ سیاسـی‌شان محدود میگردید تا آنکــه بکلی از بین رفته و جای خود رادر افغا نستان شمالی و غـربی بحکومت های مذکور و در افغا نستان شرقی بدولت نواحـداث بابریه‌هند گذاشتند.وباینصورت‌بار دیگر افغا نستان روبخرابـی و تجزیه سوق گردید .

پادشاهان تیموریه‌افغا نستان:

شهرخ میرزا سال: ـ۸۰۷ـ۸۵۰ الغ بیک :ـ ۸۵۰ـ۸۵۳ هجری

بابر میرزا :ـ ۸۵٤ـ ۸٦۱ ابوسعید :ـ ۸٦۳ـ ۸۷۲ هـ

سلطان‌حسن‌میرزا» :ـ ۸۷۲ـ۹۱۱ بدیع الزمان :ـ ۹۱۱ـ ۹۲۰ «

نفوذ شیبانی و استراخانی :

دراوائل قرن ده هجری محمدشیبانی نام از اولاده هلاکو خان که با گروه خود از سائبیر یـادر ماورا النهر آمده بود خاندان حکمران کور گانیه را بر انداخته وحکومت ازبکیه را تشکیل‌نموده ، اینها دوازده نفر از ۹۰٦هجری تا سال ۱۰۰۷ بحکومت خودشان در ماورا النهر دوام داده وهـم‌شاخهٔ از ینها حکومت محلی ولایت

خوارزم را در دست گرفتند ، در هر حال حکومت شیبانی یعلاوه ولایت خوارزم در ولایت تخارستان افغانی نیز دست انداخته وحتی بر ولایت بلخ و مرو مسلط شدند یغمای اینها منحصر باین ولایت ها نبوده بلکه بو لایت هرات و نیشاپور نیز کشیده میشد مرکز عمدهٔ شیبانیها سمرقند و بخارا بوده بولایت متصرفهٔ افغانی سوای جلب مال توجه نداشتند، تخریبات اینها یکقرن دیگر در ولایت تحت سلطهٔ ایشان در افغانستان دوام نمود ، در اوایل قرن یازده هجری دسته دیگری بنام خوانین استرا خان که از طرف روسها منقرض وطرد شده بدربا رشیبانی ها پناه آورده بودند جای امراشیبانی را در ماوراالنهر اشغال و سیزده نفر از سال ۱۰۰۷ هـ تا ۱۱۶۷ بحکومت خویش دوام دادند اینها نیز بسنت اسلاف خود از دست اندازی و تخریب و تاراج در ولایت شمالی افغانستان خود داری ننمودند .نفوذ مستقیم ایشان در ولایت تخارستان افغانی کشیده ، و گاهی هم بر بلخ مستولی میشدند ، و در سر تصاحب این ولایت آخری ، بین آنها وحکومت صفوی فارس و بابریهٔ هند نزاع و کشمکش جاری بود .اما ولایت هرات را بالاخره صفویها از ایشان گرفتند ، درهرحال تسلط مستقیم و غیرمستقیم حکومت شیبانیه و استراخانیه در ولایت شمالی افغانستان سبب تخریب و تاراج ،تنزل و انحطاط علمی و اجتماعی گردیده ترقی دولت تیموریه افغانستان رامثل خواب خوشی ازخاطر ها محو نموده

نفوذ صفویها

در اوائل قرن ده هجری دولت صفوی فارس تشکیل و در سال ۹۰۷ هـ تا سال ۱۱۲۵ طول کشید، ایندولت مثل حکومت ازبکیه ماورا النهر در افغانستان چشم حرص وآز دوخته وبنای تجاوز بر ولایات نیشاپور ، هرات، مرو، بلخ، سیستان و قندهار را گذاشت .جنگهائیکه بین صفویها و ازبک ها در ولایات شمالی

افغا نستان از بلخ تا هرات واقع‌شد ، همه به ضرر و ویرانی ایبولایات عمده کشور تمام گردید؛ زیرا از بکها خشن و یغما کننده بوده وصفویها از نظر تعصب مذهبی کمتر از آنها با افغا نستان مضر ثابت نشد ند. در هر حال صفویها ولایات هرات ، نیشاپور و سیستان ،مرو وقندهار را از دست ازبك، امرا محلی افغانی و دولت بابریه‌هندستان گرفته ، مدتی تحت اشغال خویش قرار دادند ، چنانکه شهر مشهور هرات در جنگهای آنها و ازبك خراب وهزارها نفر بیگناه بقتل رسیده بود سائر بلاد افغانی نیز در سیستان وقندهار تحت شکنجه قرار گرفت، اینست که دولت هوتکیه افغا نستان تشکیل و بکشور فارس سوقیات وفتح کرده‌سلسله صفویه را در سال ۱۱۳۵ هجری منقرض نمود .

نفوذ دولت بابری ها:

در اوایل قرن ده هجری که افغا نستان بین کشمکش حکومت های شیبانی وصفوی گرفتاربودیکی از نواسه های امیر تیمور کور گان بنام بابر در فرغانه ظهور وسمرقند رادر ماورا النهر اشغال کرد ولی او بزودی از ازبك ها شکست خورده عاقبت بعد از فتح مجدد سمرقند داخل افغا نستان شده در کابل به تشکیل یك حکومت قویه موفق گردید ، بابر مرد بزرگ والوالعزمی بود ، تربیه وادب افغانی‌را حاصل کرده بود ، او در سال ۹۳۲ ﻫ از افغا نستان باستقامت هندستان سوقیات و بعد از جنگهای چندی بلاخره دولت لودی افغان را در حوزه گنگ منقرض و سلطنت‌خویش را اعلام نمود ، بابر مثل شهرخ مفتون و پرورینده تربیت وتهذیب افغانی بوده ، کابل را بسیار دوست داشت ، و تعمیرات‌چندی در آنجا کرده بود ، لهذا قبل‌ازآنکه درهند بمیر دوصیت کرداو رادر یکی از باغهای کابل دفن

نمایند ، بعد از بابر پسرش همایون بر تخت امپراطوری هند جلوس نمود ؛ ولی شیر شاه افغان سوری در نتیجه جنگهای سختی او را بکشور فارس فراری ساخته مجددا شهنشاهی افغان را در کشور هند اعلام نمود ، معهذا بعد از چندی همایون توانست سلطنت از دست رفته هند را اعاده و پسرش اکبر جلال الدین باجدیت تمامی در مرور سالیان زیاد دولتهای متعدده افغانی را در سر تاسر کشور هند از بین بردارد . اینست که نه تنها در هند بلکه در ولایات افغانستان از قبیل : کشمیر ، کندهار و کابلستان نیز ، تسلط دولت بابریه هند بر قرار گردید ، ولی بعد از مرگ شاه جهان وعالمگیر پادشاهان این سلسله در افغانستان مفتوحه سوای اخذ خراجی توجه نه نمودند ، بلکه تمام همم و مساعی ایشان به پیروی از دولت های افغانی هند در ترقی و تعالی حوزه گنگ مصروف شد ، افغانها هم در طول مدت تسلط دولت بابریه هند در ولایات افغانی از پا ننشسته وامثال پیرروشن ، خوشحال ختك وطوائف یوسف زائی از سواحل هند تا جلال آباد برعلیه بابریها مشغول پیکار بودند ، در هر حال ایام استیلای دولت بابریه هند در افغانستان مفتوحه بامدنیت پروری که ایشان داشتند تاثیرات مهمی نه نمود ، زیرا کانون تمدن و آبادی ایشان درهندوستان قرار داشت

دولت هوتکی

بعد از انقراض دولت تیموریه افغانستان وتجزیه کشور بدست دولتهای ازبکی ماورا النهر و صفوی فارس و بابریه هند در اوائل قرن دهم هجری ، سران کشور آرام نه نشسته مشغول عملیات و طرد اجانب گردیدند ، و اینکار مشکلی بود که بزودی غلبه بر سه قوای بزرگ میسر نمی شد ، فعالیت های سیاسی و نظامی پیرروشن واخلافش با حرکات خوشحال خان

ختك و جنگهای یوسف زائی ها در شرق افغا لستان همه سلیق و شهور زیادی را در بر گرفته و بالاخره در برابر دولت هند ناکام ثابت شد . اینست که عملیات سرداران افغانی درقندهار و هرات بر علیه دولت فارس آغازو ناکامی جبهه شرق راتلافی نمود .

در اوایل قرن یازده هجری بسیت و پنجهزار عسکر فارس با حاکم آنها گرگین نام ارمنی درشهر قندهار موجودبود، مردم که درکمین فرصت بودند همیشه ازدرمخالفت باقوای ایران پیش میشدند ،گرگین برای خاموش کردن اقدامات مردم میرویس خان بن شاه عالم هوتکی پیشرو قبایل غلجائی راازشهر قندهار بدربار اصفهان تبعید نمود میرویس بعداز دقت درترتیب ادارهٔ اصفهان و شخصیت اولیا اموراز آنجا به مکه مکرمه سفر ، ودر عودت به اصفهان حسین شاه صفوی راراضی بمراجعت خود در قندهار نمود و همینکه در سال ۱۱۲۰ هجری وارد آنجا شد سایر سران ملی را دور خود جمع ودر شبی گرگین را با همراهان او قتل و استقلال حکومت خویش را درقندهار اعلان نمود . دولت فارس خسرو نامی را با یک اردوی بیست هزاری بقندهار سوق نمود اما میرویس او رابااردویش درسال ۱۱۲۳ نابود و متعاقبا قوای تقویه فارس را که بقیادت رستم نامی به قندهار سوق شده بود از بین برد .

از ین بعد میروس فرمانروای مستقل ولایت قندهار بوده وفقط بعنوان رئیس ملی منطقه خودشرا اداره میکرد . ولی میرویس بعد از هشت سال حکومت که هنوز به توحید اداری کل مملکت موفق نشده بود فوت ، وبرادرش میر عبدالله جانشین او گردید میرعبدالله خواست با دولت صفوی از راه مفاهمه و مصالحه داخل شود ، ولی همینکه مردم از نقشه او دانستتند چون بی اندازه بر ضد دولت فارس بودندنه پذیرفتند و میرمحمود جوان

پسر میرویس راپپادشاهی قبول، و هم عبدالله را بدست او از بین برداشتند .

میر محمود جوان نقشه پدرپیر ونامدار خود شرا در محل تطبیق گذاشت با ینمعنی کـه پدرش قوای دشمن را از و لایت قندهار طرد ، و فرصت تاسیس یکدولت محلی آزاد را در ولایت هرات بدست سران ابدالی افغانستان داده زمینه فعالیت سیاسی رابر خلاف دشمن برای سرکرده گان محلی سیستان تهیه نمود ، اما خودش کاری را کـه میخواست انجام نا داده از دنیا گذشته بود ، اینك محمود دنباله کار پدر را گرفته بعد از تهیه یك اردوی قوی در سال ۱۱۳۳ بولایت کرمان سرازیر ، وبعد از قرار داد صلح بالطف علی حاکم کرمان بقندهار مراجعت نمود ، محمود در سال ۱۱۳۵مکر را به بم و کرمان ریخته آنولایت را بصورت قطع اشغال. واز راه یزد به استقامت اصفهان پایتخت کشور ایران مارش کرد . دولت فارس درمحل گلنا باد بمدافعه نظامی پرداخت ولی اردوی فارسی از قوای افغانی هزیمت یافته در داخل پایتخت تحصن و قلعه بندی اختیار کردند ، شامحمود بـه پادشاه صفوی پیشنهاد کرد اگر دولت فارس استقلال دولت افغانی را در ولایات متصرفه سابقه ایران چون ولایت خراسان، کرمان ، و قندهار به رسمیت بشناسد و هم سالانه باج وخراجی بدر بار قندهار به پردازد ،وفعلا دختری ازخاندان شاهی فارس بزنی پادشاه افغان بدهد ، البته دولت صفوی و کشور فارس محفوظ خواهد ماند . ولی دولت فارس از قبول این پیشنهادسرباز زدوشاه محمود مجبورشد بازور انهارا به تسلیم وادارد ،اینست که بعد از محاصره شدیدی پایتخت اصفهان تسلیم و حسین پادشاه صفوی بدست خود تاج ایران را تقدیم نمود از ین ببعد شاه محمود تا

سال ۱۱۳۷ برای تامین وتنظیم اداری کشور فارس مشغول ماند زیرا در داخله طهماسب پســرشاه حسین مشغول دسیسه و در خارج دولتهای روس و عثمانـی چشم حرص و آز بکشور فـارس دوخته بودند ، طهماسب مشغول تهیه قشون و مقابله با شاه محمود بود و مردم قزوین بر ضد میـراشرف حاکم افغانی خود عصیان نمود ، شاه محمود مجبور شد که بقوت عسکر علاقه های قزوین ، قـم کاشان ، عربستان ، یـزدوغیره را تامین و خانواده شاهی سابق را از بین بر دارد ، پـس از آن شاه محمود بکسیا نیکه نیسبت به شاه صفوی و متبوع خـــودخیانت کرده بودند بخشونـت پیشامد و با مردم او رویـانـی مدارا و خوشرفتاری نمود .

در طول اینمدت حسین خـان هوتکی و کالت شاه محمود را در قندهار داشت وولایت هرات توسط امرا محلی ابدالی اداره میشـد شاه محمود از تشکیل یك حکومت محلی زیر قیادت ملك محمود خان سیستانی در ولایت طوس نیـز تقویه و حمایت نمود ، در هـر حال کثرت مشاغل شاه محمود راخسته و اعصاب او را از کـار انداخت ، سران افغانی نیز کـه سنگینی مسئولیت خـود را در کشور فارس احساس میکـردنداز بیمـاری شاه محمود و خرابی کار های دولت اندیشیده میـــراشرف کاکا زاده شاه محمود را که جوان قابلی بود بر روی کارکشیدند ،میر اشرف نیزدر سال ۱۱۳۷ شاه محمود بیمـار را درعوض خون پدر خود میرعبدالله از بین برداشته و خود بحیـث پادشاه زمام امور را در دســت گرفت .

شاه اشرف نیز مثل شاه محمود وظایف بزرگی در پیش داشـت

زیرا طهماسب برای حصول تاج و تخت با استقلال و تمامیت خاك وطنش قمار میزد وبادولت روس داخل مذاکره شده بود که اگر بطرد افغانها او را کمك نماینده طهماسب حاضر است ولایات شیروان داغستان ، گیلان ، مازندران و استر اباد را بدولت روسیه بگذارد . از دیگر طرف دولت عثمانی با روسیه معاهده نمود که مالکیت روس را در ولایت مذکوره تصدیق خواهد نمود بشر طیکه ولایات تبریز ، همدان وکرمانشاه بدولت تورکیه گذاشته شود، بعلاوه طهماسب در مازندران به تشکیل قشون آغاز کرد .

شاه اشرف نیز مثلیکه قبلاً جلو سپاه روس را در «در بند» ایران گرفته بود، بمقابل اردوی فاتح ومستولی عثمانی درولایات تبریز ایروان و همدان به سوقیات پرداخت . شاه اشرف به رشادت بیمانندی درمیدان جنگ اردوی عثمانی را مغلوب و منهزم و دولت تورکیه را مجبور به اعتراف استقلال ورسمیت دولت افغانی فارس ساخت . در چنین وقتی شنیده شد که مردی از اهل خراسان بنام «نادر» بحیث سپه سالار طهماسب مرزا برای اشغال ولایت طوس مشغول سوقیات است ، چون استیلای نادر بولایت طوس خطوط مواصله شاه اشرف را با افغانستان قطع مینمود لابد شاه اشرف به ترتیب عسکر مشغول شد ، و در حالیکه او تازه از قرار داد با دولت تورکیه فارغ شده بود در سال ۱۱٤۰ هجری خبر گرفت که سوقیات نادر از شرق بغرب آغاز گردیده است . اینست که در سال ۱۱٤۱ برای اولین بار بین قشون شاه اشرف و نادر در موضع «مهما ندوست ـ دامغان » جنگ سختی روان گردید ، ولی درنتیجه جنگ قشون افغانی بعقب کشی در طهران و از آنجا به اصفهان مجبور شد ، سپاه نادر خراسانی نیزبا ستقامت اصفهان حرکت کرد ، و شاه اشرف در محل «مرچه خورت ـ اصفهان» بمدافعه پیشامد ، چون درین جنگ

نیز نتیجه مطلوب بدست نیامدشاه اشرف بعد از پس نشستن در اصفهان بغرض تجهیز وترتیب‌عسکر به شهر از کشید . ولی او هنوز به ترتیب اردوی دیگرموفق نشد ، وقوایش در ولایات مختلفه ایران متفرق ومشغول بود که قوای دشمن بجانب شیراز سرازیر شد ، شاه‌اشرف یکبار دیگر بغرض مدافعه در موضع «زرقان» بین شیرازواستخر با دشمن داخل نبرد شد ، اما اینبار نیز طالع بداد دشمن‌رسیده و شاه اشرف مجبور شد برای تهیه یك اردوی خالص‌افغانی بخط افغا نستان حرکت کند ، متاسفانه شاه اشرف درنواحی قندهار رسیده بود که غفلتا از طرف سواران اعزامی‌حسین خان هوتکی نائب الحکومه قندهار به‌بهانه انتقام شاه محمود کشته گردید ، وباینصورت در سال ۱۱٤۲ دولت افغانی فارس‌منقرض شد .

و اماحسین خان هوتکی ازین بعد با عنوان شاه حسین بحکومت قندهار دوام داد تا درسال ۱۱۵۱ نادر شاه خراسانی او را مغلوب و در مازندران گسیل نمود و او همدر آنجا مسموماً از دنیا گذشت .در هرحال دولت هوتکیه افغا نستان بعد از انقراض دولت تیموریه‌افغا نستان اولین دولت حسابی است که‌در قندهار تشکیل گردیده‌است ، گرچه دولت هوتکی در داخله مملکت به توحید ادارسیاسی کل افغا نستان موفق نشده و پیشتر همم شان مصروف تحکیم پایتخت قندهار و تسخیر کشور فارس بود ، معذا برای‌نسل آینده افغا نستان بزرگترین سر مشق استقلال خواهی‌محسوب است .

پادشاهان هوتکی :

میرویس سال تا سیس‌حکومت ۱۱۲۱ هجری -

میرعبدالله ۱۱۲۰ شاه محمود۱۱۳۱ شاه اشرف۱۱۳۷ ـ شاه‌حسین ۱۱٤۲ ـ ۱۱۵۱ هجری قمری

حکومت ابدالیه هرات؟

در قرن نهم هجری هنگــــام دولت تیموریه ـ افغانستان در بعضی مناطق کشور حکومت‌های کوچك محلی موجود بود کــه در اوان ضعف و فتور آن دولت هریك خود شانرا بحکومت خــود مختاری تبدیل کردند از قبیـــل: امرا ارغونیه قندهار امرا توخی و هوتکی قلات غلجائی ، امـــرا ابدالیه ارغستـــــان امـــرای ارغونیه قندهار از و قـــت نائب الحکومکی امیر ارغـون ، پسر امیر ذوالنون اتالیق شهزاده بدیع الزمان بن سلطان حسین بایقرا در سال ۸۸٤ هجـــری اساس حکومت محلی قندهـــاررا گذاشته و تا سال ۹۱۳ هجـــری دوام نمونند. امرا این سلسلـــه چون امیر ارغون ، میرزا مقیـــم، شجاع خان ، میرزاحسیـــن ، میرزاعیسی، میرزا باقی میرزاجانی محمود نه تنها در ولایت قندهار بلکـــه بعضا در ولایت سند نیزحکومت کرد ،و اخیرا در ولایت قندهار بدست بابر شاه معروف در ســـــــال ۹۰۳ ، و در و ـ لایـــت سنـــد بـــدســـت اکبـــر جلال‌الدین پادشاه هنـــددر ســـال (۹۸٤)هجری منقرض گردید ند.

امرای توخی نیز در همان قرن نهم در منطقه قلات غلجائـــــی حکومت محلی خودشانرا محکـــم نموده و تا قرن یازده هجـــــری امرا این سلسله چون ملخی خـــان ،ابدال خان از (عشیره تـــوخ) ملکیار حسین خان (از عشیـــره هوتك) وغیره هم بحکومت خویش دوام داده ، و دائما در مقابـــل بسط نفوذ دولت بابریه هند از جانب غزنه و زابلستان ، ودولت صفویه فارس از جانب قندهـــار مقاومت و حفظ وجود می نمودند، بالاخره میرویس خان بن شام ـ عالم خان هوتك از منسوبیـــن همین سلسله بود که قندهار را نجات داده و استیلای صفویهـــارا خاتمه بخشید . همچنین امرا ابدالیه علاقه ارغستان در قـــرن نهـــم هجـــری حکـــومت محلی خویش را استحکام بخشیـــده وافراد آخری این سلسله باعمـــال دولت صفوی در قندهار روابـــط خود شانرا حفظ می نمودنـــد ـ معهذا در قرن یازده این سلسله بدست گرگین نائب الحکومـــه

صفوی قندهار منقرض گردیدند، امرای محلی این سلسله عبارت اند از : سدوخان ، خضرخان ، خداداد سلطان ، شیر خان ، سرمست خان ، حیات سلطان و دولت‌خان ، باز عبدالله خان بن حیات‌سلطان یکی از منسوبین همین‌سلسله بود که در قرن یازده هجری درو لایت هرات بیرق‌آزادی افراشته نائب الحکومه و قوماندان نظامی دولت صفوی‌را با عساکر ساخلوی آن دولت در بین یك طوفان هیجان ملی‌معدوم ، و مثل میرویس خان هوتك استقلال و لایت هرات‌اعلان نمود ، از آن بعد این سلسله در ولایت هرات تا سال۱۱٤٤ هجری بحکومت خویش دوام داده و هم بغرض استخلاص‌ولایت طوس در مقابل امرا صفوی تا شهر مشهد سو قیات‌نمودند دولت هوتکیه قندهار با آنکه در سر تصرف فراه باحکومت ابدالی هرات داخل رزم ، و در نتیجه فاتح هم گردید ، معهذا دیگربایشان مزاحمت ننمود ، چونکه عجالتااین‌حکومت کوچك محلی را سدی دیگر ، در مقابل نفوذ وتسلط دولت صفویه ایران میدانست ، و همین سیاست بود که‌پادشاهان مقتدر و فاتح هوتکی چون شاه محمود و شاه اشرف‌حتی‌بتشکیل یك‌حکومت محلی دیگری در و لایت طوس با ملك محمودخان افغان سیستانی نیز ضدیت و مخالف نورزیدند . در هر حال‌بعد از آنکه دولت افغانی فارس منقرض گردیده و فرصت تاخت‌و تاز بدست نادر شاه خراسانی افتاد ، حکومت ابدالیه هرات‌مثل حکومت هوتکیه قندهار از بین رفت .

امرا ابدالیه هرات :

عبدالله خان بن حیات‌سلطان ۱۱۲۹ هجری
زمانخان بن دولت‌خان ۱۱۳۲
محمد خان بن‌عبد الله خان ۱۱۳٥ هجری
ذوالفقار خان بن‌زمانخان ۱۱۳٦
الله یار خان بن‌عبد الله خان ۱۱۳۸هجری
ذو الفقار خان (مکرر) ۱۱٤۲
الله یار خان(مکرر) ۱۱٤۳ هجری

نـــادر شاه خراســـانی :

نادر قلی پسر امام قلی مردی از قبیله افشار و اهل خراسان بوده در ابیورد تولد و بمالداری و پوستین دوزی گذران میکرد ، ترکتازان ازبک او رادر شباب با سیری بردند ، و او در عودت بوطن داخل ملازمت حاکم محلی ابیورد گردیده پس از فوت حاکم ازطرف ملک محمود سیستانی حکمدار خود مختار ولایت طوس بحکومت ابیور دمقرر گردید ، نادر در جنگی که بحیث افسر نظامی ملک محمود دشمنان مهاجم ازبکی او را منهزم نمود ، شهرت زیادی حاصل ، و بعد از کمی طرف عداوت ملک محمود قرارگرفت ، اینست که نادر فرار ، و بجمع کردن یکعده رفقای رهزن مشغول و بعد ها بقلعه قلات حمله و تسخیر نمود ، نادر ازین پس مردی دارای عدت وقوت کافی شده بشهر نیشاپور حمله و اشغال کرد ، و خود را بحیث یکنفر هوا خواه طهماسب صفوی معرفی نمود نادر با ین پیشرفت ها اکتفا نمیکرد ،زیرا مرد بزرگ و پرمدعا بود ، پس بغرض استیلا بر ملک محمود و تمام ولایت بشهر مشهد هجوم وآنچه میخواست حاصل نمود، طهماسب صفوی البته او را منصب سپه سالاری داد ، و نادر بعد از طی جنگهای مکرر شاه اشرف ورجعت او به افغا نستان ،قوای ترک رادر همدان شکسته عراق وازربایجان را مسترد وطهماسب راخلع ، و بنام پسرش عباس زمام دولت فارس را شخصا در دست گرفت . نادر در جنگهای مکرر تورکها را شکسته و تمام اراضی از دست رفته فارس را مسترد و هم بواسطه مذاکره و معاهده سواحل خزر وبا کو و دربند را از دولت روسیه پس گرفت ،نادر در سال ۱۱۴۸ هجری رسما تاجپوشی ، و مذهب تسنن راکه مذهب ملی او بود در کشورفارس رسمی ساخت . نادر شاه قبلاً درسال ۱۱۴٤ هجری شهر و ولایت

هرات را در طی یکسر شته جنگها وشکست های سختی از سلسله حکمدار محلی ابدالیه گرفته بود ، اینست که در سال (۱۱۵۰)و لایت بلخ را نیز ازدست تسلط ازبك های ماوراالنهر بواسطه سوقیات پسر دلاور خودرضا قلی کشیده و خود بعد از یکسال رزم شهر قندهار را از تصرف شاه حسین هوتکی خارج و بدبختانه تخریب کرده، درسال ۱۱۵۱هجری به مملکت هندوستان از راه کابل داخل شد ،نادر تادهلی رسید و محمد شاه هندی تسلیم . و خزائن بیشمارخودش منجمله تخت طاوس و الماس کوه نور را تحویل داد .نادر شاه بعد از فتح هند با افغا نستان مراجعت ، وبغرض تسخیر ماورا النهر جیحون را عبور کرد ، امیر ازبك چاره جز تسلیم نداشت نادر شاه دختر او را برای پسر خود گرفته ، باستقامت ولایت خوارزم حرکت کرد ، حکمدار تورانی خوارزم کشته ، و ولایت به قلمرو نادر-شاه الحاق شد : باین ترتیب نادرشاه خراسانی در طی چند سالی دولت بزرگی مرکب از ممالك افغا نستان ، ماورالنهر ، فارس و هندوستان تشکیل و پایتخترادر شهر مشهد قرار داد، نادر-شاه خراسانی دارای عقل وعزم قوی بوده یکی از رجال مشهور تاریخی خرسان زمین بحساب میرود، نادر بعد از اشغال هرات و قندهار حس همدردی اهالی خراسان را به محبت و مدار اجلب ، وقشون شانزده هزار نفری از طوائف ابدالی و غلجائی افغا نستان تشکیل ، و مقام اول را بایشان دراردوی خویش گذاشت سر داران افغا نستان هم بحیث افسران نظامی و حکام کشوری او داخل کار شدند ، که از آن جمله است احمد خان ابدالی (پسان احمد شاه بابا)و نورمحمد خان میر افغان و غیره ، سران وسپاه افغانی نیزدر تمام محاربات و فتوحات نادر شاه شریك بود، بعد ازمرگ نادر حرم او را از تاراج سپاه ایران ، وفرزندان او را در برابر مردم ایران مدافعه

نمودند اما نادر شاه با سران و سپاه قزلباش ایران اعتماد و نظر خوبی نداشت، وبا ایشان بخشونت و سختی رفتار می نمود ، مخصوصا از وقتیکه بتأثیر یکسو تفاهمی پسر رشید خویش رضاقلی مرزا را کور کرده و خود نادم عصبی گردیده بود ، اینست که ملت فارس ازین همه ظلم و خشونت اخیر عمر نادر شاه به ستوه آمده درشیروان ، تبریز و استر آبادیکی پی دیگری سر بشورش برداشتندو هم بالاخره خود اورا هفتاد نفر منصبداران قزلباش و قجر و افشار در سال ۱۱۶۰ هجری در حدود قوچان بکشتند و باین صورت امپراطوری بزرگ اواز هم پاشیده شد

دولت ابدالی

بعد از مرگ نادر شاه سران وسپاه افغانی از ولایت طوس بولایت قندهار کشیده و درقلعه نادر آباد به تشکیل جرگه و انتخاب پادشاه آغاز کردند،در نتیجه احمدخان ابدالی پسر زمانخان حکمدار سابق ولایت هرات که در اردوی افغانی معیت نادر شاه منصبدار معتبری بود بپادشاهی افغانستان در شوال ۱۱۶۰ هجری انتخاب گردید . احمد شاه که بعد ها از طرف ملت بواسطه خدمات گران بهایش احمدشاه بابای افغان خوانده شد در ۱۱۳۵ هجری درشهر هرات متولد شده و اینک ۲۵ سال عمر داشت ، و تا سال۱۱۸۶ هجری بپادشاهی خوددوام داد احمد شاه مرد سیاسی ونظامی لایقی بوده در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود خدمات مهمی برای افغانستان نمود او بعد از تشکیل دولت و اردو، اولا تمام ولایات طبیعی افغانستان را از قبیل :ـ بدخشان وقطغن ،بلخ ومیمنه، مروومرغاب، طوس و نیشاپور (ولایات فعلی خراسان) سیستان و کرمان، بلوچستان و سند ، کشمیر وچترال ، کابل وغور ، پشاور و

پنجاب تابع یك مرکـــز اداری ساخته ، بعد ها برای حفظ ولایت شمال یکبار رود جیحون را وبرای حفظ حوزه سندچند باررودستلج را عبور ، و در تمام محاربـــات فاتح او بود ، جنگ پانی پـت با قوای نیم ملیونی مرته هـا درسال ۱۱۷٤ هجری از مشهـــور ترین جنگهای خارجی احمد شاه است که اورا بصفت قهرمان جنگ در تاریخ افغا نستان و هند ثبت نمود ، احمد شاه بیشتر عادلانه رفتار نموده و برای رفع نفاقهای داخلی و عصبیت های قبیلـــوی همت گماشت وقتیکه احمد شاه ازدنیا گذشت ، یك افغا نستـــان قوی و بزرگ و پرنفوســـی درعقب خود گذاشت ، گر چـه در خط اقتصاد ، زراعت ، صنعـت و علوم بسیار پس افتـاده و از حوادث شوم و جنگهای چندیـن قرنه رنج زیادی کشیده بـــوده

بعد از احمد شاه سلطنـــت افغا نستان به اولاد او رسیـده ومدت حکمرانی این خاندان یکقرن طـول کشیـــده مگـــر در طول اینمـــدت دیگـر خـدمت مهمی نسبت با افغا نستان انجام داده نشد .زیرا از یکطرف مردیکـه تمدن جدید عالم را بکشـــور افغا نستان معرفی کند مفقود بود. از دیگر طرف سیاست استعماری غرب در شرق و شمال افغا نستان قدم بقدم پیش رفته وانتریکه ـ های دیپلو ماسی بجنگهای داخلی و خارجی و اغتشاشات متواتـــر کشور نتیجه داده، فرصت ترقیات اجتماعی را از دولت های افغانی سلب می نمود . در هر حـــال تیمور شاه فرزند و جانشیـــن احمد شاه بابا بیست و دوســال زمام سلطنت افغا نستـان را در دست داشت ، و در طول اینمدت بدون آنکه مصدر کدام خدمت عمده با افغا نستان شده باشـد تنها حدود جغرافی سیاســـی افغا نستان را در مقابل جنگهای متمردین پنجاب و متجاوز یـــن

تورانی حفظ نمود . زمانشاه پسر تیمور شاه وقتیکه به پادشاهی افغانستان رسید خیال تسخیر مملکت پهناور هند در کله می پرورانید و برای حصول این مقصد اردوی قوی ترتیب کرد مگر از یك طرف نفاق داخلی در بین خاندان شاهی ساری و جاری گردیده و از دیگر طرف پالیسی حفظ هند دولت انگلستان و سیاست استیلای ناپلیون کبیر در کشور های مجاور افغانستان چون روسیه و ایران تاثیر و افغانستان میدان عملیات مختلفه سیاسی گردیده ، دولت فارس شهزاده محمود افغان را بر ضد زمانشاه تحریك و تقویه نمود. در نتیجه زمانشاه اسیر و کور و عجالتا هندوستان از حمله محفوظ و شاه محمود به تخت سلطنت افغانستان عروج نمود . در عوض ولایت طوس یا خراسان فعلی از افغانستان مجزا و بدولت فارس الحاق یافته و ولایت پنجاب در زیر قیادت دسته های سیك از افغانستان جدا و مستقل گردید . باین ترتیب افغانستان بتدریج روبانحطاط و تجزیه روان و ولایت مرو ووادی کشك و بلوچستان یکی پی دیگری از افغانستان مجزا و بتصرف خوانین خیوا و بخارا وبلوچستان و بالاخره تحت اختیار دولت روسیه و انگلستان قرار گرفت . در عهد دولت شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمدشاه بابا تحریك دولت خارجی سبب اشتعال جنگهای داخلی گردیده اخیرا منجر به جنگ اول افغانستان و انگلستان از یکطرف و جنگهای متعدده افغانستان و ایران از دیگر طرف گردیده و در نتیجه معاهدات لاهور (۱۲۵۴هـ ۱۸۳۸م) و قندهار (۱۲۵۵ ـ۱۸۳۹م) بین شاه شجاع و انگلیس بعلاوه سلب استقلال سیاسی افغانستان و لایات: سند . ملتان . کشمیر ، پشاور،

اتك ديره جات نيز در شـــرق افغا نستان مجزا شد . در عوض افغا نستان کوچك در جنگ اول افغان و انگلیس غالب شـــده و دولت ابدالی افغا نستان نیـزازطرف ملت سقوط داده شـد .در همین جنگ بود که نواب محمدزمانخان . شجاع الدوله خان،وزیر اکبر خان ، محمد عثمان خـــان تکاوی ،نائب امین الله خان لوگری . محمد شاه خان بابکر خیـــل ،ملامئومن غلجائي و امثا لهـــم صفت قهرمانان ملی افغا نستـــان را در تاریخ حاصل کردند .

شاهان ابدالی :

احمدشاه باباجلوس	۱۱۶۰ه ق	تیمور شاه بن احمدشاه	۱۱۸٦هجری
زمانشاه بن تیمور	۱۲۰۷ ه ق	شاه محمود بن تیمور	۱۲۱٦ هجری
شاهشجاع بن تیمور	۱۲۱۹ هق	شاه محمود (مکرر)	۱۲۲۳ هجری
دورهٔ برادران فتح خان	۱۲۳۳ه ق	شاهشجاع (مکرر)	۱۲۵۵ ــ ۱۲۵۸

فصل سوم

افغـــانستـــان

دولت محمدزائـــــی:

بعد از کور شدن زمان شاه‌ابدالی خاندان سلطنتی افغانستان را فتور فرا گرفت ، و شاه‌محمود ابدالی از تنظیم و اداره مملکت عاجز آمد ، سران بارکزائی که‌وزارت دولـت و حکومـت های ولایات را در دست داشتنـد درصدد بدست آوردن سلطنـت افغا نستان بر آمدند ، مخصوصادر وقتیکه شهزاده کامران پسر شـاه محمود و زیر فتـح خـان بار کزائی رااول کور وباز بقتل رسانید ، برادران متعدده وزیر توانستند شاه محمود را در سال ۱۲۳۲ بجانب ولایت‌هرات فراری‌ساخته ، و برادر اوشاه شجاع را بجانب شکار پور سند عقب زنند، شهزاده ایوب ابدالی پســـر تیمور شاه‌نیز که دعوی جانشینی‌پدر میکرد مجبور شد دســـت از حکمرانی بکشد ،تنها شاه محموددرولایت هرات بپادشاهی‌کوچکی قناعت نمود که بعد ازو پسرش کامران و وزیرش یار محمد خان الکوزائی ، و سعید محمد خـان‌پسر وزیر مذکور ،و شهـــزاده یوسف ابدالی ، باین حکومـــت‌کوچك چهل وچند سال دیگـــر دوامدادند در طی این مدت بـود که جنگهای مشهور دولت فـارس با این حکومت کوچك بوقـــوع‌پیوسته و بالاخره هم فارسی ها مغلوب و ناکام گردیدنـــد ، درسال ۱۲۷۲ سردار سلطان احمد

خان بارکزائی به حکومت هرات مسلط و در سال ۱۲۷۹ پسرش شهنواز خان جای او را گرفت ولی بزودی در همان سال امیر دوست محمد خان پادشاه اولین بار کزائی افغانستان ولایت هرات را بدولت مرکزی مربوط و ملحق ساخت .

در هر حال بعد از اغتشاش داخلی افغانستان وفتور امور خانواده سلطنتی ابدالی رشته امور مملکت در کف برادران متعدد وزیر فتح خان افتاد . مشاهیر این برادران همان سردار محمد عظیم خان و سردار شیر دلخان است که بیشتر بطور ملوک الطوائف افغانستان را بواسطه برادران دیگر خود اداره میکردند واز آن جمله بود سردار دوست محمد خان حاکم کابل و پردل خان حاکم قندهار وغیره در دوره تسلط برادران وزیر فتح خان که اولاده سردار پاینده خان یکی از ماموریـن دولت ابدالی بوده و بعد ها به خاندان محمدزائی معروف شدند، طرز اداره افغانستان ملوك لطوایفی شده ، و چنانچه ولایت طوس یا خراسان فعلی وولایت پنجاب قبلا در عهد شاه محمود ابدالی از افغانستان مجزا شده بود، اینك ولایت سند زیر قیادت میرهای ولایت مذکور اعلان استقلال کرده و ولایت پشاور واتك و کشمیر نیز از افغانستان مجزا و ضمیمه دولت سیکی پنجاب گردید (۴۳ــ ۱۲۴۴) .

در سال ۱۲۵٤ هجری برادران وزیر فتح خان یك نفر از بین خود را به عنوان امیر به حیث پادشاه افغانستان باقی مانده شناختند و این همان امیر دوست محمد خان مشهور به امیر کبیر است که امارت اول او فقط یکسال دوام کرد . سال دیگر (۱۲۵۵) دولت انگلیس که برآورده شدن تمنیات خودرا بذریعه امیر دوست محمد خان در قسمت توسعه نفوذ سیاسی در

افغانستان ناممکن دیدشاه شجاع فراری راباعده ازقشون وصاحب منصبان خود بغرض تصاحب تاج وتخت افغانستان بولایت قندهار سوق نمود اماقبلاتوسط معاهدات لاهور و قندهار تجزیه ولایت های شرقی افغانستان راکه‌در دوره برادران وزیر فتح خان عملی شده بود بطور رسمی از شاه شجاع اعتراف گرفت در هر حال امیر دوست‌محمد خان و برادرانش باقشون انگلیس و شاه شجاع مقابله نتواسته قندهار وکابل‌که مراکز شان بود یکی بعدی دیگری سقوط کرد و دولت افغانستان ظاهراً در دست شاه شجاع و در واقع بدست افسران انگلیس افتاد . امیر دوست محمد خان هم که به بخاراپناهده شده بود بعدازآن که در سال ۱۲۵٦ بعزم استرداد کابل به افغانستان داخل و تا کوهستان پیش آمده بود کاری‌از پیش نبرده وبه انگلیس ها تسلیم و در هند اعزام گردیدولی تسلط انگلیس و شاه شجاع طول نکشیده طوفان هیجانات‌ملی شدت کرد شاه شجاع کشته شد و اردوی انگلیس بعد از دادن‌تلفات سنگینی که‌به‌اثر مجاهدات ملت به سر کردگی وزیر محمداکبر خان غازی به او رسید مجبور به‌تخلیه افغانستان گردیدو انگلیس ها در اثر فشار ملت امیر دوست محمد خان را بازاز هند به افغانستان فرستادند که مجدداً بوساطت وزیر اکبرخان‌غازی به پادشاهی افغانستان قبول شد .

امیر دوست محمد خان قندهارو هرات را بمرکز سلطنت ملحق ساخت و امیر شیر علی خان‌جانشین امیر دوست محمد خان که مردمنوری بود خواست اردوی‌افغانی را تقویه و به واسطه تاسیس مدارس و ادارات منظم‌مملکت را به ترقی و تمدن جدید آشنا سازد . زیرا او مردی چون‌سید جمال الدین افغانی در دربار خود دیده بود . امیر شیرعلی‌خان هنوز تازه قدم درراه تحولات اجتماعی گذاشته و استقلال افغانستان را اعلام نموده بود که

دولت انگلیسی از ارتباط سیاسی او با دولت روسیه به پرده جنگ دوم افغان و انگلیس را در سال ۱۲۹۶ هجری آغاز کرد درین جنگ عجالتا قشون انگلیس تا کابل رسیده و امیر شیر علی خان فرارا در بلخ جان داد و امیر محمد یعقوب خان جانشین امیر شیر علی خان با امضای معاهده گندمك علاقه های شمال وفوشنج تاجبال کوژك و علاقه های کرم ولندی کوتل رابه انگلیس واگذار و مشاورین و صاحب منصبان انگلیس رادر حکومت خود قبول کرد مگر هیجان ملی افغانستان مجددا شروع وقشون انگلیس در کابل و میوند تلفاتی گرانی داده مجبور به تخلیه افغانستان گردیدند و سرداران ملی چون جرنیل محمد جان غازی وردکی ملا دین محمد معروف به مشك عالم اندری ، و سردار محمد ایوب خان وامثالهم در تاریخ نظامی افغانستان حصه بها افتخاری گرفتند . انگلیس ها مجبورا برای خاموش شدن هیجان ملی امیر عبدالرحمن خان (ضیا الملك والدین)را بحیث جانشین امیر محمد یعقوب خان شناخته امیر عبدالرحمن خان در موقع قبول امارت برای الحاق دو پاره قندهار که انگلیس ها میخواستند بصورت یك ریاست علیده از افغانستان مجزا سازند پا فشاری کرد . انگلیس ها این ولایت افغانی را با سایر ولایت به استثنا علاقه هائیکه در اثر معاهده گندمك از افغانستان جدا شده بود جز افغانستان تسلیم کردند ولی روابط خارجی افغانستان منحصر با نگلستان باقی ماند و هم امیر موصوف در سال ۱۳۱۱ هجری نسبت به واگذاری علاقه های سوات با جور ، چترال ،ارنوی ، وزیری ؛ داور ، چاکی وچمن با انگلیس ها معاهده بسته وسرحد آزاد از این وقت بمیان آمد مقارن همین وقت دراثر پیشقدمی روسیه علاقه پنج ده بدست روسها افتاد .ولی در عوض امیر عبدالرحمن خان ولایت نورستان افغانی رابدین اسلام آشنا واداره دولت را در آنجا قایم نمود ، جانشین این پادشاه امیر حبیب الله خان

(سراج الملک والدین)هجـــده‌سال بنرمی سلطنت کرد وبعضی وسائل مدنیت رادر مملکت واردساخت و در جنگ بین المللی اول بیطرفی خود را اعلان نموده‌معاهدات قدیم را توسط معاهده سال ۱۲۲۳ هجری با انگلیـس‌ها تائید کرد ، در سال ۱۳۳۷ (دوره امانیه) مجدداً استقـلال‌افغا نستان اعلان و جنگ سوم افغان و انگلیس شروع شد ودرنتیجه مارشال ایـــن جنـــگ سپه سالار محمد نادر خان غازی (اعلیحضرت پادشاه آینده افغانستـــا ن)پیـــرو ز ی‌حاصل کرد . از ین بعد تاریخ افغا نستان عوض شده تمـــدن‌جدید در مملکت قبول می شود. ولی بعد از ده سال یـک قـوت‌ارتجاعی بنام حبیب الله بچـه ـ سقاو از ضعف اداره دولـت سوءاستفاده و حکومت را ســـقوط داده وخود اعلان پادشاهی نمود. (۱۳٤۷) مگر بزودی سپه سالار مـحمـــد نـادر خا ن غـــا زی‌قوای ملی تشکیل و از تجاعیون را مغلوب و دولت جدیدی‌تشکیل نموده و خود بحیـــث اعلیحضرت پادشاه افغا نستـــان‌مجدداً مملکت را بطرف تکامل متوجه ساخت‌جانشین اعلیحضرت‌محمـــد نادر شـــاه محمدظاهر شاه است که امروزه مصـــروف‌امـــور کشـــور افغانستان بوده تمام وسایل عصری‌را درراه حصول‌این آرزو و مرام ملی جستجو و تهیه میفر مایند.

پاد شاهان محمد زائی :

امیر دوست محمد خان	جلوس	۱۲۵۹ هجری قمری
امیر شیر علیخان	»	۱۲۷۹ »
امیر محمد افضل خان	»	۱۲۸۳ »
امیر محمد اعظم خان	»	۱۲۸٤ »
امیر شیر علی خان (مکرر)	»	۱۲۸۵ »
امیر محمد یعقوب خان	»	۱۲۹۶ »
امیر عبدالرحمن خان	»	۱۲۹۷ »
امیر حبیب الله خان	»	۱۳۱۹ »
امیر امان الله خان	»	۱۳۳۷ »
اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی	»	۱۳٤۸ »
اعلیحضرت محمد ظاهر شاه		۱۳۵۲ »

خاتمه کتاب

